

نامه

مردم



نامه مردم

سال اول (دوره پنجم) شماره اول اول مهر ماه ۱۳۴۵

دوره جدید مردم

«مردم» پس از يك خاموشی چند ماهه بار دیگر نشر می یابد و فعالیت مطبوعاتی خود را تازه نفس تر از پیش دنبال می کند تا نهضتی را که از پنج سال پیش در ایران ایجاد کرده است یکقدم دیگر به پیش براند .

«مردم» درین دوره یعنی دوره پنجم راهی هموار تر و وظیفه ای مشخص تر در پیش دارد . اکنون مردم ایران طریقه زندگی خود را بهتر تشخیص میدهند و هدف آینده خویش را روشن تر درك میکنند .

سروکار «مردم» درین بار با مردمی است که، گرچه هنوز به هدف نرسیده اند ولی گامهای بلندی از راه طولانی و دشوار ایجاد آینده بهتر خود را پیموده اند. باین طریق شاید کار «مردم» آسان تر باشد و شاید دشوار تر .

«مردم» برای نخستین بار در سال ۱۳۲۰ بهمت يك جمعیت ضد فاشیست در موقعی نشر یافت که تبلیغات زهر آگین فاشیست ها در ایران ، کار خود را کرده بود و بیدبختی های دیگر بیست ساله ملت ایران باری سنگین تر افزوده. و شاید اگر جنگ مهیب ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ اتفاق نیفتاده بود آینده ای تاریک تر از گذشته تارما برای ما فراهم میساخت .

مبارزه «مردم» در آن دوران سخت و دشوار بود . آنروز هائی که «مردم» را می سوزاندند و پاره می کردند هنوز فراموش نشده است . نویسندگان

و هیئت تحریریه تنها نامه ضد فاشیست آنروز ایران؛ در معرض موهن تریوت دشنام ها و سخت ترین مخاطرات بودند؛ و حتی برای منحرف کردن مشی روشن آنروزی «مردم» کسانی بودند که همیشه خیال نفوذ در هیئت تحریریه آن را در سر می پختند .

مبارزه ضد فاشیستی «مردم» در ایران باشکست بین المللی فاشیسم، منجر به پیروزی شد . « مردم » گرچه درین راه وظیفه ساده خود را انجام داد ولی همیشه این افتخار را برای خود حفظ خواهد کرد که مبارزه ضد فاشیستی را در ایران هم او بنیاد نهاد و در راه پیروزی آن ، مدتها بیکه و تنها بجایت کوشید .

گرچه اکنون آثاری از فاشیسم، نه تنها در گوشه هایی از جهان، بلکه در ایران نیز باقی مانده است ولی دیگر «مردم» درین راه تنها نیست . تمام ملت های جهان و ملت ایران باتمام مظاهر حیات خود درین راه بپا خاسته اند . نه تنها اداره کنندگان «مردم» بلکه تمام آزادیخواهان ایران از تذکر نام نیک (صفر نوعی) بنیاد گذارنده این نامه که تاجان داشت درین راه مردانه کوشید خود داری نخواهند کرد و همیشه از او بعنوان یک همکار صمیمی و یک مرد شیفته آزادی یاد خواهند نمود .

دوره دوم «مردم» که پس از مرگ صفر نوعی به مسئولیت آقای دکتر رادمش منتشر میشد دنبال کننده همان هدف اولی بود . در این دوره نیز مردم در راه استوار ساختن و تثبیت اصول دموکراسی برای ملت ایران هرگز از پای نه نشست .

در دوره سوم باسبکی نوظهور، «مردم» برای روشنفکران منتشر میشد و در مدتی بسیار کوتاه توانست نهضت عظیم علمی و هنری جدید را در ایران تعمیم دهد . کمکی که انتشار این دوره کوتاه به روشن شدن افکار مردم ایران کرد آنقدر بود که درازای بآتش کشیدن های سابق «مردم» ضد فاشیست - هنوز دوره های (مردم برای روشنفکران) همچون (دنیا) ی ارانی دست بدست میگردد . «مردم» در این دوره خود را بمردم ایران بهتر شناساند و طرفدارانی که از آن میان برای خود بدست آورد بسیار گرانها بودند .

همانطور که در دوره های اول و دوم «مردم» نهضت ضد فاشیستی ایران را متشکل ساخت و به هدف رساند در دوره سوم نیز نهضت علمی تازه پای روشنفکران ایران را عملی کرد .

دوره چهارم «مردم» در اختیار جوانان ایران بود و بدست زنده ترین و متحرک ترین نیروهای فعال ملت ما اداره میشد. (مردم برای جوانان) پیشاپیش جنبش بزرگ جوانان ایران به بیش میرفت و بعنوان يك ارگان تشکیلاتی و تبلیغاتی (سازمان جوانان) را متشکل ساخت.

امروز «مردم» پس از يك زندگی مطبوعاتی پنج ساله، هم چون يك واقعیت تاریخی، تمام سنن خود را حفظ میکنند و شاید باین وسیله گذشته ای افتخار آمیز برای خود کسب کرده باشد.

در هر يك از دورانهای گذشته انتشار خود، «مردم» خصوصیات مثبت خویش را حفظ کرده است. «مردم» هیچوقت «بخاطر جمعی از دوستان» و یا «بخواش آنان» منتشر نشده است. همیشه هدفی روشن داشته است و تا به مقصود نرسیده دست از کار و مبارزه باز نکشیده است و در تمام دوره های خود راهی منحصر بفرد و نورابدون هیچگونه اظهار خستگی و ملالت تا باخریب و فساد است. اینها، همه، پادای از گذشته بود. از گذشته ای، نسبت به هدف بزرگ ما بسیار ناچیز و شاید بی مقدار.

اکنون دوره پنجم «مردم» باحفظ خصوصیات مثبت گذشته و با کوشش فراوانی که در رفع نقص های خود بکار خواهد برد ماهیانه منتشر خواهد گردید. درین بار «مردم» منکس کننده نظریات کمیته مرکزی حزب توده ایران در مسائل جاری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایران و جهان خواهد بود. سیاست سالم و روشن حزب بزرگ ما (که روزنامه های حزبی روزانه و هفتگی فرصت ندارند منطقاً و از لحاظ اصول مورد بحث قرار دهند) در این نامه دقیقتر و کنجکاوانه تر مورد بحث قرار خواهد گرفت. این وظیفه بزرگی است و ما امیدواریم بکمک دانشمندان و روشنفکران حزبی از عهده آن بخوبی برآئیم.

وسعت نهضت بزرگ توده ای ایران، احتیاج به چنین ارگان ماهیانه ای را بیش از پیش محسوس ساخته بود و اکنون که طرز تفکرهای عقب مانده در اجتماع ایران، در پی شکست دسته های عقب افتاده، بلب گور نزدیک می شوند و وحدت قطعی صفوف آزادیخواهان هرچه بیشتر صورت واقع بخود می گیرد؛ فرصت این هست که دردنباله نهضتی که «مردم» در دوران سوم خود ایجاد کرده بود؛ گامی بلند تر برداشته شود. و امروز که شدت مبارزه سیاسی کمی تخفیف یافته است وقت آت هست که به مبارزه (تئوریک) و علمی حزب ما توجه بیشتری مملوف گردد.

«مردم» بسیار مفتخر است که شایسته انجام دادن این وظیفه دشوار شناخته شده است. و بیاس همین افتخاری که نصیب «مردم» شده است شماره اول دوره جدید آن در اول مهر، جشن بزرگ مهرگان و روز تأسیس حزب توده ایران منتشر می شود.

گرچه درین بار «مردم»، قبل از همه، یک ارگان حزبی است ولی صفحات آن همیشه برای تشریح علمی و منطقی تمام مسائل مورد احتیاج ملت ایران بوسیله دانشمندان و روشنفکران غیر حزبی نیز باز خواهد بود و تمام نویسندگان و هنرمندان ایرانی میتوانند خود و آثار خود را در آن معرفی کنند.

مقالات و بحث های تاریخی و ادبی و هنری و انتقادی، جای خود را درین نامه خواهند داشت و در هر شماره صفحات قابل توجهی باین کار اختصاص داده خواهد شد.

آنچه بیش از همه درین دوره جدید مورد نظر خواهد بود بحث و انتقاد منطقی افکار است و بانقاد علمی دیگران بیش از هر چیز ارزش نهاده خواهد شد.

پشتیبان و کمک بزرگ ما در اجرای وظیفه بزرگی که درین دوره به عهده داریم؛ گذشته از روشنفکران حزبی که همکاری با «مردم» وظیفه حزبی آنان است؛ کمک کلیه دانشمندان و روشنفکران و نویسندگان و هنرمندانی خواهد بود که به همت ما علاقه دارند و ما امید داریم از کمک ها و یاری های گرانبهای آنان بزرگترین استفاده ها را ببریم.

|| مهرگان نو ||

دکتر پرویز فاضل خانلری

بعضی از آداب و رسوم در ملت‌های کهن سال‌چنان ریشه دوانده و رسوخ کرده است که با تحولات بزرگ اجتماعی نیز پایدار میماند و حتی وقتی که علت ایجاد آن رسم و عادت نیز از میان رفته ، یا فراموش شده ، برای بقای خود ، بهانه یا علت دیگر می‌یابد .

موارد و مثالهایی که برای بیان این معنی و تأیید این دعوی هست آنقدر فراوانست که ذکر آنها صفحات بسیاری را پر خواهد کرد . بتکده ها ، آتشکده یا پرستشگاه مهر میشود . پرستشگاه ، بکلیسا و کلیسا به مسجد تبدیل میگردد .

مردمانیکه در ناحیه معینی ساکن بوده اند عادت داشته‌اند که در جای معینی عبادت کنند . آنجا عبادتگاه ایشانست . آداب عبادت بحسب مذاهبی که پذیرفته‌اند یا برایشان تحمیل شده است تغییر مینماید . اما جای عبادت همانجاست که بود . بیشتر کلیسا های معروف و مهم مسیحی ، در اروپای شرقی و مرکزی ، درست در همانجا ها که بتکده کافران بوده ، بنا شده است .

در ایران هم مثالهای فراوان برای این معنی میتوان یافت . بسیاری از مسجد ها و زیارتگاه ها ، در محل آتشکده های زردشتی بنا شده است و در بعضی از آنها هنوز آثار آتشکده برجاست .

اما این نکته مختص مکانها نیست . حکمی است که بر بیشتر عادات و آداب دیگر نیز میتوان کرد . قرن‌ها بر ایرانی گذشت و با این زردشت ، که آن نیز دنباله آیین کهنه دیگری بود ، عادت یافت که روشنی را بستاید و هنگام افروختن آتش یا چراغ سردی بخسواند و آنرا نیایش کند . آیین دیگرگون شد ؛ اما رسم و عادت بجا ماند و فرزند ایران ، با این نو ، پرتو ایزدی را ، شباهنگام باصلواتی ستایش کرد .

در جشنها ، و آداب و رسوم مربوط به بزرگ ، نیز این حکم صادق است . سرچشمه بسیاری از جشنهای بزرگ را که میان ملت های گوناگون امروز هست در زمانهای پیش از تاریخ جستجو میتوان کرد . علت برپا داشتن این جشنها اغلب از یاد رفته و بهانه های تازه تری بجای آنها قرار گرفته است . اما محقق میدانند « که در این چشمه همان آب روانست که بود »

باین طریق ملتها عادات و آداب خود را که جزء خصائص روحی و ذوقی ایشانست نگه میدارند . همه همراه میل حوادث و تحولات اجتماعی میروند . اما همه همراهان هر يك نیستند .

آنچه مایه امتیاز ملتی از ملت دیگرست همین آداب و رسوم است . حکه نشانه خصوصیات ذوقی و یادگار زندگی گذشته‌اوست . افراد انسان وجودهایی مستقل از گذشتگان و مجزا از آیندگان نیستند . هر يك از ما، موجی هستیم که از آن کرانه زمان برخاسته ایم و سلسله موجها بهم پیوسته است .

از این گفتگو غرض آن نیست که تحولات عظیمی را که قهرآ در وضع اجتماعی بشر رخ میدهد انکار کنیم . این تحولات نتیجه احتیاجات تازه است . اما ذوق و دل‌بستگی گاهی با احتیاج منافی نیست . از خصائص بشرست که بهادات خود دل می‌بندد و تا آنجا که با احتیاجاتش منافی نباشد آنرا حفظ میکند و یا که با احتیاجات جدید منطبق میسازد . ملت‌های کهن که عاداتشان راسخ تر و جایگیرترست بیشتر در حفظ آنها اصرار و ثبات می‌ورزند زیرا ترك عادات کهن دشوارترست و این پافشاری در حفظ یادگار های دیرین نشانه دوام و بقای روح ملی ایشانست .

ایرانیان ، میان ملت‌های هم‌سال خود بدین صفت ممتازند که خصائص ملی خود را بهتر و بیشتر حفظ کرده اند . بسیاری از آداب و رسوم که امروز میان مامعول و رایج است از گذشته ای دور و دراز حکایت میکند . وضع اجتماعی ما بارها تحول یافته ، حکومت ها تغییر کرده ، دینها و مذهب ها عوض کرده ایم و بسیاری از آداب و مختصات ذوقی و روحی ما « سالها رفت و بدان سیرت و سانسست که بود »

اما نکته ای که در این تغییر رنگ آداب و رسوم ملتها قابل ملاحظه است اینکه ، هر تنفیری را میتوان نشانه یکی از تحولات بزرگ اجتماعی شمرد . خواه این تحول رنگ دینی داشته و خواه بظاهر نیز بر اثر دیگر گونی وضع معیشت و اداره اجتماع حاصل شده باشد .

جشنها، و مراسم مخصوص بهر يك از آنها ، میان آداب و رسوم ملت‌های کهن سال فصول برجسته‌ای است و اغلب یادآور سوانح و فرآز و نشیب‌های زندگی هر ملت است . این جشنها در طی زمانهای دراز رنگهای مختلف می‌پذیرد . درباره موجود علت ایجاد آنها در عصور متوالی اقوال گوناگون بوجود می‌آید ؛ و بدین طریق رسمی کهن با مقتضیات هر زمان متناسب میشود . از جمله جشن‌های متعدد که یادگار عمر دراز و شکوه و جلال گذشته درخشان

ملت ایرانست «مهرگان» را باید شمرد. این جشن، روزی، در عظمت و اهمیت تالی نوروز بوده است. تحقیق درباره اصل این جشن بزرگ ایرانی، و صوابی تاریخی آن، فرصتی بیشتر میخواهد و مقاله ها و کتابها باید بدان اختصاص داد که تهیه آنها کار دانشمندان اهل فن است. در قرون نخستین بعد از اسلام هنوز جشن مهرگان رونق و شکوه باستانی خود را از دست نداده بود. دیوان اکثر شاعران بزرگ قرون چهارم و پنجم را که بگشاییم قصایدی شیوا و بلند در وصف جشن مهرگان و تهنیت بزرگان عهد در آنها می یابیم.

شاعران ایرانی ما، شاید برای آنکه امیران و پادشاهان را، که گاهی ایرانی نژاد هم نبوده اند، بحفظ این جشن و برپا داشتن مراسم آن تشویق کنند، آنرا «جشن میران و خسروان» خوانده اند. مرور زمان و مصائبی که بر سمرلت ایران در طی قرنهای بعد وارد آمد و تصعب خشک و بیجای مذهبی در بعضی از این ادوار یافته و رفته جشن مهرگان را نیز مانند بسیاری از آداب و رسوم زیبا و دل انگیز دیگر متروک ساخت. اکنون چندین قرن است که از جشن مهرگان جز در بعضی از نواحی دور افتاده و میان قسمتی از توده های ده نشین و کوهستانی که با آداب قدیم خود وفا دار مانده اند خبری نیست.

امسال جشن مهرگان ناگهان جلوه گر شده است. حزب توده ایران روز تأسیس خود را با این جشن کهن تطبیق کرده و پس از قرنهای پیری کهن سال را که همه مرده اش می پنداشتند نیروی جوانی بخشیده است.

اما مهرگان امسال رنگ دیگر دارد. «جشن میران و خسروان» اکنون نزد افراد ایران بهممانی آمده است. این تغییر رنگ را نشانه تحول تازه ای در جامعه ملت ایران باید شمرد. افراد ملت، افراد رنج کشیده و محروم، اکنون از جشن مهرگان، جشن میران و خسروان، نصیبی دارند. توده ملت قدر و مقام خود را دریافته و اینک این پیروزی را جشن میگیرد و چنانکه شایسته هر ملت پرافتخار و کهن سال، و در عین حال زنده و کوشاست؛ در این جشن کوشش و کار برای آینده ای سعادت آمیزتر، از گذشته های زیبای خود یاد میکند.

این جشن نو مهرگان ثابت میکند که ایرانی، همان ایرانی صاحب ذوق و کوشنده قدیم، نیروی تازه ای یافته و رو بآینده میشتابد. آینده ای که برای اکثریت افراد ملت آسایش و سعادت بیشتری در بر خواهد داشت. مهرگان نو، جشن جنبش و کوشش روح ملی ماست. در این جشن دلها بآینده ای درخشان امید وارست.

مهرگان نو فرخنده باد.

امید

نیکو ترا از جهان امید، ای دوست،
در عالم وجود، جهانی نیست .
هر جای را خزان و بهاری هست ؛
در کشور امید خزان نیست .

✽

صدبار، زهریاس، مرا می کشت،
گریاد زهر من نشدی امید .
در تیرگی رنج، رهم بشمود،
بس شام تیره تابش این خورشید .

✽

تا آن زمان که، شهپر بوم مرگ،
بر جایگاه من، فکند سایه ؛
در کارزار زندگیم بادا،

از جادوی امید بسی مایه !
احسان طبری

۲۳ تیر ۱۳۲۲

این ساخته ز رنج ...

نی کوه نی کهر، نی دشت نی دمن،
نی آسمان سبز، نی لجه عمیق،
زایل نمی کنند؛ این دردهای ما .
تا بود، بوده است ؛ تا هست یا بجاست،
این رنج بیکران . وین درد جاودان .
در حیرتم، منم ؛ یا حزن مرتسم ؟
مردم، مثال تو ؟ یا همکل آلم ؟
لیکن عجیبترا ! از آن غریبترا !!
این ساخته ز رنج، پرداخته ز غم،
بر خاسته ز جای ! با خیل هم رهان،
تا کس نخواندش، تا کس نبیندش،
نالان و ناتوان .

روا هیچ

ماده و انرژی

دکتر رادمنش

استاد فیزیک مدرن در دانشکده فنی

جسمی را که دارای جرم معینی است در نظر میگیریم و فرض میکنیم که جسم مزبور در تحت تاثیر قوای خارجی در امتداد خط مستقیم حرکت کند و در چنین صورت بر طبق مکانیک کلاسیک «نیوتن» قوه متناسب با تغییر سرعت است. اما تغییرات سرعت ممکن است در فواصل مختلفی انجام گیرد. فرض کنیم که بخواهیم به متحرک، تغییر سرعتی مساوی یک متر در ثانیه بدهیم؛ مثلاً سرعت متحرک در عرض یک ثانیه از صد، به صد و یک متر، ترقی نماید و با سرعت متحرک از صد میل، به صد و یک متر تجاوز کند در هر دو حال از لحاظ مکانیک نیوتن تفاوتی نخواهد داشت. برای تغییر یک متر سرعت، در سرعت صد میلی هم بهمان مقدار قوه ای که در بالا بردن یک متر سرعت، در سرعت صد متری لازم بود احتیاج خواهیم داشت.

ولی از نظر مکانیک نسبی «انشتین» قوه لازم برای تغییر یک متر سرعت از صد متر، به صد و یک متر و قوه لازم برای تغییر یک متر سرعت از صد میل، به صد و یک متر باهم متفاوتند. در وقتیکه متحرک با سرعت صد میل در حرکت است برای اینکه سرعت متحرک مزبور یک متر ترقی نماید قوه بیشتری لازم خواهد بود و این قوه به مراتب بزرگتر از قوه لازم است که سرعت همین متحرک، با سرعت صد متری را، در واحد زمان به صد و یک متر برسانیم.

بطور کلی مکانیک نیوتن فقط در موارد سرعت های کوچک قابل قبول است. وقتی که سرعت از حدود معینی تجاوز کند و سرعت های قابل ملاحظه و یا سرعت های قابل مقایسه ای با سرعت سیر نور برسد، قوانین مکانیک کلاسیک اهمیت خود را از دست خواهد داد و در این قبیل موارد برای تحقیق چگونگی حرکت، باید از قوانین مکانیک نسبی استفاده نمود.

هر قدر سرعت متحرک نزدیکتر به سرعت سیر نور باشد قوه لازم برای ایجاد تغییر کوچکی در سرعت متحرک، بزرگتر خواهد بود و برای سرعتی نظیر

سرعت سیر نور قوه لازم برای ایجاد کوچکترین تغییری در سرعت آن بی نهایت است. بنابراین چنین تغییری محال خواهد بود.

هر جسم در حالت سکون دارای جرم مشخصی است. جرم مزبور را جرم حالت سکونی آن جسم مینامند. بر طبق قوانین مکانیک کلاسیک هر جسم در مقابل تغییر مکان، مقاومتی از خود بخرج میدهد. هر قدر جرم جسم بزرگتر باشد؛ مقاومت بیشتری در مقابل تغییر مکان خواهد داشت. و هر اندازه جرم جسم کوچکتر باشد بدیهی است که مقاومت در مقابل تغییر مکان کمتر خواهد بود. در مکانیک نسبی این قاعده صدق نمیکند. در این مکانیک سرعت جسم نیز در نظر گرفته میشود. درست است که هر قدر جرم جسم بزرگتر باشد مقاومت در مقابل تغییر مکان بزرگتر است ولی اگر جسم متحرك به سرعت v باشد مقاومت در مقابل تغییر مکان، علاوه بر اندازه جرم، به مقدار v سرعت متحرك، نیز مربوط خواهد بود.

مثلا هر گاه دو جسم را، که جرم حالت سکونی آنها متساوی است در نظر بگیریم و فرض کنیم که اولی در حالت سکون، یعنی سرعت آن صفر و دیگری با سرعت v متحرك باشد؛ برای دادن تغییر سرعت يك متر با آنها قوای متفاوتی لازم است. جسم متحرك مقاومت بیشتری از جسم ساکن، از خود بخرج میدهد.

در مکانیک کلاسیک مقاومت يك جسم غیر متغیر؛ و تنها مربوط به جرم آنست؛ در صورتیکه در مکانیک نسبی مقاومت در مقابل قوای خارجی، هم مربوط به جرم حالت سکونی آن و هم مربوط به سرعتی است که جسم دارا است. هر اندازه سرعت جسم متحرك بیشتر نزدیک به سرعت سیر نور گردد مقاومت جسم در مقابل تغییر حرکت بزرگتر خواهد بود.

برای اینکه نظریات بالا تحقق یابد باید به تجربه متوسل شد. انجام دادن چنین تجربیاتی مستلزم داشتن اجسامی است که سرعت آنها نزدیک به سرعت سیر نور باشد.

طبیعت چنین اجسامی را در اختیار ما گذاشته است. بطوریکه میندانیم اتم های اجسام رادیو آکتیو، پیوسته از خود ذرات سریع السیری که سرعت آنها نزدیک به سرعت سیر نور است بخارج صادر میکنند. مقاومتی که این قبیل ذرات سریع السیر در مقابل قوای خارجی بخرج میدهند؛ بستگی به سرعت آنها دارد. به تجربه ثابت شده است که هر قدر سرعت این ذرات نزدیکتر به سیر نور باشد؛ مقاومت بخرج داده شده، شدیدتر خواهد بود.

يك جسم در حالت سکون فقط دارای جرم و فاقد انرژی سینتیک است.

در صورتیکه يك جسم متحرك علاوه بر اینکه دارای جرم حالت سکونی است دارای انرژی سینتیک نیز میباشد. چنین جسمی، مقاومت بیشتری در مقابل قوای خارجی از خود بروز میدهد و باین ترتیب واضح میشود که انرژی سینتیک بر مقاومت جرم جسم میافزاید .

هرگاه دو جسم را که جرم حالت سکونی آنها متساوی است در نظر بگیریم؛ آنکه دارای انرژی سینتیک بیشتری است مقاومت بزرگتری در مقابل قوای خارجی از خود نشان میدهد .

از اینرو نتیجه میشود که انرژی سینتیک، بخودی خود، دارای اینرسی است. و وقتی که جسمی دارای انرژی سینتیک است علاوه بر اینرسی معمولی، اینرسی دیگری، متناسب با انرژی سینتیک، خواهد داشت و بنابراین وجود انرژی سینتیک باعث بالا رفتن جرم جسم میگردد .

این قاعده در مورد کلیه انواع انرژی ، مثلا ، انرژی حرارتی ، انرژی الکتریکی و انرژی مغناطیسی و غیره . . . صدق میکند و تنها منحصر به انرژی سینتیک نیست .

از اینرو افزودن انرژی يك جسم ، بمنزله افزایش مقدار ماده آنست . وزن يك میله آهنی سرخ شده بیشتر از وزن همان میله در موقع سرد بودن آنست . اشمه صادره از خورشید که در فضا منتشر میشوند حامل انرژی میباشد .

بنابراین دارای جرم هستند و در نتیجه خورشید و تمام ستارگان که اشمه از خود خارج میکنند پیوسته از جرمشان کاسته میشوند و در این صورت ستارگان مزبور بایبند کم کم سبک شوند و با ازراه دیگری جرم از دست رفته بوسیله تشعشع را تحصیل نمایند.

آفتاب سالیانه $10^{33} \times 4$ کالری حرارت از خود خارج میکنند. چون وزن آفتاب تقریباً $10^{33} \times 2$ گرم است بنابراین هر گرم از جرم آفتاب سالیانه دو کالری حرارت بخارج میدهد. در نظر اول ارسال دو کالری بوسیله هر گرم از آفتاب ناچیز بنظر میرسد. ولی باید دانست که این عمل از میلیون ها سال آغاز شده است و يك سرچشمه انرژیك هر قدر هم ذخائر فراوانی در اختیار داشته باشد قادر با ارسال اینهمه انرژی در طی ملیون ها سال نخواهد بود .

«ژان پرن» اشکال مزبور را مرتفع نمود و نشان داد که انرژی آفتاب از راه تبدیل عناصر سبک و وزن به عناصر سنگینتر تأمین میشود . ژان پرن با يك محاسبه ساده، با فرض اینکه تیدرژن مبنای اساس تمام عناصر موجود در طبیعت است، ثابت نمود که يك گرم تیدرژن وقتی که به يك گرم هلیوم تبدیل میگردد بیش از ۱۶۰ میلیارد کالری از خود حرارت متصاعد مینماید . هر داه تمام کره

آفتاب در حالت اولیه فقط از هیدروژن تنها تشکیل شده بود؛ تبدیل هر گرم آن به هلیوم صد و شصت میلیارد کالری متصاعد میشود. این مقدار کافی است که آفتاب، بمقدار فعلی، هشتاد میلیارد سال بطور مرتب انرژی ششمی خود را ارسال دارد.

در فیزیک کلاسیک پیوسته از دو جنس صحبت میشود. یکی ماده و دیگری انرژی. ماده را همیشه دارای وزن و انرژی را فاقد وزن میدانند و در نتیجه به دو اصل اساسی یکی «اصل بقای ماده» و دیگری «اصل حفظ انرژی» که با یکدیگر هیچگونه پیوستگی ندارند منتهی میشوند.

در مکانیک جدید اصول بالا یعنی اصل بقای ماده و اصل حفظ انرژی هر یک به تنهایی نمایش حقیقتی نیستند. زیرا انرژی و ماده از هم متمایز نیستند. انرژی دارای جرم و جرم نمایش انرژی است. در این مکانیک بعضی قوانین مربوط به بقای ماده و حفظ انرژی، ما فقط یک قانون خواهیم داشت و آن قانون «بقای جرم به علاوه انرژی» است.

وژین بودن انرژی را نمیتوان محسوساً بوسیله تجربه ثابت نمود. علت این عدم موفقیت، بسیار ناچیز بودن وزن آنست. بعقیده انشتین انرژی، مانند بولی است که ارزش خود را از دست داده است. مقدار فراوانی از آن، معادل مقدار بسیار ناچیزی از جرم است. مثلاً انرژی حرارتی لازم، برای اینکه سی هزار تن آب را تبدیل به بخار کند؛ از لحاظ جرم، تقریباً معادل یک گرم جرم است. همین مثال بخوبی نشان میدهد که وزن انرژی تاچه اندازه ناچیز است. انشتین در ضمن مطالعات خود به معادله زیر که رابطه بین انرژی و ماده

$$E = mc^2 \quad \text{است میرسد:}$$

که در آن m جرم ماده و E انرژی ذخیره شده در آن؛ و c سرعت سیر نور است.

در فعل و انفعالات شیمیایی، مخصوصاً در آن دسته از فعل و انفعالاتی که مقدار زیادی حرارت از خود متصاعد میکنند؛ مثلاً در مورد ساختن آب بوسیله اجزاء مرکب آن (اکسیژن و هیدروژن) چون مقدار زیادی انرژی در ضمن ترکیب خارج میگردد و این انرژی از تبدیل مقداری از وزن اکسیژن و هیدروژن بدست میآید؛ حاصل جمع اوزان اکسیژن و هیدروژن قبل از ترکیب، و وزن آب بدست آمده، مساوی نخواهد بود؛ و قانون بقای جرم صدق نمیکند؛ زیرا مقداری از مواد مورد ترکیب تبدیل به انرژی حرارتی شده است. و وقتی که دو گرم هیدروژن و شانزده گرم اکسیژن با هم ترکیب میشوند

۱۲ × ۱۰۸۷۲ آرگ انرژی آزاد میگردند با استفاده از ماده انشتین :

$$\frac{۲۰۸۷ \times ۱۰^{۱۲}}{۹ \times ۱۰^{۲۰}} = ۳۲ \times ۱۰^{-۹} \text{ گرم}$$

۹- ۳۲×۱۰^{-۹} گرم از ۱۸ گرم وزن مجموع اکسیژن و نیتروژن، پس از ترکیب، کاسته میشود. این مقدار سه میلیونیم میلیگرم است. چنین مقدار ناچیز را نمیشود بوسیله هیچ اسباب دقیقی اندازه گرفت
ناچیز بودن وزن انرژی از اهمیت قانون انشتین نمیکاهد و بطوریکه میدانیم قانون مزبور امروز اساس و پایه کلیه تبدلات انرژیاتی است که در مورد استفاده از انرژی اتمیک اجسام معمول است.

۱۳۲۵/۵/۲۸

لوئی آراگون

شاعر و نویسنده معروف فرانسوی در کنگره نویسندگانی که اخیراً در پاریس تشکیل شد نطقی کرد. این چند جمله از سخنرانی او است :

... يك نوشته بمنزله يك سلاح قوی است و می تواند برای دفاع از صلح بکار برده شود. خواه بخواهیم یا نخواهیم جنگ بزرگ و خونین صورت گرفته و بانجام رسیده است. جنگی بوده است پرحمانه و هولناک که فجاج آن تاریخ را تحت الشعاع قرار داده است.

این جنگ بزرگ از يك چیز بوجود آمده است. از چیزی که نام آن لبهای ظریفان را می سوزاند ولی خود، میلیون ها نفر از مردم را سوزانده است نام موحد این چیز «فاشیسم» است ...

در همین مکان بود که یکبار دیگر دو نویسنده بزرگ فرانسوی بالحنی قاطع بدنیا اعلام داشتند که اگر از رشد فاشیسم جلوگیری نشود دنیا در خون خواهد غلطید این دومرد بزرگ «هانری بارلوس» و «رومن رولاند» بودند.

آروز جماعتی از ما در مقابل این اعلام خطر شانه بالا افکندیم ... و گفتیم فاشیسم هم برای خود چیزی در میان چیزهای دیگر است ... ولی بزودی رسید آن روزی که باشتباه خود پی بردیم ...

گروهی بودند که میخواستند خرج ادبیات را از اخلاق و انسانیت و از سیاست و از همه چیز جدا کنند و صوفیانه کمال مطلوب خود را در خارج زندگی بیابند ... بطلان این نظر بزودی ثابت شده ...

بنظر من غفلت بزرگی است اگر يك کنگره نویسندگان که در وسط سال ۱۹۴۶ منقذ شده است تجارب دوران خویش را نادیده انگارد و ادبیاتی را که در خلال سال های موحد جنگ بوجود آمده است سرمشق نویسندگی آینده قرار ندهد ... در اثنای جنگ ادبیات مامدافع صلح بود. از این پس هم باید همین راه را پیمایید و با هر نوع فکر ورژی که بوی فاشیسم از آن بمشام رسد مبارزه کنید. از این پس هر کس قلم بدست میگیرد باید هدف اصلیش حفظ صلح در جهان باشد ...

«مردم» تصمیم گرفته است رهبران و شخصیت های برجسته حزب توده ایران را در صفحات خود معرفی کند . حزب توده ایران که تاکنون غرق در يك مبارزه شدید و توقف ناپذیر بوده است کمتر از آنچه لازم است وقت اینکار را داشته . ولی بالاخره باید دانست چه کسانی حزب توده ایران را رهبری میکنند .

اکنون در این شماره سه نفر دبیر سیاسی و اعضاء کمیته مرکزی: آقایان ایرج اسکندری ، نورالدین الموتی و دکتر بهرامی را معرفی می کنیم .

ایرج اسکندری

سیمائی گیرنده و گرم - چانه ای فرو رفته و صورتی گل گون باریک پیشانی بلند و قامتی کوتاه تر از متوسط ؛ این است خصوصیات ظاهری ایرج اسکندری .

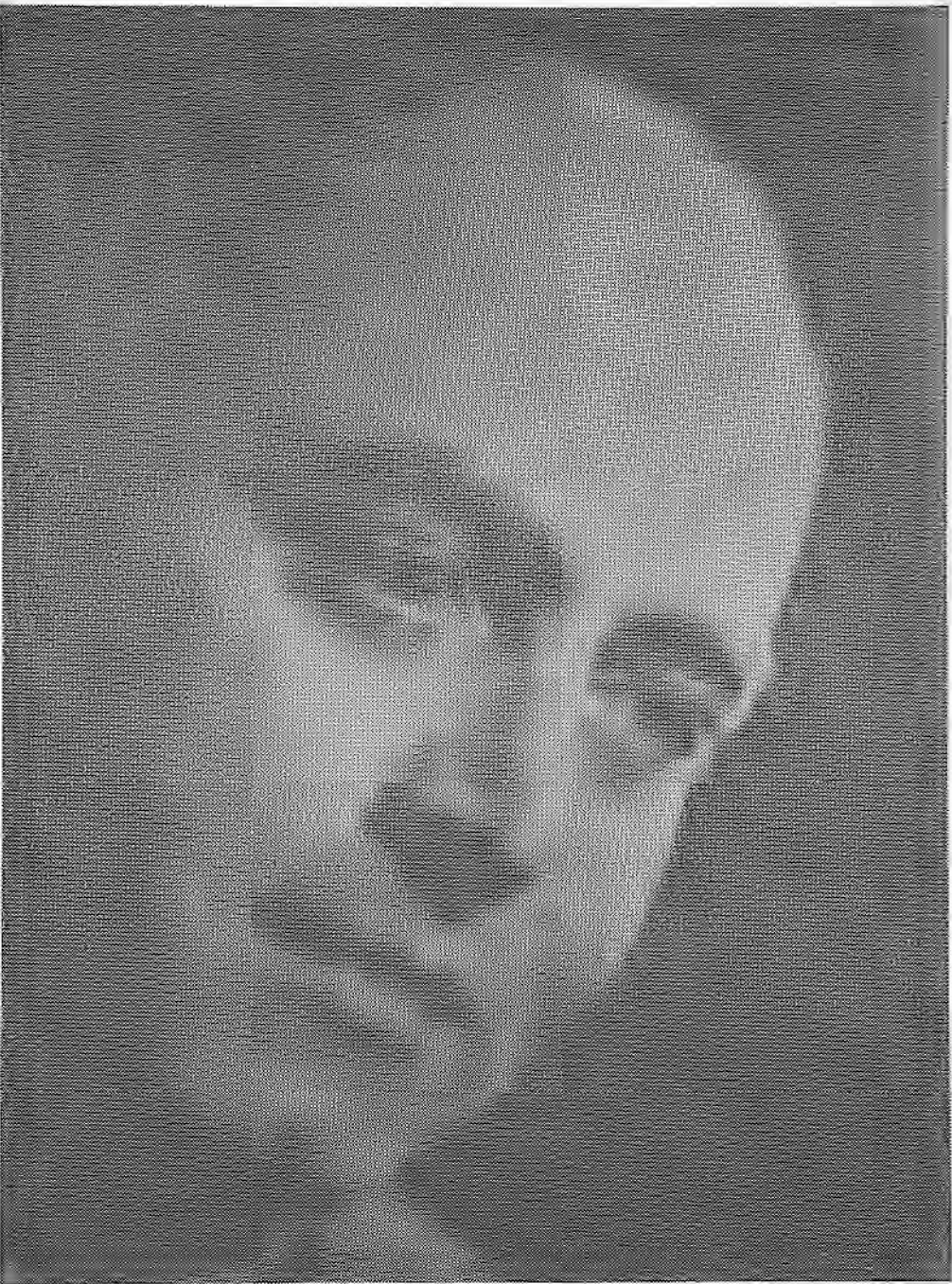
در نخستین برخورد با او ادب و صمیمیتش همه خصوصیات دیگر او را تحت تأثیر خود قرار میدهد .

طبع شوخ و مشرب خوش ایرج اسکندری در میان رفقای حزبی معروف است . ایرج اسکندری در ۱۲۸۶ شمسی متولد شده است و امروز درست يك مرد چهل ساله است . از اینت چهل سال شش سال را خارج از محیط ایران گذرانده و چهار سال تمام در زندان بسر برده است .

در هجده سالگی بود که مدرسه سیاسی را بنیان رساند . از همان هنگام علاقه شدیدی بعلوم اقتصادی و سیاسی داشت و بر اثر همین علاقه بود که بعد ها در این رشته تخصص یافت . در ۱۳۱ که از اروپا برگشت و با همکاری دکتر ارانی مجله (دنیا) را تاسیس کرد . مقالات اقتصادی این مجله را عهده دار شد . در دوران تحصیل خویش بترتیب درشش دبستان و دبیرستان و دانشکده ایران و فرانسه تحصیل کرده است .

در فرانسه بدون اینکه دکتر ارانی را که در آن موقع مقیم آلمان بود ملاقات کرده باشد پایه های دوستی خود را با او ریخت و با هم برای مبارزه شدید آینده خود از همان زمان هم آهنگ شدند .

زندگی او در زندان ، زندگی مردی بود که مسلک خود را دوست میدارد . روشی شجاعانه داشت . هرگز اجازه نمیداد کوچکترین توهینی بساو بکنند . حتی بصورت پاسپانی که بی ادبانه با او رفتار کرده بود يك کشیده



الرجح اسکندری

آبادار نواخت. همین روش شجاعانه و حس حفظ شرافت بود که او را واداشت در ۱۳۱۵ بهحض اینکه صدر الاشراف وزیر دادگستری شد از کار خود در وزارت دادگستری استعفا بدهد. برای او این يك پرنسیپ بود که با « امثال صدر الاشراف همکاری غیر ممکن است. »

ایرج اسکندری مردی است صاحب عزم و دارای استعداد سیاسی. این استعداد سیاسی در نتیجه رشته تخصص او ترقی کامل یافته است. بطوریکه امروز چه در داخل حزب و چه در خارج، او را بعنوان يك مرد مطلع در امور اقتصادی و سیاسی می شناسند. گذشته ازینها او يك حقوق دان کامل است و در امور فلسفی نیز مطالعات کافی دارد.

در محاکمه ۵۳ نفر - آنجا که بزرگترین و مهمترین دفاع را از لحاظ سیاسی و اجتماعی دکتر ارانی ایراد کرد - بهترین وزیر کانه ترین دفاع از لحاظ حقوقی، آخرین دفاع اسکندری بود.

در اردیبهشت ۱۳۱۶ بازداشت شد و چهار سال بعد در موقع حوادث شهریور هنگامی که بارقهای خود از زندان خارج می شدند او بود که رفقای هم مسلک خود را در هشتی اول زندان سرپا نگهداشت و با احترام دکتر ارانی که در آن دخمه های منحوس قربانی فاشیسم شده بود از آنان خواست که يك دقیقه سکوت کنند.

این اولین مراسم یاد بود دکتر ارانی بود.

پس از آزادی بكمك سایر رفقای خود در تاسیس حزب توده ایران شرکت موثر داشت. در سال دوم آزادی خود از زندان امتیاز « رهبر » را گرفت و از آن به مدت اکنون روزنامه ای که او مدیریت آنرا دارد ارگان بزرگترین حزب خاور میانه است. و هر روز صدها هزار نفر از مردم فارسی زبان در انتظارند که « رهبر » آنان را بچه سوی راهبری کند.

در طی این مدت پنجسال که حزب توده ایران بوجود آمده است او همیشه عضو کمیته مرکزی بوده است.

در نخستین کنگره حزبی این مقام او تثبیت شد و گذشته از آن در کمیته مرکزی او را بعنوان یکی از سه نفر دبیر سیاسی حزب انتخاب کردند. اکنون نیز او عضو فصال کمیته مرکزی، دبیر سیاسی حزب، مدیر مسئول رهبر و در خارج از حزب وزیر بیشه و هنر است.

در دوره چهاردهم قانونگزاری از شهرستان ساری بنماینده گی ملت انتخاب شد و در مجلس چهاردهم که هم چو محکمی دوستان و دشمنان ملت و خصوصیات بارزشان را آشکار ساخت، سخنرانی ها و نطق های مهمی ایراد داشت.

نطق معروف او بر علیه سردفتران و رباخواران تاثیر زیادی داشت و دشمنان ما آنرا مهمترین نطق تبلیغاتی نامیدند .

در نطق چهار ساعته خود هنگام اخذ رای اعتماد نسبت به کابینه اول حکیمی مهمترین مسائل اقتصادی و سیاسی ایران را تشریح کرد. همو درین نطق برای اولین بار در مجلس شورای ملی ایران فریاد زد که بحرین جزء لاینفک ایران است و گفت که «رضا خان بایک قیام و قعود مجلس فرمایشی آراءات و قسمتی از خاک ایران را بترکیه واگذار کرد .»

دفاع موثر او در سندیکای بین المللی کارگران برای شناساندن اتحادیه های کارگری ایران و رسمیت دادن بآن، شخصیت برجسته سیاسی و هوش مخصوص او را مشخص می کرد . زحمات او در سندیکا های بین المللی کارگران هرگز از یاد زحمتکشانش ایران بیرون نخواهد رفت .

در تاریخ ۵ شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۲۵ بوزارت پیشه و هنر برگزیده شد و فردای آنروز در حضور رفقای خود سوگند خورد که يك وزیر توده ای باشد . و برای نخستین روزی که بوزارتخانه خود حاضر شد سوگند خود را اجرا کرد و ابتکار تصفیة جدی دستگاه اداری وزارت خانه هارا برای خمود نگاهداشت .

او که در سال ۱۳۱۰ برای اولین بار باشغل (معاون مدعی الموم بدایت تهران) وارد شغل دولتی شده بود . اگر چهار سال مدت زندان او را حساب نکنیم - پس از بازده سال وزیر شد . این هرگز تعجیبی ندارد . طرز تفکری که ایرج اسکندری را بزندان کشید و در دنبال آزادی آنان نهضتی باین عظمت را در شوق ایجاد کرد و گذشته از همه اینها اراده توده های وسیع حزبی باوا اجازه میدهد که بانتظار آینده ای بس درخشان تر بزرگترین کوشش خود را در راه سعادت ملت ایران بکار ببرد .

نورالدین الموتی

نورالدین الموتی دبیر سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران مردی است آرام ، خلیق و مورد احترام تمام رفقای حزبی .

او در سال ۱۳۲۱ هجری قمری در الموت قزوین متولد شده است و تا سال ۱۳۳۵ قمری که رسماً عضو حزب دموکرات (از احزاب آزادیخواه معروف وقت) شد؛ زندگیش با مبارزه دهقانان و زحمتکشانشان الموت درهم آمیخته است.

تحصیلات او در ابتدای کار در رشته علوم قدیمه و بعد ها در رشته تخصص او، در امور قضائی بوده است.

پس از انحلال حزب دموکرات، نورالدین الموتی با اتفاق چند تن از آزادیخواهان قزوین که یکی از آنان واعظ قزوینی، مبارز مشهور مسدیر روزنامه (نصیحت) بوده است؛ که در سال ۱۳۰۴ شمسی بوسیله مامورین رضا خان با وضع فجیعی در مقابل بهارستان مقتول گردید؛ به تشکیل جمعیت آزادیخواهان قزوین موفق شد.

قبل از اینکه در سال ۱۳۱۶ با اتفاق ۵۳ نفر بزندان کشیده شود؛ برای نخستین بار در سال ۱۳۰۲ توقیف و زندانی شد. گناه او مأموریتی بود که از طرف جمعیت آزادیخواهان برای بیدار کردن اهالی و دهقانان «رودبار» قزوین گرفته بود. مأمورین حکومت نظامی او را جلب کردند ولی عکس العمل شدید توقیف او، بخاطر نفوذ اخلاقی موثری که در میان طبقات اهالی قزوین بدست آورده بود؛ باعث شد که پس از چند روز آزادش ساختند و در تعقیب همین جریان حکومت نظامی در مجل ملفی گردید.

استمداد کافی و شم قضائی او، از سال ۱۳۱۲ که با مأموریت قضائی به تبریز رفته است آشکار می گردد. تا سال ۱۳۱۶ که با حفظ همین مقام در تبریز میزیسته است خصوصیت بارز مناعت نفس و وجدان مصفاى خود را به ثبوت رسانیده.

در طی این مأموریت چهار ساله دفاع او از طبقات زحمتکش و بخصوص دهقانان، که خود در میان آنان بزرگ شده بود؛ بسی درخشان است. وهم اکنون که یکی از برجسته ترین شخصیت های قضائی کشور ماحسوب میشود شاید سهم بزرگی ازین نام نیک خود را مدیون توجه و کوششی است که برای دفاع از حقوق توده های مردم تبریز در آن چهار سال ابراز داشته.

در سال ۱۳۱۶ در تبریز، قبل از اینکه - بمناسبت شغل قضائیش از او سلب مصونیت کنند - توقیفش کردند و به تهران آوردند و بزندان انفرادی اش افکندند. سابقه زندگی پاک و بی آلاش او، حتی کوچکترین وسیله ای برای پرونده سازی بدست مامورین حکومت دیکتاتوری نداد و بخاطر همین موضوع گرچه در همه حال با ۵۳ نفر و از ۵۳ نفر بود؛ برای او جلسه محاکماتی جدا گانه ای تشکیل دادند و او که در اثر مناعت نفس و شرافت ذاتی خود تحمل این همه بی عدالتی هارا نداشت در جلسه محاکمه پس از یک دفاع درخشان، بالحنی سخت و زننده گفته بود:

فسیمه لم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون!

این صراحت لهجه - درعین اینکه کوچکترین مدرک برای توقیف و حبس او در دست نبود - به محکومیت شش ساله او منجر شد و حکم دادگاه (!) اعلام گردید. اعلام این رای اورا از دستگاه بیشتر خشمناک ساخت و در حضور قضاة جاسوس منش آن دوران فریاد کشید: «زننده با آزدادی - مرده با دار تجاع مرده باد حکومت بی دوام شما که بزودی محو خواهد شد.»

نتیجه معلوم بود! پرونده سازی شروع شد. مرده باد ارتجاع بصورت «زننده باد ارتجاع»! درآمد و اورا بعنوان اهانت به آزدادی (!) و استمرار جرم به اشد مجازات، یعنی ده سال حبس محکوم کردند!

از آن پس، تا تبعید به زندان جنوب، در محبس مجرد بدون هیچگونه وسائل زندگی بسر میبرد. ولی برای او که بیوسیدگی آن دستگاه ایمان داشت یکسان بود. مسلم بود که سنگینی اینهمه ظلم و وحشت، آن بنای ویران را خیلی پیش از این مدت درهم فرو خواهد ریخت.

«استمرار جرم» آتقدر استمرار داشت تا اورا با تفاق ۹ تن دیگر از ۵۳ نفر در تیره ماه ۱۳۱۹، به بندر عباس فرستادند. الموتی بارفقای خود تاشهریور ۱۳۲۰ در زندان جنوب با بدترین وضع بسر برده است.

برخورد با سیمای آرام و موقر او هرگز اجازه نمیدهد که انسان باور کند روزی بعنوان شرارت (!) در پای برج جنوب شرقی زندان قصر، با چوب میجر وحش ساخته باشند. (روز ۱۶ آذر ۱۳۱۸)

پس از وقایع شهریور، در تاسیس حزب، او نیز شرکت موثر داشته است و تا کنون همیشه عضو کمیته مرکزی بوده است. در کنگره اول حزبی در انتخاب برای عضویت کمیته مرکزی بزرگترین رأیها را داشت.

او، امروز رئیس محاکم تهران است. چه درین شغل ارجمند قضائی و چه در شغل های قضائی سابق خود، شرافت و عدالت را رعایت کرده؛ بطوریکه حتی در محافل مخالفین حزب ما نیز پاکی و شرافتمندی او در شغل مهم قضائیش مورد توجه است. او با وجود رتبه مهم خود زندگانی مستمندانه ای دارد.

نورالدین الموتی بیش از ۱۵ ساعت در روز کار میکند. کمتر بخود میپردازد و با وجود سن چهل و چند سال اش خیلی پیر تر از این ها مینماید. وقار و پاکی و مناعت نفس اورا می توان، نمودار بزرگی و نجابت و قدرت حزب ما دانست.

از همه اینها گذشته چنانکه در آغاز گفتیم نمی توان فراموش کرد که نورالدین الموتی مردی است آرام، خلیق، بسی قید و مورد احترام تمام رفقای حزبی.

دکتر محمد بهرامی

مردانی هستند که سنگین ترین بار نهضت های بزرگ بر روی دوش آنان استوار است و پیوسته در پیشاپیش جریان ، در جنبش و تکاپو هستند . دکتر بهرامی یکی از این گونه مردان است .

وجود او ، که انحطاط نیروهای دموکرات را در یکی از بزرگترین ممالک اروپا ، و تقویت و روی کار آمدن فاشیسم و علل اصلی آنرا ، در همانجا ، چندین سال ، از نزدیک بررسی کرده و در مقابل جریان مهیب و شکننده آن ، سخت مبارزه کرده است ؛ برای ما ، که در محیط فعلی ایران مبارزه میکنیم و برای حزب ما که قبل از هر چیز به تجربه زنده مبارزات ملل دیگر اهمیت میدهد ؛ بسیار گرانها است .

دکتر بهرامی ، برای نهضت ما همیشه ارزش داشته است و خواهد داشت . دکتر بهرامی ، مرد چهل و هفت ساله جهاننیده و تجربه آموخته ای است . تحصیلات ابتدائی و متوسطه او در مدرسه «ایران و آلمان» سابق بیابان رسیده و در سال ۱۳۰۱ از مدرسه طب تهران دیپلم گرفته است .

سال بعد به آلمان مسافرت کرده و تحصیل خود را در رشته طب ، در دانشگاههای آلمان ادامه داده است و در سال ۱۳۰۶ «۱۹۲۸» از دانشکده طب برلن بدریافت دیپلم نائل آمده و یکسال بعد در ۱۳۰۷ دکترای خود را گذرانده و تا آخر سال ۱۳۱۳ در بیمارستانهای مختلف آلمان بخصوص برلن - به تجربه و پراتیک مشغول بوده است . باین طریق دوازده سال تمام در آلمان و اطریش به تحصیل و تجربه اندوزی در رشته طب مشغول بوده و در بیماریهای درونی تخصص کامل یافته است

دکتر بهرامی - دکتری است بسیار زبردست که اگر فعالیت های مداوم سیاسی او اجازه میداد ؛ بیشک خود را بیش از آنچه تا کنون شناسانده است در این رشته معرفی میکرد .

لب خند دائمی او - قیافه مهربان و لهجه دوستانه و عادی ، حاکی از قلبی ساده و درعین حال محکم است .

از همان اوان ورود خود بآلمان ، با افکار توده ای آشنا شد . و فعالیت سیاسی او از سال ۱۳۰۴ «۱۹۲۵» ابتدا در «وین» و بعد در آلمان با همکاری نزدیک و صمیمانه دکتر ارانی و مرتضی علوی آغاز گردید .

او یکمک همین رفقای خود از بنیادگذاران «حزب دموکراتیک ایران» در آلمان است که توجه ایرانیان ساکن آن دیار ، بخصوص دانشجویان راست

بخود جلب کرده بود. مرکز این حزب در آلمان آنروز، برلن بود و در سایر نقاط نیز تشکیلاتی داشت.

مبارزه اوورفقایس در ایران دنبالهٔ نهضتی بود که در آلمان ریخته بودند و همین مبارزه بود که پس از ورود بایران سه سال بیشتر طول نکشید و در اردیبهشت ۱۳۱۶ او نیز توقیف شد.

او درین سه سال شغل خود را تقریباً فراموش کرده بود و جز برای امرار معاش خود بآن دست نمیزد. جزاین، همهٔ وقت او را کار سیاسی او اشغال میکرد. وارد کردن مجلات سیاسی اروپا در آن زمان بسیار مشکل بود. ولی او به کمک ارانی این مجلات را وارد میکرد و در ترجمه و نشر مقالات این مجلات در «دنیای بدکترارانی» که چشمی نزدیک بین داشت کمک بسیار زیادی مینمود. زندگی سیاسی او را میتوان بچهار دوره متمایز تقسیم کرد:

اول - در آلمان. دوم - قبل از زندان در ایران. سوم - در زندان. چهارم - پس از زندان.

دکتر، دو از ده سال تمام در آلمان و اطریش زندگی کرده است و از نزدیک بانوده های مردم آنجا ارتباط داشته و دو سال از حکومت فاشیسم را در آلمان بچشم دیده است.

شکست حزب کمونیست آلمان در انقلاب داخلی آنجا، پس از جنگ اول بین المللی؛ روی کار آمدن حزب سوسیال دموکرات؛ مبارزات حزب کمونیست از یک طرف با سوسیال دموکراتها و از طرف دیگر با مرتجعین و احزاب دست راست؛ بحران بیکاری عظیمی که آلمان آنروز را در چنگال خود می فشرد؛ و سایر عواملی که بالاخره منجر بروی کار آمدن فاشیسم در آلمان شد. اینها همه را از نزدیک دیده و برای مبارزهٔ آینده ای که همیشه نقشهٔ آنرا در مغز خود مریخته است از آنها تجربه کافی اندوخته و با روشن بینی و ایمانی محکم بآینده در ۱۳۱۳ وارد ایران شده است.

آنچه بیش از همه او را در میان توده های حزبی محبوب و قابل احترام کرده است استواری او در مبارزه، ایمان قطعی و مسلم او به پیروزی و روشن بینی او است.

در روزهای اولی که بزندان افتاده بودند؛ وقتی رفقای جوانتر و تازه کار او، در باره مدت زندان با او صحبت میکردند؛ در عین حال که خود مینداشتند حداکثر یکی دو هفتهٔ دیگر آزاد خواهند شد؛ او با همان لحن صادقانه و عادی در جواب گفته بود:

- بیش از سه سال و نیم که مادر زندان نخواهیم بود. هر چه میخواهند بکنند، چنانک خواهد شد و این حکومت پوسیده سقوط خواهد کرد...

در آغاز کار، شنیدن این حقیقت دشوار بود. ولی بالاخره نظر صائب دکتر بهرامی بشبوت رسید و چهار سال بعد از آن، حکومت سقوط کرد. این پیش بینی روشن را غالب افراد ۵۳ نفر از دهان او شنیده اند. خوش بینی باینده در میان ۵۳ نفر، بیش از همه، از خصوصیات او است.

مبارزه چهار ساله او در زندان بسی افتخار آمیز است. او که میدانست در ایران نیز میخواهند ادای کزیه فاشیسم را در آورند؛ حتم داشت که جز با زندان با استقبال او نخواهند شتافت. این بود که زندان برای او امری عادی بود نه شکنجه و نه زندان مجرد و نه هیچ زجر دیگری در او نمیتوانست تاثیر کند. حتی مرگ!

در اعتصاب گرسنگی شهر بوردور ۱۳۱۷ که «مدیر زندان ۰۰۰ گفته بود ما دستور داشتیم اگر اعتصاب دامنه دارتر شود و بسایر زندانیان نیم سیاسی نیز سرایت کند، روی برج های زندان مسلسل کار بگذاریم و با گلوله جواب بدهیم» (۵۳ نفر صفحه ۷۷). «عده ای از زندانیان سیاسی و پنجاه و سه نفر نیز که بزرگان «موقت انتقال یافته بودند از خوردن غذا خودداری کردند و ۰۰۰ روز چهارشنبه» بعد از ظهر، خلیل ملکی و دکتر بهرامی را با دستبند و پابند بیباغ اطراف زندان «قصر آوردند. خلیل ملکی و دکتر بهرامی حکایت میکنند که وضعیت رفتار سر باسیان «ها و آژانهای مسلح و اینکه اصلا با آنها صحبتی نمی شد؛ آنها را باین خیال «انداخت که قصد کشتنشان را دارند و به قتلگاه میبرند. خلیل ملکی می گفت «که دکتر بهرامی درباره مرگ کمی فکر کرد و بعد گفت: «اهمیت ندارد برای خودشان بد است.» (۵۳ نفر صفحات ۸۰ و ۸۱)

وضع طوری بود که هر دو گمان میکردند به قتلگاه میروند. در این حال چه باید کرد؟ دکتر بهرامی جز اینکه بگوید «برای خودشان بد است» چیز دیگری ندارد که بگوید. ولی همین جمله ساده نشان میدهد که دکتر بهرامی در مقابل مرگ خون سرد و بی اعتناء بوده است.

پس از آزادی، از بنیاد گذاران موثر حزب ما بوده است و از آن روز تا کنون پیوسته عضو کمیته مرکزی بوده است.

این قیافه تجیب و خون سرد همانطور که در خور او است محبوبیت عمومی دارد. دکتر بیک رفیق حزبی کامل است. در مقابل مقام و مسئولیت بزرگی که دارد کوچکترین خود فروشی - ناچیزترین تکبر - در او نیست و کمترین توقعی از دیگران ندارد. برای حزب ما، او دائما کار میکند. دائما در تکاپو است. کوچکترین سهل انگاری در هیچیک از کارهای او دیده نمی شود. و شاید تنها در مقابل سهل انگاری عمدی دیگران است که عصبانی میشود.

امانت و ایمان او در حزب ضرب المثل است. همه کس با او اطمینان دارد و همه باو احترام میگذارند.

کانهای ایران

مهندس بدرالدین هرعی

در قدیم معادن ایران منحصر به معدنی بود که از طرف وزارت مالیه به اشخاص بطریق اجاره واگذار میگردد. و اشخاصی هم که این معادن را اجاره میکردند بدون آنکه توجهی به آتیه معدن بنمایند هر قدر که میتوانستند از آن معادن استفاده می کردند و ماگزیم بهره را میبردند و بدون آنکه خود را ملزم به استخراج صحیح و فنی معدن بدانند هر قدر که ممکن بود نقاط سطح الارضی معدن را استخراج میکردند و روی بقیه معدن را که استخراجش اغلب به علت عمق زیاد و با زیادی آب و نبودن هوا مشکل بود خاک و فضولات معدن را انبار میکردند. اغلب استخراج کنندگان و اجاره کنندگان این معادن فئودال ها - ملاکین و تجار آن زمان بوده اند که با دادن پیش کشی به صدر اعظم و سایر کارکنان دولتی معدنی را تبویل خود قرار می دادند. معادن خاک سرخ جنوب، زاج سیروان و حسن آباد و نیک خرقان نمونه هایی از این قبیل است. این طرز استخراج که بهیچوجه مراعات اصول فنی در آن نمی شد باعث گردید که ذخیره های هنگفتی از معادن، در زیر زمین باقی بماند که اکنون دسترسی به آن جز با تحمل مخارج هنگفتی میسر نیست. این عمل را دولت های وقت از زمان ناصر الدین شاه تا سال ۱۳۰۹ شمسی ادامه دادند. تا در این سال شاه سابق ابتدا بامید استفاده از زغال معدن شمشک و بعداً بامید یافتن معدن طلا و سایر فلزات قیمتی، تصمیم گرفت که برخی از معادن را بدست دولت استخراج نماید و سود آن یکجدا به جیب خودش برود - همچنانکه راجع به معدن زیر آب خواهیم دید. و باین ترتیب از این سال معادن بردودسته تقسیم میشوند:

۱- معدنی که بوسیله مستأجرین اداره میشود.

۲- معدنی که بوسیله دولت شروع به بهره برداری آنها شده

در سال ۱۳۰۹ معدن شمشک شروع بکار نمود. البته باند داشتن مهندس و متخصص معلوم بود که معدن شمشک هم بهتر از سایر معادن اجاره ای استخراج نمی شد منتهی چون کار دولتی بود چیز واضحی است که بر آن هم بدتر از معادن شخصی اداره میگردد. پس از معدن شمشک معدن زیر آب نظر باینکه در املاک شاه سابق قرار گرفته بود شروع به استخراج شد. طرز معامله شاه سابق راجع باین معدن باوزارت صناعت وقت یکی از برجسته ترین فصول تاریخ کلاه برداری در ایران محسوب میشود. بدین ترتیب که در سال ۱۳۱۳ که معدن زیر آب شروع به کار نمود زغالی را که استخراج میکرد در هر خروار ۵ ریال بابت سهم مالکانه به شاه می برداخت و ۶ ریال بابت مالیات به وزارت دارایی برداخت می نمود و بعد هر خروار را به ده ریال به کارخانجات شاهی که متعلق به شاه سابق بود می فروخت و باین ترتیب در فروش هر خروار یک ریال هم کسر می آورد!

بالاخره پس از تقاضا از شاه، قرار شد که کارخانه شاهی هر خروار زغال

و ۱۱ ریال از معدن خریداری نماید ! بدین ترتیب تمام بودجهٔ این معدن سر بار وزارت صنعت بود و استفادهٔ آن متعلق به شاه سابق !

در ۱۳۱۳ د کتر شراتنس که مشاور فنی معادن بود، شاه را به امید یافتن طلا، راضی به شروع کار در معدن انارک نمود. در آن موقع چون آلمانها با ایران قرار داد تهاتر داشتند د کتر شراتنس هم به کمک کمپانی فرد اشتال معدن انارک را تابع مقررات قرار داد تهاتر نمود به این ترتیب که آلمانها ماشین آلات و متخصص برای استخراج معدن انارک به ایران بیاورند و در عوض مقداری از محصول استخراج شده بابت وجه ماشین آلات و حقوق متخصصین به کمپانی فرد اشتال داده شود و بقیه به دولت واگذار گردد. ولی البته هیجوقت محصول مستخرجه از وجه ماشین آلات بیشتر نبود ! و قرار بر این شد که اگر دولت بخواهد قرارداد را انو کند کلیهٔ وجه ماشین آلات را به ارزش بپردازد و در سال ۱۳۱۶ نیز این عمل انجام گرفت !

از سال ۱۳۰۹ که دولت شروع به استخراج معادن کرد تا سال ۱۳۱۶ هیچگونه برنامه‌ای برای استخراج معادن نداشت و در سال ۱۳۱۶ که تصمیم به وارد کردن کورهٔ ذوب آهن گرفته شد ادارهٔ معادن در مقابل عملی واقع شد که برای اجرای آن احتیاج مبرمی به یک برنامهٔ معین بود. باین ترتیب: چون کورهٔ ذوب آهنی که قرار شد در ایران ساخته شود محصول روزانه اش ۱۵۰ تن چدن بود و برای این میزان محصول، احتیاج به زغال، سنگ آهن، منگنز، دلمی، آهک، نسبهٔ خالص و غیره بود بنا بر این در این سال ادارهٔ معادن در مقابل تعیین و اجرای یک برنامهٔ صحیح برای بکار انداختن کورهٔ ذوب آهن قرار گرفت و مجبور شد معادن زغالی را که قبلا در آنها شروع به کار کرده بود طوری اداره کند که احتیاجات کورهٔ ذوب آهن را، علاوه بر سوخت کارخانجات، بدهد. و علاوه معادن آهن و سایر معادن مربوطه راهم به کار اندازد .

در همین ایام ادارهٔ معادن مشغول استخراج بعضی از معادن مس، که سابقا هم سابقه عمل داشتند ؛ گردید. و در سال ۱۳۱۸ برنامه‌ای جهت اکتشاف معادن در نظر گرفته شد که کم و بیش موفقیتی هم بدست آورد ولی بالاخره در سال ۱۳۲۰ کلیهٔ تشکیلات معدنی که فقط برای کورهٔ ذوب آهن داده شده بود برچیده شد و در سال ۱۳۲۲ هم بودجه اکتشافات بکلی حذف گردید و از آن به بعد فقط چند معدنی که کار کردت در آن‌ها ممکن بود بهال سابق باقی ماند !

بنا بر این میتوان کارهای معدنی را که بوسیله دولت در ایران انجام گرفت به ۳ قسمت زیر تقسیم نمود :

- قسمت اول - معدنی که برای کارخانهٔ ذوب آهن شروع بکار نمود.
- قسمت دوم - معادن فلزات و شبه فلزات ایران .
- قسمت سوم - اکتشافات معادن .

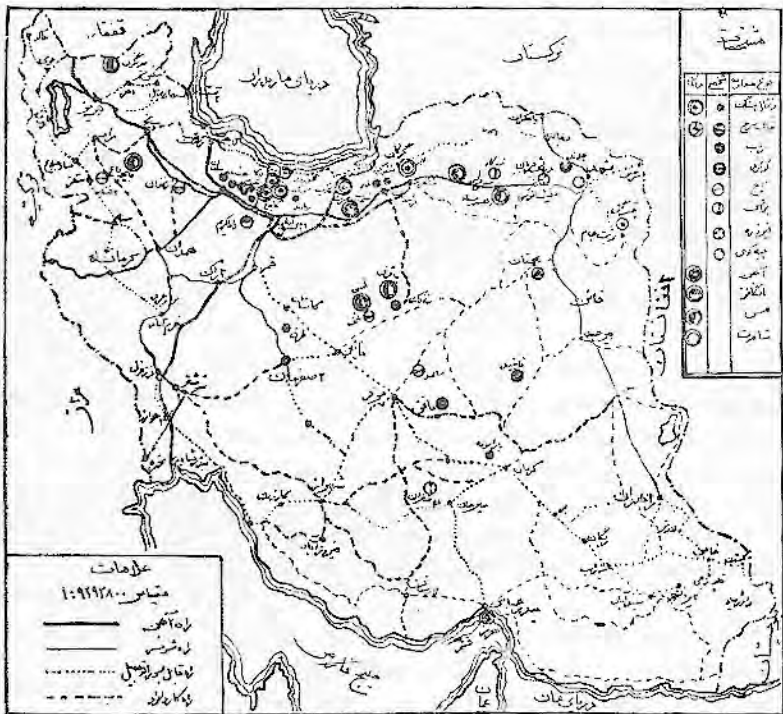
۱ - معادنی که برای ذوب آهن شروع بکار نمودند .

قبل از اینکه وارد این بحث شویم و معادن آهن ایران را شرح دهیم باید متذکر شویم که صنعت ذوب آهن در ایران از قدیم زیاد معمول نبوده است و در

کانهای ایران

صورتیکه آثار ذوب مس، از قدیم در کلیه نقاط ایران دیده میشود ولی باین حال آثار ذوب آهن نیز در کنار بحر خزر «مازندران» در نزدیکی آمل دیده میشود و از این رو میشود فهمید که در قدیم ایرانی ها «مازندرانی ها» فن آهن ذوب کنی را میدانسته اند .

دولت ایران در سال های ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ تصمیم به نصب کوره ذوب آهن گرفت که در روز ظرفیت صد و پنجاه تن چدن داشت و قرار بود در سال ۱۳۲۱ این کوره کار خود را شروع نماید لذا در نظر گرفته شد که معادنی که مورد احتیاج میباشد استخراجشان بعدی زیاد شود که بتوانند مصرف روزانه کوره ذوب آهن را تامین کنند و این مصرف در روز تقریباً ۹۰۰ تن ذغال و ۳۵۰ تن سنگ آهن بود و مقداری هم سنگ آهنک و منگنزو غیره رو بهره گرفته میشود گفت که معادن مورد احتیاج ذوب آهن به سه دسته تقسیم میشوند :



نقشه کانهای ایران

I معادن ذغال

II معادن آهن

III معادنی که برای ذوب آهن مورد نیاز میباشد

I - معادن ذغال

در ذوب آهن ذغال را بصورت کک مصرف مینمایند باین طریق که در

کوره های مخروطی شا که زغال را حرارت میدهند تا اینکه مقداری از مواد قرار آت خارج شود و کربن و مقداری از خاکستر آن باقی بماند در این موقع خاک که زغال سخت میشود و رنگ نقره‌ای پیدا میکند که بعداً این کک در کوره ذوب آهن بجای زغال مصرف میشود .

معادنی که برای این منظور در نظر گرفته شدند معادن شمشک - روته - لالون کاجره - الیکا - زیراب و گلندرود بود و قرار شد که در این معادن استخراج را بطوری بالا ببرند که بتوانند روزانه مجموعاً نهصد تن برای کک یزی تحویل دهند علاوه بر این معادن اکتشافات دیگری هم در مازندران و لار بهم عمل آمد که بالنتیجه در حدود چندین میلیون تن ذخیره زغال در ایران تشخیص داده شد .

معادن ذغالی که اداره معادن فلاد در آن کار مینماید و در سابق برای احتیاجات ذوب آهن در نظر گرفته شده بود بشرح زیر است :

الف - معدن زغال سنگ شمشک - محصول روزانه این معدن در روز فلاد ۶۰ تن است و ۵۰۸ نفر کارگر در آن کار می کنند . بطور کلی استخراج در این معدن از هر حیث بدست و چون این معدن بدشروع بکار کرده است از نظر فنی هم در آن کار کردن فوق العاده مشکل است (بعلا و وسعت کار در معدن و عدم مرکزیت و اختلاف زیاد طبقات جهت استخراج)

خوانندگان گرامی باید در نظر داشته باشند که در مالک مترقی هر کارگر معدن روزانه در حدود دوسه تن زغال استخراج مینماید و در ایران نظر باینکه وسائل فنی از قبیل کنگ های خودکار جهت کندن زغال و غیره ... زیاد نیست استخراج بر فرض هم که به یک دهم تقلیل یابد باوجود این، مقدار استخراج خیلی بیش از آنچه که فعلاً در معادن هست باید بشود .

ب - معادن ذغال سنگ ساجره - محصول روزانه این معدن ۳۰ تن و روزانه ۲۰۰ نفر کارگر در آن کار می کنند .

ج - معدن ذغال سنگ زیراب - محصول روزانه این معدن فلاد ۷۵ تن در روز است و ۱۲۰ نفر کارگر در آن کار میکنند ولی استخراج این معدن به بیش از این هم رسیده است . و خود این جانب که در سال ۱۳۲۲ در معدن زیراب بودم روزانه ۱۱۰ تن ذغال با نهصد نفر کارگر از این معدن استخراج میشد . معدن بقدری بدشروع بکار کرده است که در هر ماه مقدار زیادی مرتباً خارج نگاهداری تونل های آن می کنند . در صورتی که اگر کارها متمرکز بود با استخراج خیلی جزئی ممکن بود استخراج را ادامه داد زیرا معدن زیراب یکی از معادن نسبتاً خوب ایران است .

د - معدن گلندرود - شروع بکار این معدن هم بد بوده و فعلاً طوری است که وضع تهویه معدن خیلی خراب است . روزانه از این معدن ۳۰ تن ذغال استخراج میشود و ۲۱۰ نفر کارگر در آن مشغول کار است . البته این معدن ها اکنون احتیاج سوخت داخله را (اگر معادن شخصی نباشند) نمی دهند و نمیتوانند استخراج را تا میزان احتیاج ترقی دهند و در صورتیکه کارخانه ذوب آهن هم شروع بکار می نمود تصور نمی کنم با این وضع که این معادن دارند احتیاجات کارخانه ذوب آهن را برآورده کنند .

برای حمل ذغال این معادن به کارخانه ذوب آهن و ارزان تمام شدن حمل و نقل

سه خط سیم تقاله در نظر گرفته شده بود. که یکی برای حمل ذغال از معدن زیراب تا ایستگاه راه آهن زیراب و دو تای دیگر برای حمل ذغال دامنه جنوبی کوه های البرز بود. این طریق که یکی ذغال معادن حوزه جاجرود و دیگری ذغال حوزه شمشک و روتاه و لاولون را حمل می نمود. و در وسط راه این دو خط بیکدیگر میرسید و مشترکاً ذغال از يك خط به راه آهن حمل میشد. علاوه بر خطوط سیم تقاله خطوط شوسه ای هم پیش بینی شده و کشیده شده بود. با این ترتیب قیمت حمل ذغال این معادن ارزان تمام می شود و علاوه احتیاجات معادن هم به وسیله همین سیم ها بار احتی به معادن حمل میگردید.

اکنون که معادن ذغال را از نقطه نظر احتیاجات کوره ذوب آهن شرح میدهم بیجانست که نام ۳ معدن ذغال دیگر راهم که برای مصرف سوخت کارخانه قند میشد و کوره های ذوب مس عباس آباد و زنجان در این ایام تاسیس شده است متذکر شوم :

۱- معدن ذغال چشمه صل - این معدن از سال تاسیس کارخانه قند آبکو جهت آن کارخانه تاسیس شده و احتیاجات کک کارخانه قند مزبور را تهیه مینماید و علاوه مصرف شهر مشهد راهم تامین می کند. روزانه در حدود ۴ تن ذغال از آن استخراج میشود. تعداد کارگران آن ۳۰ نفر است. ذغال این معدن بسیار خوب است و قابل کک شدن هم میباشد.

۲- معدن ذغال ایر - این معدن در شمال شاهرود بفاصله ۳۲ کیلومتر از شاهرود واقع شده. ذغال آن قابل کک شدن است و احتیاجات کوره ذوب مس عباس آباد را تامین مینماید.

۳- معدن ذغال قالیچه بلاغ - این معدن احتیاجات کک کوره ذوب مس معدن بایچه باغ زنجان را تامین مینماید.

در این نواحی اکتشافاتی شده و مقداری ذغال دیگر هم پیدا شده است که بعداً در قسمت اکتشافات ذکر خواهیم کرد.

II - معادن آهن ایران

پس از اتخاذ تصمیم برای ایجاد کوره ذوب آهن تصمیم گرفته شد که در کلیه نقاط ایران برای آهن اکتشافاتی بعمل آورند. در نتیجه معادن زیر پیدا شد که به ترتیب بشرح آتنامی پردازیم :

الف - معدن سمنان - این معدن اولین معدن آهنی بود که در آن اکتشافات و استخراج بعمل آمد و قرار بود که احتیاجات کوره ذوب آهن ابتدا از این معدن تامین شود. این معدن مرکب از چندین قسمت برانگنده است که در اطراف شهر سمنان قرار گرفته اند. در نظر داشتند که کلیه این معادن را شروع به استخراج نمایند و بوسیله راه آهن به کارخانه ذوب آهن کرج حمل کنند.

استخراج در این معدن نسبتاً بد انجام میگرفت به این ترتیب که مقداری آهن سیلیس دار از این معدن استخراج می شد که به چوچه بدر کارخانه ذوب آهن نمیخورد و بهتر بود بروض این مواد که بپهوده استخراج گردید از قسمت های نسبتاً بهتری استفاده میشد.

میزان ذخیره این معدن دو تا سه میلیون تن آهن میباشد که نصف این مقدار به علت مقدار زیادی سیلیس آن عملاً قابل استخراج نیست و عیار این سنگ در حدود ۶۰٪ تا ۵۰٪

- میباشد و این معدن احتیاجات ۱۰ تا ۱۲ سال ذوب آهن را تامین مینماید .
- ب - معادن آهن زنجان - در مغرب زنجان در يك ناحیه نسبتاً وسیع اثرات آهن دیده میشود. این ناحیه دارای معادن آهن زیادی مانند خانقرداش - کلچوک - قالیچه - بلاغ - سنکین و ترپاخلو میباشد که ذخیره هر يك از آنها بشرح زیر است :
- ۱ - خانقرداش - این معدن در ۱۸ کیلومتری جنوب معدن قالیچه بلاغ و در فاصله تقریباً ۸۰ کیلومتری مغرب زنجان واقع شده. ارتفاع این معدن از سطح دریا ۲۵۰ متر میباشد. نوع سنگ آهن آن سیمونیت. بسیار خوب میباشد ذخیره آن در حدود يك ملیون تن سنگ آهن بعیار ۵۰٪ تا ۶۰٪ میباشد .
- ۲ - معدن آهن قالیچه بلاغ و در بند اوزه - این معدن دارای ۱۵۰ هزار تن آهن ۵۰٪ میباشد .
- ۳ - معدن آهن کلچوک - این معدن در ۱۰ کیلومتری مشرق معدن خانقرداش قرار گرفته و مقدار ذخیره آن در حدود ۶۵۰۰۰۰ تن سنگ آهن است که عیار آن بین ۵۰٪ - ۶۰٪ میباشد .
- سنکین و ترپاخلو که دهات مجاور این معدن میباشد دارای آهن هستند و هنوز ذخیره قطعی آن ها معلوم نشده .
- ج - معادن آهن ماسر آباد - در ۱۰ کیلومتری مشرق تهران معدن مسگر آباد قرار گرفته است - مقدار سنگ آهن آن در حدود ۶۰ هزار تن میباشد که عیار آن بین ۶۷٪ تا ۷۰٪ میباشد .
- د - معدن آهن آمل - این معدن در ارتفاع ۶۰۰ متر از سطح دریا، کنار بحر خزر قرار گرفته و اثرات ذوب آهن که بوسیله اهالی این محل در سابق انجام میگرفته در اطراف آن دیده میشود. عیار سنگ آهن این ناحیه در حدود ۷۰٪ تا ۸۰٪ میباشد .
- ه - معادن آهن ناحیه اصفهان و کاشان - در اطراف اصفهان و کاشان مقداری معادنی آهن یافت میشود که به علت تعطیل اکتشافات و عدم اهمیت آنها اطلاعات صحیحی از آنها در دست نیست و عبارتند از :
- ۱ - گرگین - این معدن در مرکز فریدن واقع شده و عیار آهن آن بین ۵۰٪ تا ۵۵٪ است .
- ۲ - معدن آهن گره رود در جنوب کاشان .
- ۳ - معدن آهن قمصر در ۳۵ کیلومتری جنوب کاشان .
- ۴ - معدن آهن سوهیل در ۴۴ کیلومتری نائین .
- ۵ - معدن چاه سفید در ۵۴ کیلومتری شمال انارک که فعلاً بعنوان ماده لازم برای ذوب مس از آن استفاده میشود .
- و - معادن آهن اطراف یزد یا بزرگترین ذخیره آهن ایران
- ۱ - معدن آهن باغ تشین - این معدن در ناحیه نفت قرار گرفته است که ذخیره آهن آن در حدود صد هزار تن است و عیار سنگ آهن آن تقریباً ۵۰٪ میباشد و چون آهن این معدن دارای مقداری منگنز میباشد جنس آن فوق العاده مرغوب است .
- ۲ - معدن آهن خروئق - در سرچاده یزد به طیس واقع شده .
- ۳ - معدن آهن سامنه در نزدیکی معدن خروئق قرار گرفته و ذخیره آن

بازده ملیون تن سنک آهن است که عیار آن در حدود ۶۱٪ میباشد. روی هم رفته نوع آهن این معدن بسیار خوب است.

۴ - معدن آهن ناریکان - این معدن در ۴ کیلومتری شمال شرق بافق قرار گرفته و دارای ۱۶۰۰۰۰ تن سنک آهن بعیار ۴۵٪ میباشد.

۵ - لاک سیاه - در ۸ کیلومتری شمال غربی ناریکان واقع شده و ذخیره آن در حدود ۲/۵۰۰/۰۰۰ تن سنک آهن ۶۰٪ - ۵۰٪ میباشد.

۶ - معدن بافق - این معدن در ۱۶ کیلومتری شهر بافق واقع شده و دارای ۱۳ ملیون تن ذخیره سنک آهن بعیار ۶۰٪ میباشد.

۷ - معدن آهن زریکان - این معدن در ۱۲ کیلومتری قریه زریکان واقع شده و ذخیره آن در حدود ۲ ملیون تن آهن ۵۰٪ میباشد.

ژ - معادن آهن ناحیه خلیج فارس - معادن آهن در اطراف خلیج فارس در ناحیه لارستان و فاصله بین شیراز و بندر بوشهر و اطراف خلیج فراوان است.
این معادن به شرح زیر میباشند:

۱ - معادن آهن لارک - این معدن در جزیره لارک واقع شده است و خود جزیره در نیم کیلومتری جنوب بندر عباس واقع شده. ذخیره معدن آهن این جزیره در حدوده ملیون تن میباشد که بعلت زیادی سیلیس، در جزو سنک های آهن مرغوب محسوب نمیشود. یکی از مزایای این معدن قابلیت حمل موادش بوسیله کشتی میباشد.

۲ - معدن آهن هرمز - این معدن در ۲۵ کیلومتر جنوب بندر عباس واقع شده سنک آهن این معدن بصورت خاک سرخ میباشد که برای رنگرزی سالیانه مقداری از آن به خارج حمل میشود.

قبل از جنگ در حدود سالیانه ۲۰ هزار تن از این خاک صادر میگردد ولی در ایام جنگ خیلی کم صادر میشد و این اواخر که جنگ تمام شده است صادرات آن افزون شده و ذخیره آن در حدود ۳۵۰ هزار تن میباشد.

۳ - معدن آهن فارور - این معدن در ۳۵ کیلومتری جنوب بستانه در مغرب بندر لنگه واقع شده و مقدار آهن آن در حدود ۵۰۰۰۰۰ تن سنک آهن ۵۰٪ میباشد.

ح - معادن آهن ناحیه خراسان - در نواحی مختلف خراسان و همچنین جنوب شرقی ایران بشرح زیر معادن آهنی یافت میشود که چندان مهم نیست:

۱ - معدن آهن کوه باغ - در ناحیه فردوس واقع شده.

۲ - معدن کوه همکان - در ۴ کیلومتری جنوب شرقی گناباد.

۳ - معدن آهن بجزرتان - در این ناحیه سنک آهن بصورت خاک اخری موجود است که به اجاره و اگذار شده است.

III - معادنی که برای ذوب آهن مورد نیاز میباشدند.

مواد لازم برای ذوب آهن نسبتاً مختلف است ولی سه ماده مخصوص مورد احتیاج بیشتری است: منگنز، دولمی و آهنک نسبتاً خالص.

الف - معادن منگنز - منگنز در صنعت ذوب آهن ضروری است و خوشبختانه معادن آهن ایران اغلب دارای مقداری منگنز میباشد و این مقدار از صدی ۳ تا ۱ تغییر میکند.

ولی علاوه بر این مقداری جزئی نیز در خود سنگ‌های آهن یافت میشود. ماده معدنی منگنز راهم باید در موقع ذوب سنگ‌های آهن در کوره مرتفع ریخت .

معدن منگنز در ایران تابعال در دو نقطه یافت شده است بشرح زیر :

۱ - معدن منگنز رباط کریم - این معدن در جنوب غربی تهران واقع شده دارای ذخیره تقریبی معادل ۱۵۰۰۰ تن و ذخیره احتمالی در حدود ۴۰۰۰۰ تن میباشد . و سنگ منگنز این معدن در حدود ۲۵٪ منگنز دارد این معدن می‌تواند تقریباً احتیاجات ۱۵ سال کارخانه ذوب آهن را مرتفع نماید .

۲ - معدن منگنز سرگس - در نزدیکی معدن بحرآسمان کرمان واقع شده و تقریباً در ۶ سال قبل کشف شد سنگ منگنز این معدن در حدود ۳۵٪ منگنز دارد ب - دلمی - ماده است که در کوره‌های ذوب آهن بعلت مقاومتی که در مقابل حرارت دارد و ذوب نمیشود برای پوشش جدار کوره‌های مرتفع استعمال میشود و عبارت است از کربنات مضاعف کلیمومینزی. خوشبختانه دلمی در ایران زیاد است و محلی هم در اطراف کوه دوشان تپه در نظر گرفته شده بود که از آن سنگ دلمی جهت سکوره مرتفع حمل شود .

ج - سنگ آهک - سنگ آهکی که برای ذوب آهن در کوره‌های مرتفع مفید باشد باید مواد خارجی نداشته باشد .

در اطراف تهران سنگ‌های آهکی خیلی زیاد است ولی بهترین محلی که تقریباً سنگ آهکش خالص است اطراف سرخه حصار میباشد . که قرار بود آهک کوره ذوب آهن از آن محل تأمین شود .

تاریخ

موضوع حقیقی تاریخ این است که حالت اجتماعی انسان، یعنی تمدن وی را بما بفهماند و همچنین آثاری را که طبعاً متعلق با او است؛ یعنی زندگی در توحش، سادگی آداب و عادات، فکر خانوادگی و قبیله، و انواع مختلف استیلائی ملل بر یکدیگر؛ که موجب ایجاد امپراطوری‌ها و دودمانهای سلطنتی میشود و اختلاف درجات و مشاغل و کارها و بالاخره علوم و صنایع و هنر و غیره . . . را بر ما معلوم سازد؛ و بطور کلی تمام تغییراتی را که طبیعت اشیاء میتواند در صفات و خصایص اجتماع پدیدار نماید به‌انشان بدهد .

«ابن خلدون - مقدمه . قسمت اول صفحه ۷۱»



تاریخ بشر تاکنون فقط عبارت بوده است از یک سلسله جنگ و کشتار و غارتگری . و جز تجزیه و دوگانگی بی‌پایان و مخالفت و مقاومت در برابر صلح و سعادت عمومی چیز دیگری نبوده است . تاریخ دوره متمدنی است که در طی آن هر فرد در مقابل اجتماع، و اجتماع در مقابل فرد بیکار میکردند .

برای انتخاب اصول و مبادی هدایت‌کننده این دوران طولانی، منتهای مهارت بکار رفته است تا در اثر آن حداقل ترقی و رونق، و حداکثر فقر و پزیشانی بدست آید .

« روبرت اوون »

در آمد ملی و سطح زندگی در ایران

دکتر ابراهیم اسحاقی

منظور از نوشتن مقالاتی که در زیر این عنوان منتشر خواهد شد تشریح علمی و دقیق وضع اقتصادی کشور ما، و پیدا کردن وسائل اصلاح عملی آن، جهت بهبودی شرایط زندگی مردم ایران است.

همه می گویند: ایران یک سرزمین متمول و ثروتمند است و همه راست می گویند. از طرف دیگر همه میدانند که یک مرد معمولی ایرانی آدمی فقیر و بی چیز و بدبخت است؛ که مانند او شاید درد دنیا کمتر دیده شود. وظیفه اقتصاددانان این است که علل اصلی این فقر و فلاکت را در سرزمین ثروتمندی مانند ایران تعیین کنند و نقشه ها و برنامه های عملی و مثبتی برای بهبودی شرایط زندگی توده های ایرانی تهیه و تنظیم نمایند و در دسترس حکومت های آزاد بخواه و اصلاح طلب قرار دهند.

امیدواریم که با انتشار این سلسله مقالات تا اندازه ای از انجام دادن این وظیفه مهم و سنگین بر آمده باشیم.

این مقالات را به دو بخش تقسیم می کنیم.

در قسمت اول - که مقاله این شماره است، مفهوم حقیقی «درآمد ملی» و «سطح زندگی» و سایر اصلاحات اقتصادی وابسته با آنها را شرح خواهیم داد و طرز محاسبه و چگونگی تغییرات آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد. این قسمت بیشتر جنبه نظری دارد؛ و ممکن است در ابتدا زائد انگاشته شود ولی بقیه ما بسیار لازم است. چه، اصطلاحات اقتصادی که در ضمن این مقاله تشریح خواهد شد دائماً مورد استعمال ما در قسمت دوم و در سایر مقالات اقتصادی است که در این نامه درج خواهد گردید. و بدون دانستن مفهوم حقیقی آنها استدلال دقیق علمی و عملی میسر نیست.

در قسمت دوم - درآمد ملی ایران و سطح زندگی اهالی آنرا مورد رسیدگی قرار خواهیم داد و پیشنهادهایی مثبت و عملی برای بهبودی شرایط زندگی مردم این کشور خواهیم آورد.

I- مفهوم درآمد ملی و سطح زندگی.

درآمد ملی - درآمد ملی یک کشور در مدت معین (مثلاً یکسال) عبارتست از مجموع محصولات و اجناس تولیدی آن باضافه خدمات (سرویسها) انجام شده در آن مدت، پس از کسر مبلغ مناسبی برای فرسودگی آلات و ابزار تولید. در تعریف بالا مقصود از «محصولات و اجناس تولیدی» تمام محصولات کشاورزی و صنعتی است اعم از اجناس مورد مصرف عموم و یا ماشینها و آلات و ابزار. مقصود از «خدمات باسرویس های انجام داده شده» کار و باخدمات اشخاصی از قبیل

پزشکان، کارمندان ادارات دولتی و بانگها، دیران و خدمتگذاران شخصی و غیره ... است. باوجود اینکه کوشش این اشخاص، مولد کالا و یا جنس مادی «Concrete» نیست ولی خدمات آنان مانند اجناس معمولی مورد استفاده افراد جامعه است و باین علت جزو درآمد ملی محسوب می شود.

مقصود از «فرسودگی» همان تنزل در بهای آلات و ابزار تولید است که در نتیجه کار کردن و کهنه شدت حاصل میشود.

بدیهی است که برای بدست آوردن درآمد خالص «ویژه» لازم است از درآمد «ناویژه» یعنی محصول این آلات و ابزار، مبلغ مناسبی بابت این فرسودگی کسر گردد.

طریق محاسبه در آمد ملی - بطور کلی میتوان گفت دوره برای محاسبه درآمد ملی موجود است :

۱ - طبق روش اول، بهای تمام محصولات و اجناسی را که مثلا در ظرف يك سال تولید شده اند پیدامی کنیم و مجموع حقوق اشخاصی را که خدمات مفیدی از نظر اقتصادی انجام داده اند؛ و ای در تولید محصولات و کالاهای نامبرده مستقیماً شرکت نداشته اند؛ با رقم اول جمع می کنیم؛ و مبلغ فرسودگی آلات و ابزار را ازین حاصل جمع کم می نمایم نتیجه، همان درآمد ملی کشور در آن سال خواهد بود.

۲ - در طریقه دوم که تنها راه عملی برای محاسبه درآمد ملی است و فعلا در تمام کشورهای متقدم جهان مورد استعمال است؛ درآمد ملی را بوسیله جمع کردن در آمد های متعدد افراد يك کشور، اعم از حقوق و دستمزد و سود و کار مزد و بهره و غیره تعیین می نمایند. این حاصل جمع شامل تمام اقلام درآمد افراد آن کشور، بجز در آمد های انتقالی مانند انعام دادن و اعانه ورشوه، که عاید بعضی از آنها شود؛ خواهد بود. یعنی لازم است سهم دهقان و مالک را به پول تسعیر کرد و دستمزد کارگران کارخانه ها و حقوق کارمندان ادارات را با اضافه سود و بهره سرمایه داران و تاجران و اصناف، با آن جمع نمود تا درآمد ملی کشور معین گردد.

در اینجا لازم است دو اصطلاح دیگر اقتصادی یعنی «ثروت» و «سرمایه» را تشریح کنیم :

ثروت ملی - عبارت است از مجموع بهای تمام اجناس اقتصادی کشور . اجناس اقتصادی، اجناسی هستند که در بازار يك جامعه سرمایه داری، دارای قیمتی باشند. مثلا قالی و صندلی و تریاک که قابل خرید و فروش هستند جزو ثروت محسوب می شوند. در صورتی که هوا و نور آفتاب که هنوز تحت کنترل سرمایه داران در نیامده اند و بعرض فروش گذاشته نمی شوند؛ اجناس اقتصادی نیستند و معمولا جزو ثروت محسوب نمی گردند.

سرمایه - عبارت است از قسمتی از ثروت، که برای تولید درآمد؛ سود و بهره و اجاره زمین بکار برده میشود. (مقصود از سود، نفع سرمایه دار است. منظور از بهره، نرخ و یا تنزیلی است که روی وامهای سرمایه داران کشیده می شود.) مثلا زمین يك مالک و ماشینها و آلات و ابزار و مواد خام مورد استفاده يك کارخانه دار و کالا-

درآمد ملی

های يك تاجر؛ عبارت از سرمایه آنان می باشند. ولی باید دانست که طلائی موجود در انبار بانکها جزو ثروت مملکت محسوب می شود؛ نه جزو سرمایه آن بانک؛ که فعلاً را کند و بیکاره در صندوقهای بانک مانده است.

همانطور که بعد خواهد آمد؛ ثروت مملکت ما بسیار زیاد است. چه، بهای املاک و بهمان آن جزو رقم ثروت محسوب می شود. ولی مبلغ سرمایه موجود در کشور یعنی ثروتی که برای تولید درآمد استعمال می شود بسیار کم می باشد. و این خود یکی از علل اصلی کم بودن درآمد ملی است.

مقدار درآمد ملی - درآمد ملی تابع کمیت و کیفیت عوامل تولید ثروت و درجه اشتغال آنها، بکار است؛
مقصود از عوامل تولید ثروت، کار، سرمایه و زمین می باشد.

در اینجا لازم است گفته شود که این سه عامل تولید، از هم جدا نیستند و هر کدام وجود مستقلی ندارند. چه، از طرفی «سرمایه» یعنی ثروتی که برای تولید اجناس بکار برده میشود (از قبیل ماشینها و آلات و ابزار کارخانه ها و مواد خام) خود در نتیجه «کار» بوجود آمده است. و از طرف دیگر، زمین که اعطای طبیعت به بشر است؛ در بیشتر موارد تنها در نتیجه «کار» حاصل می شود و مورد استفاده می شود و جزو عوامل تولید ثروت در می آید. باین علت می توان گفت که یگانه عامل اولی و اصلی تولید ثروت، کار است.

ولی برای روشن کردن مطلب و تسهیل استدلال، معمول شده است که عوامل تولید را به طریق فوق به سه قسمت می کنند و با سرمایه را با زمین توأم مینمایند و عوامل تولید را فقط تحت دو عنوان «کار» و «سرمایه» قرار میدهند.
گفته شد که مقدار درآمد يك کشور در وهله اول تابع کمیت عوامل تولید است. یعنی اگر تعداد کارگران و مقدار سرمایه و زمین در مملکتی کم یا زیاد باشد مقدار محصول سالیانه آن نیز کم یا زیاد خواهد بود.

در وهله دوم این مقدار تابع کیفیت (خوبی و بدی) این عوامل است. یعنی اگر کارگران موجود در يك کشور لیاقت بیشتری داشته باشند و آلات و ابزار تولید نو و جدید باشد و زمین نیز حاصلخیز، مقدار درآمد آن کشور بیش از آن خواهد بود. و در حالت عکس، درآمد ملی کم خواهد شد.

در وهله سوم مقدار درآمد تابع «درجه اشتغال» عوامل تولید است. چه، در حالتی که تمام کارگران و کلیه سرمایه و زمین موجود در کشور بکار تولید ثروت اشتغال داشته باشند محصول تولیدی بیشتر از حالتی خواهد بود که، در آن، قسمتی از عوامل نامبرده بیکار و بدون استفاده مانده باشد.

لازم است در اینجا معنی واقعی يك اصطلاح دیگر اقتصادی را که غالباً مورد استعمال نویسندگان اقتصادی واقع می شود شرح داد. این اصطلاح «پس انداز ملی» است.

پس انداز ملی - در مدت معین (مثلاً یکسال) عبارت از مقدار ثروتی است که در آن سال به ثروت يك کشور افزوده می شود. یعنی تفاوت میان مجموع قیمت اجناس و کالاهای موجود در شور (از قبیل ماشینها و آلات و مواد خام و اشیاء صنعتی) در اول و آخر سال. بشرط اینکه سطح قیمت اجناس تغییر نکرده باشد. این پس

انداز آنت کشور در آن سال می باشد .

اگر مجموع قیمت اجناس در آخر سال بیشتر از اول سال باشد ؛ مبلغ پس انداز ملی يك عدد مثبت ؛ و در حالت عكس يك عدد منفي خواهد بود .
مثلا اگر گفته شود که در سال ۱۳۲۴ پس انداز ملی کشور مکزیک پنجاه میلیون ریال، و پس انداز ملی کشور افغانستان منهای ده میلیون ریال بوده است ؛ معلوم می شود که در سال نامبرده مقداری اجناس اقتصادی، به بهای پنجاه میلیون ریال به ثروت مکزیک افزوده شده و مقداری اجناس اقتصادی به بهای ده میلیون ریال از ثروت افغانستان کاسته شده است .

نظر باینکه در آمد ملی عبارتست از کلیه ثروت جدیدی که در يك مدت معین تولید می شود ؛ بدیهی است که پس انداز ملی مساوی است با درآمد ملی، منهای مبلغ ترونی که در همان مدت بمصرف رسیده است . عبارت دیگر :

پس انداز ملی، درآمد ملی است منهای مصرف ملی .

بنا برین اگر مبلغ درآمد ملی (اجناس جدید تولید شده) بیشتر از مصرف ملی (اجناس مصرف شده) باشد مبلغ پس انداز ملی مثبت، و در حالت عكس منفي خواهد بود .

در اینجا باید تذکر داد که پس انداز ملی مشروح در فوق باینکه مردم به حساب های پس انداز خود در بانک ها میریزند فرق بزرگی دارد . مثلا ممکن است در يكسال مبلغ پس انداز ملی يك عدد منفي باشد (یعنی از ثروت کشور مقداری کاسته شده باشد) ولی مانده حسابهای پس انداز در بانکها افزایش پیدا کند .

امیدواریم در آئینده بتوانیم نسبت و رابطه این دو اصطلاح را در يك مقاله مورد بحث قرار دهیم . فعلا همینقدر که بدانیم این دو اصطلاح معنی واحدی ندارند ؛ کافی است .

II- سطح زندگی

حالا به بحث در موضوع دوم یعنی سطح زندگی می پردازیم. مقصود از سطح زندگی يك فرد یا طبقه عبارت از وضع زندگی مادی آنت فرد و طبقه است. مقصود از وضع زندگی مادی يك طبقه عبارت از کیفیت و کمیت خوراک ، لباس ، منزل ، بهداشت و تعلیمات فرهنگی است که نصیب افراد آن طبقه می شود .

بنوان تذکر لازم است اشاره کرد که سطح زندگی غیر از هزینه زندگی است . هزینه زندگی يك فرد عبارت از مبلغی است که آن فرد برای زندگی خود خرج می کند . در صورتیکه سطح زندگی او عبارت از طرز و وضع زندگی او است .

اندازه گیری سطح زندگی - برای محاسبه سطح زندگی يك فرد، لازم است نیروی خرید درآمد پولی وی را در نظر گرفت . یعنی لازم است دید در يك حالت معین که میزان بهای اجناس بطور کلی معلوم است ، چه مقدار و چه نوع خوراک و لباس و منزل و بهداشت نصیب وی خواهد شد . مثلا اگر درآمد يك تفرکارگر از قرار روزی چهل ریال باشد گفته خواهد شد که سطح زندگی وی متناسب با نیروی خرید چهل ریال است . بنا بر این اگر درآمد پولی او تغییر نکند ، ولی میزان بهای اجناس بالا برود (مثلا دو برابر شود) سطح زندگی آن کارگر ، به همان نسبت پایین

خواهد آمد. یعنی نصف خواهد شد. با اگر درآمد پولی يك نفر دو برابر شود و بهای اجناس بطور کلی سه برابر گردد سطح زندگی وی دو ثلث سابق خواهد بود. پس، سطح زندگی نسبت مستقیم دارد با درآمد پولی و نسبت معکوس، با میزان بهای اجناس.

اصولا سطح زندگی، يك عدد مطلق نیست. بلکه عبارت از مفهومی است که برای مقایسه و سنجش وضع زندگیهای مختلف بکار برده میشود. یعنی از روی آن میتوان وضع زندگی افراد مختلف يك کشور را با یکدیگر و با وضع زندگی افراد کشورهای دیگر مقایسه نمود. هم چنین می توان وضع زندگی يك نفر را طبق شرح فوق در دوزمان مختلف مقایسه کرد و معین نمود که آیا بهبودی و یا تنزل در آف رخ داده است.

نکته ای که لازم است در اینجا تأکید کرد آن است که در مورد سطح زندگی گروهی از اشخاص، فقط می توان سطح زندگی اشخاص را که دارای درآمد های مشابه هستند با هم حساب کرد. اگر در آمد افراد با یکدیگر مقایرت زیاد داشته باشد لازم است آنها را اول، از نقطه نظر در آمد، بدسته های مختلف تقسیم کرد و سپس سطح زندگی هر يك از دسته ها را بطور مجزا تعیین نمود.

مثلا در ایران می توان درآمد افراد طبقه کارگر را اول با یکدیگر ترکیب نمود و بعد سطح زندگی آن طبقه را معین کرد. هم چنین می توان این عمل را در مورد دهقانان و دسته آموزگاران و تجار کوچک و بازرگانان بزرگ اجرا نمود و سطح زندگی هر يك از این دسته ها را جدا گانه معلوم کرد.

ولی از طرف دیگر نمی توان در آمد افراد دو دسته را که درآمد آنها مشابه نیست (مانند کارگران و بازرگان بزرگ) با هم جمع کرد و اظهاراتی درباره مجموع سطح زندگی کارگران و بازرگانان بزرگ نمود. بهر صورت اگر چنین عملی بشود از نظر تئوری اقتصادی و آمار، غلط و غیر منطقی است و در عمل بیفایده خواهد بود. این نوع آمار، فقط بدرد اشخاصی میخورد که نیازمند به سفسطه و منطلقه هستند. بدین علت هنگامیکه بحث در اطراف اقتصادیات يك یا چندین کشور میشود می توان فقط، ثروت، سرمایه، در آمد و پس اندازهای هر یکی از آنها را مورد بحث قرار داد و با یکدیگر مقایسه کرد.

سنجش سطح زندگی اهالی يك کشور بدون تفکیک آنها بدسته هائی که دارای درآمدهای مشابه هستند يك عمل بی فایده و خطرناک است و بی شباهت به اظهارات بعضی اشخاص، درباره ملل مختلف، بدون در نظر گرفتن طبقات مختلف آنها نیست. چنانکه گفته شد این نه فقط يك عمل بیفایده است بلکه زیانهای هم در بردارد. چه، می توان بوسیله آن حقایق مهم را ماسد مالی کرد. مثلا اگر سطح زندگی مردم ایران را بطور کلی معین کنیم و با سطح زندگی مردم يك کشور مانند سوئد و یا استرالیا مقایسه کنیم گفته خواهد شد که سطح زندگی در ایران پایین تر از سطح زندگی مردم سوئد و استرالیا است.

ولی برای استدلال دقیق و علمی لازم است سطح زندگی طبقات مختلف کارگر، دهقان و اعیان ایران را بطور مجزا معین کرد و با طبقات مشابه آنها در کشورهای نامبرده در بالا مقایسه نمود. درین صورت نتیجه چنین خواهد بود: در صورتیکه

سطح زندگی طبقات کارگر و دهقان ایرانی خیلی پست تر از سطح زندگی طبقات کارگر و دهقان کشورهای سوئد و استرالیا است؛ با وجود این سطح زندگی طبقه حاکمه ما برابری بالاتر از آن، طبقات حاکمه در کشورهای نامبرده است.

نکته دیگری که لازم است در اینجا بآن اشاره کرد عبارت از ارتباط میان «سطح زندگی» و «پس اندامی» میباشد. افراد طبقه کارگر و دهقان معمولاً مجبورند کلیه درآمد خود را به مصرف هزینه زندگی برسانند. باین علت میتوان گفت که سطح زندگی آن طبقه نسبت مستقیم با درآمد پولی آنها دارد. ولی در مورد طبقه حاکمه، اعم از سرمایه داران و مالکین و غیره... این اظهار صدق نمی کند. چه، افراد طبقه نامبرده قسمتی از درآمد خود را خرج نمی کنند و برای انباشتن سرمایه خود پس انداز می نمایند. باین علت سطح زندگی این طبقه، نسبت مستقیم با درآمد آنها، پس از کسر مبلغ پس انداز شده از آن درآمد، دارد.

این موضوع درباره افراد بعضی از کشورها نیز که مانند اتحاد جماهیر شوروی طبق نقشه، قسمتی از درآمد ملی را پس اندامی کنند صدق می کند. یعنی در کشور نامبرده، سالیانه مبلغ هنگفتی از درآمد ملی به مصرف ساختمانها و کارخانهها و راهها و کانالها و سد ها و غیره... میرسد و فقط باقیمانده درآمد ملی میان افراد کشور تقسیم می شود و در تعیین سطح زندگی آنها مؤثر میباشد. باین علت در سالهای قبل از جنگ اگر توسط دولت پس اندازی به نفع ملت صورت نمی گرفت، سطح زندگی مردم کشور آتقدر که می توانست ترقی کند، ترقی نمی نمود. بنا برین در محاسبه پیشرفت قوه تولید صنایع و کشاورزی کشوری مانند جماهیر شوروی لازم است تغییرات و ترقی در مبلغ درآمد سالیانه آن را مورد مطالعه قرار داد و نه ترقی در سطح زندگی اهالی کشور را.

برای روشن تر شدن مطالب این مقاله بد نیست مثالی از وضع اقتصادی يك بازرگان را بیاوریم و اصطلاحات مختلفی را که گذشت درباره وی استعمال کنیم:

فرض کنیم سرمایه داری، دو میلیون ریال بشرح زیر دارائی داشته باشد

- ۱ - بهای کارخانه متعلق باو، يك میلیون ریال
- ۲ - بهای ملك مزروعی او، چهارصد هزار ریال
- ۳ - بهای اتومبیل شخصی او، اثاثیه منزل و لباس و جواهرات و پول نقد در دست خود او و در دست بانک، ششصد هزار ریال.

هم چنین فرض کنیم که سالی یکصد و پنجاه هزار ریال از کارخانه، و یکصد هزار ریال از املاک مزروعی، عاید وی می شود. مخارج سالیانه او را نیز بالغ بر دویست هزار ریال فرض می کنیم.

طبق اصطلاحات بکار برده در بالا، لازم است گفته شود که «ثروت» سرمایه دار مورد بحث، دو میلیون ریال است. «سرمایه» او (یعنی ثروتی که برای تولید درآمد بکار برده شده است) مساویست با مجموع بهای کارخانه و املاک مزروعی او یعنی يك میلیون و چهارصد هزار ریال. «درآمد سالیانه» او، دویست و پنجاه هزار ریال و مبلغ «پس انداز» سالیانه او نیز پنجاه هزار ریال. یعنی درآمد سالیانه، منهای مخارج و یا مصرف سالیانه او. باین ترتیب به ثروت او سالی پنجاه هزار ریال

افزوده می‌شود. در نتیجه، سطح زندگی این سرمایه دار نسبت مستقیم خواهد داشت با درآمد سالیانه منهای پس انداز او؛ یعنی با مخارج سالیانه او (دویست هزار ریال) لازم است تاکید کرد که برای استدلال منطقی و عملی در امور اقتصادی يك کشور و برای اتخاذ تصمیم‌های مفید طبق يك نقشه مثبت اقتصادی، اولیای امور بآمار و اطلاعات دقیقی در باره کمیت و کیفیت عوامل تولیدی موجود در کشور احتیاج دارند یعنی باید از تعداد کارگرن، مقدار زمین مزروعی، مبلغ سرمایه، درآمد سالیانه، پس انداز ملی، میزان قیمت اجناس، هزینه زندگی و غیره و غیره . . . آمار و اطلاعات دقیقی در دسترس باشد .

در کشورهای اروپا - بخصوص در اتحاد جماهیر شوروی در اطراف مسائل فوق آمار دقیق و جامعی وجود دارد که پایه نقشه‌های اقتصادی آنها قرار می‌گیرد .
متأسفانه در کشور ما، آمار قابل اعتماد و دقیق و جامع موجود نیست و کار تهیه برنامه صحیح و عملی با این علت بی اندازه دشوار است. با وجود این‌ها با همین وسائل ناقص و ناکافی، بعمل باید پرداخت و برنامه‌های اصلاحی منظمی تهیه نمود و در ضمن سعی کرد آمار دقیق و جامع و قابل اعتماد نیز فراهم آورد .

تحول و ارث .

در دوران تحول، هر حیوانی با استعمال فراوان و متوالی يك عضو، رفته رفته، آنرا قوی می‌کند؛ توسعه میدهد و بزرگ می‌کند و بآن، قدرتی متناسب با مدت این استعمال میدهد. در صورتیکه فقدان متوالی استعمال يك عضو، بطور محسوس آنرا ضعیف می‌نماید و خواص آنرا بطوری روز افزون کم می‌کند تا باضمحلال و امحاء قطعی آن عضو منجر شود .

هر تغییر را که طبیعت در افرادی که در محیط معینی بطور متدای سکنی دارند، در اثر تأثیر همان محیط یا در نتیجه استعمال شدید یا عدم استعمال يك عضو، ایجاد می‌کند؛ بوسیله تناسل به افراد جدیدی که از آنان تولید شده اند منتقل میشود و حفظ میگردد. بشرط اینکه تغییرات حاصل بین هر دو جنس (مذکر و مؤنث) یا بالاقل در میان افرادی که این موجودات جدید را تولید کرده‌اند مشترك باشد .

«لاهارك»



نور الدين المروة

لاک صورتی

جلال آل احمد

پیش از سه روز نتوانستند امامزاده قاسم بمانند.
هاجر صبح روز چهارم، دوباره بخچه خود را بست؛ و گیوه نومی را
که وقتی میخواستند بابت بیلاق سه روزه ببینند؛ به چهار تومان و نیم از
بازار خریده بود؛ و رکشیدو باشوهرش عنایت الله، براه افتادند.
عصر یک روز وسط هفته بود. آفتاب پشت کوه فرو میرفت و گرمی
هوای می نشست.

زن و شوهر، سالانه سالانه، تاتجربیش قدم زدند. در آنجا هاجر از
اتوبوس شهر بالا رفت و شوهرش، جعبه آینه بگردن، راه نیاوران رادرپیش
گرفت. میخواست چند روزی هم در آنجا گشت بزند. درین سه روزی که
امامزاده قاسم مانده بودند نتوانسته بود حتی یک تله موش بفروشد.
هاجر شاید بیست و پنج سال داشت. چنگی بدل نمیزد. ولی شوهرش
باوراضی بود. عنایت الله کاسبی دوره گرد بود. خود او میگفت دوازده سال
است دست فروشی میکند و فقط در اواخر جنگ بود که توانست جعبه آینه کوچکی
فراهم کند. از آن پس بساط خود رادر آن میریخت؛ بند چرمی اش را بگردن
میانداخت و بقول خودش دکان جمع و جوری داشت و از کرایه دادن راحت بود.
این بزرگترین خوشبختی را برای او فراهم میساخت. هیچوقت بکار و کاسبی
خود این امید را نداشت که بتواند غیر از بیست و پنج تومان کرایه خانه شان
کرایه ماهیانه دیگر از آن راه بیندازد.

هفت سال بود عروسی کرده بودند ولی هنوز خدا لطفی نکرده بود و
اجاقشان کور مانده بود. هاجر از خودش مطمئن بود. شوهر خود را نیز
نمیتوانست گناهکار بداند. هرگز بفکر او نمیرسید که ممکن است شوهرش
تقصیر کار باشد. حاضر نبود حتی درد دل خود نیز باو تهمت و یا افتزائی ببندد و
هر وقت باین فکر میافتاد پیش خود میگفت:

- چرا بیخودی گناهشو بشورم؟ منکه خدای اون نیس سم که. خودش
میلهونه و خدای خودش...
اتوبوس مثل برق جاده شمیرانف را زیر پا گذاشت و تا هاجر آمد به

نذر و نیاز هایی که بخاطر بچه دار شدنشان ، همین دوسه روزه در امامزاده قاسم کرده بود؛ بیفتد بشهر رسیده بودند. در ایستگاه شاه آباد چند نفر پیاده شدند . هاجر هم بدنبال آنان چادر نماز خود را بدور کمر پیچید و از ماشین پیاده شد . خودش هم نفهمید چرا ؟ چند دقیقه ، همانجا که پیاده شده بود ایستاد ؛

- او ! چرا پیاده شدم ؟ ...

هیچوقت شاه آباد کاری نداشت . ولی هرچه بود ، پیاده شده بود. ماشین هم رفت و دیگر جای برگشتن نبود . خوشبختی این بود که پول خورد داشت و میتوانست در توپخانه اتوبوس بنشیند و خانی آباد پیاده شود .

دل بدریا زد و راه افتاد . لاله زار را میشناخت . خواست تفریحی کرده باشد ، دست بخچه از زیر بغل گرفت ؛ چادر خود را محکمتر ، روی آن ، بدور کمر پیچید و سرازیر شد . در همان چند قدم اول ، هفت دفعه تنه خورد . بخچه زیر بغل او مزاحم گذرندگان بود و همه باغرو لند ، کج میشدند و از پهلوی او ، چشم خیره میرفتند و میگذشتند .

سر کوچقه مهران که رسیده ، گیج شده بود . آنجانی ز شلوغ بود ولی کسی تند عبور نمیکرد . همه دور بساط خورده فروش ها جمع بودند و چانه میزدند . او هم راه کج کرد و کنار بساط پسرک با برهنه ای ایستاد .

پسرک هیکل او را بیک نظر ، و روانداز کرد ، دوباره بکار خود پرداخت . شیشه های لاک ناخن را جابجا میکرد و آنها را که سرشان خالی شده بود ؛ پر میکرد . پسرک ، حتی ناخن انگشت های پای برهنه خود را هم لاک زده بود و قرمزی زنده آن از زیر گل و خاکی که پایش را پوشانده بود هنوز پیدا بود .

هاجر نمیدانست لاک ناخن را باین آسانی میتوان از دست فروشها خرید ؛ آهسته آهی کشید و دردل ، آرزو کرد که کاش شوهرش لاک ناخن هم به بساط خود می افزود و او میتواند ، همانطور که هفته ای چند بار یک دوچین سنجاق قفلی از بساط او کش می رود ؛ ماهی یکبار هم لاک ناخن بچنگ بیاورد .

تا بعال ، لاک ، بناخن های خود نمالیده بود . ولی هر وقت از پهلوی خانم شیک پوشی رد میشد و یا اگر برای خدمتگذاری ، بعروسی های محل خودشان دعوتش میکردند ؛ زیادتوی نخ لاک ناخن خانمها میرفت . نمیدانست چرا ، ولی دیده بود که خانمها لاک های رنگارنگ بکار میبرند ، او ، لاک صورتی را پسندیده بود . رنگ قرمز را دوست نداشت . بنفس هم زیاد سنگین بود و بدرد پیر زن ها میخورد .

از تمام لوازم آرایش ، او ، جز یک وسه جوش و یک موچین و یک قوطی سرخاب چیز دیگری نداشت . وسه جوش و قوطی سرخاب باقیمانده بساط جیبش

او بود و موجین را از پس انداز بهای خود خریده بود. تهیه کردن سفیداب هم زیاد مشکل نبود. کولی قرشمال ها همیشه درخانه دادمیزدند.

یکی دوبار، هوس ماتیک هم کرده بود ولی ماتیک گران بود. و گذشته از آن، او میدانست چگونه لب خود را هم، با سرخاب، گلی کند. کمی سرخاب را باوازلینی که برای چرب کردن پشت دستهای خشکی شده اش، که دائم می ترکید؛ خریده بود، مخلوط میکرد و بلب خود میمالید. تا بحال سه بار اینکار را کرده بود. مژه این ماتیک جدید زیاد خوش آیند نبود ولی برای او اهمیت نداشت. خونی که از احساس زیبایی لبهای رنگی شده اش بصورت او میدوید؛ آتقدر گرمش میکرد و چنان بوجد و شغفش وا میداشت که همه چیز را فراموش میکرد...^{۰۰}

طوری که کسی نفهمد کمی به ناخن های خودنگریست. گرچه دستش از ریخت افتاده بود ولی ناخن های بدتر کبیبی نداشت. همه سفید، کشیده و بی نقص بودند. چه خوب بود اگر میتوانست آنها را مانیکور کند! اینجا، بی اختیار، بیاد همسایه شان، محترم، زن عباس آقای شوهر افتاد. بزهای ناشتای او را که برای تمام اهل محل میآمد، در نظر آورد. حسادت و بنض راه گلویش را گرفت و درد ته دلش پیچید...^{۰۰}

پسرك تمام وسائل آرایش را داشت. در بساط او چیزهایی بود که هاجر هیچوقت نمیتوانست بداند بچه درد میخورند. این برای او تعجب نداشت. درجهان خیلی چیزها بود که بفکراو نمیرسید. برای او، این تعجب آور بود که پسر باین کوچکی بساط باین مفصلی را از کجا فراهم کرده است؟! این همه پول را از کجا آورده است؟!

قیمت اجناس بساط او را نمیتوانست. ولی حتم داشت تمام جمبه آینه پر از خورده ریز شوهرش، با اندازه ده تا از شیشه های لاک این پسرک ارزش ندارد. یکبار دیگر آرزو کرد که کاش شوهرش هم لاک فروش بود و متوجه پسرک شد...^۰

سن و سال زیادی نداشت که بتوان از او رودرواسی کرده کمی جلوتر رفت. بخیچه زیر بغل خود را جابجا کرده گوشه چادر را که باندانهای خود گرفته بود رها کرد؛ و قیمت لاک هارا یکی یکی پرسید.
هیچوقت فکر نمیکرد صاحب همچو بولی بشود و تابخانه برسد، دائم تکرار میکرد:

- - بیس و چاره زار؟! بیس و چار هزار؟! لا بد اگه چونه بز نم

بق قرونشم کم میکنه ۰۰۰۰۰ نیس ۰۰۰۰۰ تازه بیس و ۰۰۰۰۰ چقد میشه ۰۰۰۰۰ چمه میدونم
همونشم از کجا گیر بیارم ۰۰۰۰۰



دوساعت بغروب یکی از روز های داغ تابستان بود . « کاسه بشقابی »
عرق ریزان وهن کنان ، خورجین کاسه بشقاب خود را ، در پیچ وخم يك كوچه
تنك و خلوت ، بزحمت بدوش میکشید ؛ و گاهگاه فریاد میزد : - آی کاسه
بش ۰۰۰ قاب ۰ کاسه های همدان کوزه های آبخوری ۰۰۰
خیلی خسته بود . باعصبانیت فریاد میکرد . در هر ده قدم یکبار ، خورجین
سنگین خود را بزمین مینهاد و با آستین کت پاره اش عرق پشانی خود را میگرفت .
نفسی تازه میکرد و دوباره خورجین سنگین را بدوش میکشید . در هر دو سه بار
هم ، وقتی طول يك كوچه را میپیمود ؛ در کناری می نشست و باسر فرصت چچی
چاق میکرد و بفکر فرومیرفت .
از كوچه ای باریك گذشت . يك پیچ دیگر را هم پشت سر گذاشت . و
وارد كوچه ای پهن تر شد .

اینجا شارع عام بود . جوی سر باز وسط كوچه ، نو - نوار ترو هزاره سنك
چین دوطرف آن مرتب تر ، و گذرگاه وسیع ترو فضای كوچه دلپاز تر بود .
این ، برای « کاسه بشقابی » نعمت بزرگی بود . اینجا میتوانست با کمال
آسودگی هر طور که دلش میخواهد ، راه برود ؛ و خورجین کاسه بشقابش را
بدوش بکشد . خرابی لبه جویها ، تنگی كوچه ها ، و بدتر از همه ، کلوخ های
نتراشیده و بزرگی که سر هر پیچ بارتفاع کمر انسان ، در شکم دیوارهای کاگلی ،
معلوم نبود برای چه ، کار گذاشته بودند ؛ درین پس كوچه ها بزرگترین دردسر
بود . و او با این خورجین سنگینش باسودگی نمیتوانست از میان آنها بگذرد .
بپاس این نعمت جدید ، خورجین خود را بکناری نهاد ، یکبار دیگر
فریاد کرد : آی کاسه بش ۰۰۰ قاب ۰ کاسه های همدانی . کوزه های جا ترشی .
و بدیوار تکیه داد و کیسه چیق خود را از جیب بدر آورد .

پهلوی او - چند قدم آنطرف تر - دوتا سگی که در میان خاکروب
ها میلولیدند وقتی او را دیدند کمی خرخر کردند و چون مطمئن شدند بسراغ
کار خود رفتند . بالای سراو ، دوی زمینه کاگلی دیوار ، بالا نراژ دسترس عابرین ،
کلمات يك لعنت نامه دور و دراز ، که بارانهای بهاری باشستن کاگل دیوار ، از
چند جا ، نزدیک به محو شدنش ساخته بود ، هنوز تشخیص داده میشد . و بالا
تر از آن ، لب بام دیوار ، يك کوزه شکسته ، از دسته اش به طنابی ، که حتماً

دنباله بندرخت پهن کن صاحب خانه ها بود ؛ آویزان بود .
 «کاسه بشقابی» چپق خود را آتش زده بود و درحالی که هنوز با کیریت بازی میکرد ؛ غم و اندوه دل خود را بادود چپق با آسمان می فرستاد .

داغی عصر می نشست ولی هوا کم کم دم میکرد . نفس درهوائی که انباشته از بوی خاک آفتاب خورده زمین کوچه و خاکروبه های زیر و رو شده بود به تنگی می افتاد . گذرندگان تک تک میگذشتند و سگ ها گاهی بسرو کول هم می پریدند و غوغائی بر پا میکردند .

در سمت مقابل کوچه - روبروی تل خاکروبه - در می باز شد . و هاجر با دو تا کت کهنه و یک بغل کفش دمبائی باره بیرون آمد . کاسه بشقابی را صدا زد و به مرتب کردن متاع خود پرداخت .

- داداش ! بین اینا بدردت میخوره ؟ ... کاسه بشقاب نمی خام ها . شوورم تازه از بازار خریدنه ...

- کاسه بشقاب نمی خای ؟! خودت بگو خدارو خوش میاد من تو کوچه ها ساک بز نم وشما ها کاسه بشقابتون رو از بازار بخیرین و نون منو آجر کتین ؟
 - خوب چکنیم داداش ؟! ما که کف دستهون رو بو نکرده بودیم که بدونیم تو امروز ازینجا رد میشی ...

هاجر و «کاسه بشقابی» تازه سردلشان باز شده بود که مردکی گونی بدوش ، پابرهنه ، از راه رسید . نگاهی بطرف آنان انداخت و بکراست بسراغ خاکروبه ها رفت . لگدی بشکم ساک ها حواله کرد ؛ زوزه آنها را برید و بجستجو پرداخت . هاجر او را دید و گویا شناخت . با خود گفت : نکنه همون باشه ؟ ... کمی فکر کرد و بعد بلند ، بطوری که هم آن مردک و هم کاسه بشقابی بشنوند اینطور شروع کرد :

- آره ! خودشه . ذلیل شده . و اخ خدا جونم مرگت کنه . پربروزدومن خورده نون برایش جمع کرده بودم ؛ دست کرد شندرغاز بمن داد ؛ ذلیل مرده نمیکه اگه به عطار سرگذرمون داده بودم دوسیر فلفل زرچوبه بهم داده بود - یا اقل کفش تو این هیرو و بره قندی شیکری چیز می داد و دوسه روزی چایی صبحمونو راه مینداخت . مسکینه خانم همساده مون ... واه نیگاش کن ؛ خاک توسر گدات کنن ؛ ...

«خورده نونی» یک نصفه خیار پیدا کرده بود . با چاقو کله ای که از جیب پشتش در آورد قسمت دم خورده و گلی آنرا گرفت . یک گاز محکم بآن زد و ... و آنرا بدور انداخت . گویا خیار تلخ بود .

هاجر که اورا می پائید بی اختیار نیشش باز شد. و لسی خنده اش زیاده طول نکشید. لك و لوجه خود را جمع کرد؛ چادر را بدور کمر پیچید و منوج «کاسه بشقابی» شد. معلوم نبود بچه فکرافتاد که قهقهه نزد.

— آره داداش چی می گفتم؟ آره. سکینه خانم هم ساده مون برا مرغاش هرچی ازو چز می کنه و این در و اون در میزنه، خورده نوبت گیر بیاره، مگه می تونه؟ آخه اینت زوزا کی نون حسابی سر سفره خونش دیده که خورده نونش باقی بمونه؟ تالاحاف کرسیاشم باهمون ریگای پشتش میخورن. دیگه راس راسی آخر الزمونه؛ به سوسک موسکاشم کسی اهمیت نمیده. آره سکینه خانمو میگفتم. بیج چاره هر پنج سیرشم دوتا تخم «مرغ سیاه» میده که باهاش هزار درد بیدرمون آدم دوامیشه. آخه دون که گیر نیادش که اونم که خدا بدور... دلش نیاد پول خرج کنه. هی قلمبه میکنه وزیر سنک میزاره.

«کاسه بشقابی» که تازه از بررسی کت کهنه ها فارغ شده بود بسراغ کفش دمپایی ها رفت:

— خوب خواهر اینا چیه؟ او... چند جفته! تو خونۀ شما مگه اردو اطراق میکنه؟! ...

— داداش زبونت همیشه خیر باشه. بگوماشالا. ازش کم نیاد که شما مردا چقدر بی اعتقادین! ...

— برهرچی بی اعتقاد لعنت. منکه بخیل نیستم. خوب یاد آدم نمی مونه خواهر! آدم نمی فهمه کی آفتاب میزنه کی غروب می کنه. شما هام چه توقعایی از آدم دارین...

— نیگاش کن خاک برسرو... قربون هرچی آدم با معرفته. خاک برسرو

مرده، نمیدونم چطور از اون هیکلش خجالت نکشید دست کرد سی شئی. سی شئی بی قابلیت. تو دست من گذاش. پولاشو، که الاهی سرشو بخوره، انداختم تو کوچه، زدم توش گفتم خاک تو سر جو هودت کمن! برو اینم ماست بگیر مال سر کچل نت! ذلیل مرده خیال میکنه محتاج سی شئیش بودم. انقدر اوقاتم تلخ شده بود که نکردم نون خشکام و ازش بگیرم. بی عرضگی و سیاحت! یکی نبود بگه آخه فلان فلان شده واسه ی چی مفت و مسلم دومن خورده نونتو دادی باین مرتیکه الدنک بیره؟... چکنم؟ هرچی باشه یه زن اسیر که بیشتر نیستم. خدام رفتگان مارو نیامرزه که اینطور بی دست و پا بارمون اووردن. نه سواد ی نه معرفتی، نه هیچ چی! هر خاک تو سر مرده ای ام تادم گوشامون کلاه سرمون میزاره و حاله مون نمیشه. من بی عرضه رو بوگو که هیچ چیهو باین قبا آر خولو قیه. این ملاموشی جو هوده رومیگم. نمی دم؛ میگم باز هرچی باشه اینا مسلمونن

خدا رو خوش نیاد نون به مسلمونو توجیب به کافر بریزم . او توخت تورو بخندنا
سیاحت کن اینم تلافیشه ! میام ثواب کنم کباب میشم . راس راسی اگه آدم همه ی
پاچه شم تو غسل کنه ، بکنه تودهن این بی همه چیزا ، آخرش به گازشم میگیرن ...
« کاسه بشقابی » دیگر نتوانست صبر کند و اینطور توحرف اودوید :

- خوب خواهر این کفش کهنه هات که بدردمن نمیخوره بزباشه ههون
ملاموشی جو هو ده بیاد ازت بقیمت خوب بخره ...

هاجر ، که دست پاچه شده بود تکانی خورد ، سروشانه ای قرداد و درحالی
که میخندید و صدای خود را نازک تر میکرد گفت :

- واه - واه ! چقدر گنده دماغ ! من مقصودم بتو نبود که دادش ؛ باون

ذلیل مرده بود که منو از دیروز تا حالا چزوننده ...

- آخه خواهر درسته که صبح تا شوم با هزار جور آدم سروکله میزنیم اما
کله خر که بخوردمان دادن که ! تو بدرمیگی دیوار گوش کنه دیگه . آخه تخم مام تو
ههین کوچه پس کوچه هاپس افتاده ...

- نه داداش . اوقات تلخ نشه . آخه چه کنم منم دلم پره . اصلا خدام
ههه این الم شنگه هارو ههین براما فقیر فقرا اوورده . واه واه خدا بدور ! این
ایمانا کچا لباس و کفش کهنه دم در میفروشن ؟ یا می برن بازار عوض میکنن یا
میدن کلفت نو کراشون و سرمایه ، پای مواج بشون کم میزارن . اصلا تا پوست
بادنجوناشونم دور نمی ریزن . بلدن دیگه . اگر اینطور نبودن که دارا نمیشن
که ! اگه اونو بودن مگه خورده نوناشونو اصلا کنار می داشتن ؟ زودخشگش
میگردن و میکوبیدن ، میزدن به کتلته ؟ متلته ؟ چیه ؟ ... من که نمیدونم -
بهازار خوراک دیگه . خدا عالمه چه مزه ای میگیره من که هنوز بلبم نرسیده .
واه ! واه ! هر گز رغبتم نمی شینه ...

- خوب خواهر ههه اینارو چند ؟ ...

- من چه میدونم . خوددونی و خدای خودت . منکه سرشته ندارم که ...

بیابا من حضرت عباسی مامله کن ...

- چرا پای حضرت عباسو میون میکشی - من به برادر مسلمون توهم

خواهر منی دیگه . داریم باهم مامله میکنیم . دیگه این حرفارو نداره ..

- آخه من چی بگم - خودت بگو چند میخری اما حضرت عبه ...

- من خلاص شو بگم ، اگه کاسه بشقاب بخای به کوزه جاترشی میدم ؛ دو تا

آب خوری . اگه پولی بخای چار تومن ونیم .

- کاسه بشقاب که نمی خام - اما چرا چار تومن ونیم ؟ اینهمه کفشه ...

کفشات مال خودت • دو تا کتو چار تومن میخرم •

آفتاب لب بام رسیده بود که معامله تمام شد • کاسه بشقابی چهار تومان
و شش قران به هاجر داد؛ خورجین خود را بدوش کشید و درخم پس کوچه ها
براه افتاد •



فردا اول غروب ، هاجر پشت بام را آب و جارو کرد ؛ جاها را انداخت
و بانتظار شوهرش که قرار بود امشب بیاید کنار حیاط می پلکید ؛ و گاهی هم
به مطبخ سر میزد •

درخانه ای که هاجر و شوهرش زندگی میکردند ؛ دو کرایه نشین دیگر
هم بودند • یکی شوهر بیابان گردی بود ، که دائم بسفر میرفت و در غیاب خود
زن خود را با تنها فرزندش ، آزاد میگذاشت ؛ و دیگری ، پینه دوز چهل و چند
ساله ای ، که تنها زندگی میکرد و پیش از يك اطاق در اجاره نداشت •
از هفت اطاق خانه کرایه ای آنها ، دو اطاق را آنها داشتند ؛ دو اطاق
را هم شوهر و زنش می نشینند ؛ دو اطاق دیگر هم مخروبه افتاده بود •
عباس آقا شوهر ، يك هفته بود که بشیراز رفته بود و زنش ، معترم ،
باز سربه نیست شده بود • قبلا میگفت : میخواهد چند روزی بخانه مادرش
برود • ولی کی باور میکرد ؟

« اوس رجیلی » پینه دوز ، يك مستاجر خیلی قدیمی بود ؛ و شاید درین
خانه کم کم حق آب و گل پیدا کرده بود • دکانش سر کوچه بود • زیاد زحمتی
بخود نمیداد • کمتر دوندگی داشت • جز هفته ای یکبار که برای خرید تیماج
و مغزی و نوار و دیگر لوازم کار خود بیازار میرفت ؛ همیشه با درد کان بود و یا
کنج اطاق خود افتاده بود ؛ چائی میخورد و حافظ میخواند •
کاسبی رو براهی نداشت • ولی بخودش هرگز بدنه میگرداند و اغلب روی
کوره ذغالیش ، کنار درگاه اطاق ، قابلمه کوچکش غلغل میکرد •
زنش را که حاضر نشده بود از ده بشهر بیاید در همان سال اول ، ول کرده
بود و فقط تابستانها ، که با بساط پینه دوزی خود ، سری به ده میزد ؛ با او نیز
عهدی تازه میکرد •

وقتی بشهر آمده بود ؛ سواد چندانی نداشت • یکی دو سال بکلاس اکابر
رفت و بعد هم با خواندن روزنامه هائی که يك مشتری روزنامه فروشش می آورد
براه افتاد و کم کم خوب میخواند • از سیاست هم چیزی سرش میشد و روزنامه
های راست و چپ این چند ساله را کم کم میشناخت • اول بکمک مشتری روزنامه
فروشش ؛ ولی بعدهایاد گرفته بود ؛ نوشته های روزنامه را با زندگی خود تطبیق

میکرد و نتیجه میگرفت. خود او چپ بود. چون پینه دوز بود - خود او اینگونه دلیل میآورد - ولی زورش میآمد حافظ رازها کند و وقت بیکاری خود را ، بکار های بهتری بزند. خودش هم از این تنبلی ، دل زده شده بوده و هر وقت رفیق روزنامه فروشش ، با صدای خراش دارویم خود ، باو سر کوفت میزد ؛ قبول میداد که حتماً تاهفته دیگر در اتحادیه اسم نویسی کند. . . .

هوا تاریک شده بود . اوس رجیلی هم آمد ولی عنایت هنوز پیدایش نبود . هاجر رفت تا چراغ را روشن کند . کفشش را در آورده وارد اطاق شد . کبریت کشید و وقتی خواست لوله چراغ را بلند کند ؛ در روشنائی کبریت ، لاک صورتی ناخن های دستش ، که بروی لوله چراغ برق میزد ؛ یکم تبه او را بشکر فرو برد :

- آگه عنایت پرسید چی بهش بگم . . . ؟ نیادا بدش بیاد ؟
چوب کبریت ته کشید . نوک انگشتپایش را سوزاند و رشته افکار او را پاره کرد . یک کبریت دیگر کشید و در حالی که چراغ را روشن می کرد با خود گفت :

- ای بابا . . . خوب اونم بالاخرش به مرده دیگه . . .
در صدا کرد و پشت سر کسی ، کلون شده صدای پای خسته و سنگین عنایت بگوش رسید . هاجر ، دستهای خود را زیر چادر نماز پیچید و تا دم در اطاق ، با استقبال شوهرش رفت . سلام کرد و بی مقدمه پرسید :

- . . . راستی عنایت ، چرا تو ، لاک تو بساطت نمی داری ؟
- بسم الله الرحمن الرحيم ! دیگه چی دلت میخاد ؟ عوض اینکه بیای گرد راهمو بگیر و بپرسی این چند روز تو نیاوردن چه خاکی بسرم کردم ؛ با دسر دلت میزنی ؟

- آوه ! باز به چیزی اومدیم ازش بپرسیم . . . خوب نیاوزون چه کردی ؟
- هیچ چی . چه چاره مرگ ! سه روز از جیب خوردم . چه آینه و به هن کشیدم . شبا تو مسجد خوابیدم و یک جفت گوشکوب فروختم . همین !
- با . . . ری . . . کل . . . لاه . . . ! اما واسه چی غصه میخوری ؟ خوب چی میشه کرد ؟ بالاخره خدام بزرگه دیگه .
عنایت در حالی که چهبه آینه خود را روی بخاری بند میکرد باخونسردی وآه گفت :

- بله خدا بزرگه . خیلی ام بزرگ ! مثل خورده فرمایشای زن من . . .
اما چه باید کرد که درآمد ما خیلی کوچیکه .
- مرد حسابی چرا کفر میگی ؟ چی چی خدا خیلی بزرگه مثل هوسهای

من؟! باز ما غلط کردیم به چیزی از تو خواستیم؟ باز میخاد تا قیامت بگه و مسخره کنه... آخه منم آدمم! دلم میخاد به یاچشمای منو کور کن یا...
 - آخه مگه کله خر خوردت دادن؟ فکر کن بین من دار و ندارم چقدره؟
 اونوقت ازین هوس ها بکن... من سرگنج قارون که نشسته ام که...
 - او هو... اوه! توام. مگه پولش چقدر میشه که اینهمه برای من اصول
 دین میشمی...
 - چقدر میشه؟ خودت بگو...
 - بیس و چارزار!

- بیس و چاره زار؟! از کجا نرخ مانیکورو بلد شدی؟
 هاجر دست های خود را که بچادر پیچیده بود بیرون آورد و بالبخندی،
 پرازشرم و امید، گفت:
 - پربروز به دونه خریدم!

- خریدی؟! چی چی رو؟ با پول کی؟ هاه؟! ز نیکه! من به صبح تا ظهر
 پای ماشینای شمرن و ایسادم تابه شو فردلش رحم بیاد! منو میچانی بشهر بیاره.
 اونوقت تورفتی بیست و چاره زار دادی مانیکور خریدی جلو چشم نامحرم قر،
 بندی... بیست و چاره زار! پول از کجا اووری؟ از فاسقت... عنایت اینجا
 که رسید حرف خود را خورد... صورتش کمی قرمز شد و با بیچارگی افزود:-
 لا اله الا الله...
 - خجالت بکش بیغرت! کمرت بزنه اون نمازائی که میخونی! باز
 میخای کفر منو بالا بیاری؟ خوب پول خودم بود خریدم دیگه! چی از چو نم
 میخای؟...
 - غلط کردی خریدی... خجالت نم نمی کشه! مگه پول از سر قبر بابات اوورده
 بودی؟ بالا بگو ببینم پول از کجا اوورده بودی...
 هاجر آن رویش بالا آمده بود... چادر را کنار انداخت... خون بصورتش
 دوید و فریاد زد:- بتو چه!

- بمن چه؟ ۹۵۰۰۰؟ ۹۵۰۰۰؟ بتو چه، بله؟ ز نیکه! لچاره حالاحالیت میکنم...
 و او را بزیرمشت و لگد انداخت.
 - آخ... وای خدا... وای... بدادم برسین... مردم...
 اوس رجیلی حافظ را بکناری انداخت... از روی بساط سماور شلنگ برداشت
 و خود را رسانده چند تا یالله بلند گفت و وارد شده عنایت هول هول چادر هاجر
 را از گوشه اطاق برداشت و روی سرش کشید و کناری ایستاد...
 - باز چه خبر شده... ۹۵۰۰۰؟ هاه! آخه مرد حسابی مسئولیت داره... خدا رو

مردم
خوش نمیاد .

- بجزون عزیززی خودت اگه محض خاطر تو نبود له ولوردش میگردم .
زنیکه پتیاره داره تورو منم وای میسه . . .

اوس رجبلی سری تکان داد و آهی کشیده . یکقدم جلو تر گذاشت ؛ دست
عنایت را گرفت و درحالی که او را ازاطاق بیرون میکشید گفت :

- بیا . . . بیا بریم اطاق من به چائی بخور حالت جا بیاد . . . معلوم میشه
این چند روزه ، نیاورون ، کارو کاسیت خیلی کساد بوده . . . نیس؟! . . .

اوس رجبلی یکربیع دیگر آمد و هاجر را هم باطاق خود برد . چائی
ریخت و جلوی هردوشان گذاشت .

- خوب ؛ میخاین از خرشیطون پائین بیاین یا بازم خیال کتک کاری دارین؟
هاجر بغضش ترکید و دست بگریه گذاشت .

- چرا گریه میکنی ؟ آخه شوهرتم تقصیر نداره چکنه ؛ دلش از زندگی
سگش پره . دق دلی شو، سر تو در نیاره سرکی در بیاره . . . ؟

عنایت نوری حرف اودوید و بالحنی آرام ولی محکم و با ایمان گفت :

- چی میگگی اوستا ؟ اومدیم و من هیچی نگم . ولی آخه این زنیکه کم
عقل نماز کمرش میزنه ؛ وضو میگیره ؛ باین لاکای نجس که بناخونش مالیده
نمازش باطله ؛ آخه اینطوری که آب به بشره نپرسه که .

- ای بابا توام . ناخون که جزو بشره نیسش که . هر هفته چار مثقال

ناخونای زیادیتو میگیری و دور میریزی . اگه جزو بشره بود که چیندن هر نوك
سوزنش کله کفاره داشت . و روی خودرا بهاجر کرد و افزود : هان چی میگگی
هاجر خانم ؟ . .

- من چه میدونم اوس سا . منکه یه زن ناقص العقل بیشتر نیستم که .
کجا مسئله سرم میشه ؟

- این چه حرفیه میزنی ؟ ناقص العقل کدومه ؟ تو بنیاد بزاری شوهرت
این حرفارو بزنه . حالا خودت داری میگیش ؛ حیف که شما زنا هنوز چیززی

سرتون نمیشه . روزنامه که بلد نیستی بخونی و گنه می فهمیدی من چی میگم .
اینم تقصیر شوهرته . اما نه خیال کنی من بشتی تورو می کنم ها ! تو هم بی تقصیر
نیستی . آخه تو این بی پولی خدارو خوش نمیاد اینهمه پول ببری ، بدی مانیکور
بخری . اما خوب چه باید کرد ؟ ماها تو این زندگی تنگمون هی پاهامون بهم
می پیچه ، و روسرو کول هم زمین میخوریم و خیال میکیم تقصیر اون یکیمه . غافل
ازاینکه ، این زندگیمونه که تنگه ؛ و ما هارو بجزون همدیگه میندازه . . .

- آره . آره اوستا راست میگی ! خدا میدونه من هر وقت ته جیم خالیه مثل برج زهر مار شب وارد خونه میشم . اما هر وقت چیزی تنگ بقلمه ، خونم برام مثل بهشته . گرچه اجاقمون کوره ولی اینجور شبا هیچ حالیم نمیشه ... اوس رجبلی، آن شب، سماورش را یکبار دیگر آتش کرد و آخر سر هم هاجر رفت ؛ شام کشید و سه نفری باهم، سربك سفره شام خوردند .



فردا صبح ، هاجر ، لاک ناخن های خود را بانوك موجین قدیمی خود تراشید و شیشه لاک را توی چاهك خالی کرد ؛ مارك آنرا کند و بیه خورده روغن عقربی را که نمیدانست کی و از کجا قرض کرده بود ؛ توی آن ریخت و دم رف گذاشت .

غرورها ♦♦♦

ما باید خود را از این غرور بیهوده بیرون آریم و بدانیم که برای اجتماع بدنیا آمده ایم و برای اجتماع زندگی میکنیم.

« بوالو - ساتیر »

حمایت امیران و یونانیان

هر بار که امیران مرتکب حماقتی گردند ؛ ضربت آنرا یونانیان دریافت می کنند .

« هوراس - اپیترا جلد اول ۱۴،۴ »

دولت

اما با ایجاد اختلاف در توزیع ثروت، اختلافات طبقاتی ظاهر میگردد - اجتماع بدو طبقه تقسیم میشود : زبر دستان و زیردستان . استثمار کنندگان و استثمار شوندگان . فرمانروایان و فرمانبرندگان . و دولت نیز که ابتدا در نزد گروه های مرفقی اجتهامات اولیه، برای درك منافع مشترك و بخاطر حمایت در برابر حملات خارجی ایجاد شده بود ؛ ازین زمان بعد مقصد و هدف وی این میگردد که شرایط زندگی و تسلط طبقه حاکمه را در مقابل طبقه محکوم بوسیله زور حفظ کند .

« انگلس - آنتی دورینك . قسمت دوم ص ۱۴۱ »



دکتر محمد بهرامی

مفاوضه دیدرو^(۱)، ودالامبر^(۲)

ترجمه: احسان طبری

دیدرو - سازی را فرض کن که صاحب حواس خمسہ و قوہ حافظہ باشد . اکنون بگو که آیا این ساز جاندار بہمان نعمات، کہ تو بر اثر نواختن تولید می کنی، بخودی خود و برفوق مراد خویش مترنم نمی شود ؟ ما آدمیان نیز سازهایی هستیم کہ از احساس و حافظہ بہرہ مندیم . حواس ما بہ مثابہ پردہ های گوناگونی است کہ بر آن طبیعت، ہر آن مضرا بی می نوازد و گاہ نیز از برخورد پردہ ها آہنگها پدید می آید . اینست خلاصہ آنچه کہ در ارغنون وجود من و تو میگردد و جز این چیز دیگری نیست .

دالامبر - درست میگوئی ولی چنین سازی باید در عین حال صاحب غریزہ حفظ نفس و خاصیت تولید مثل باشد .

دیدرو - بدون تردید . اینک فی المثل تخمی را در نظر بگیر . این آنچه یست کہ ہمہ مکانب ماوراء طبیعت را در ہم میریزد و ہم ما بہ روی زمین

(۱) - Jean Le Rond d'Alembert - نویسنده و فیلسوف و حساب

دان بزرگ فرانسوی، فرزند غیر مشروع مادام دو تنسن «Mme de Tencin» در سال ۱۷۱۷ در پاریس متولد شدہ و در همان شہر بسال ۱۷۸۳ وفات یافته است . با «دیدرو» او نیز یکی از بنیاد گذاران «آنسیکلوپدی» است .

در موضوع دین و ماوراء الطبیعہ شکاک بود و در مقدمہ ای کہ بر آنسیکلوپدی نوشته است فلسفہ طبیعی را بیروی می کند .

(۲) - Denis Diderot - فیلسوف فرانسوی، در لانگر بسال ۱۷۱۳ متولد

شدہ و در پاریس بسال ۱۷۸۴ فوت کردہ است . یکی از تبلیغ کنندگان با حرارت افکار فلسفی قرن ۱۸ بودہ است .

نخست کتاب فروشی میگردہ است و با اتفاق دالامبر در تنظیم و پی ریزی آنسیکلوپدی

دخالت داشته است دیدرو مردی متفکر، نویسنده، منتقد و هنرمند و شاید نایبہ و برجستہ ترین شخصیت های زمان خود بودہ است . لایاشنامہ هایی نیز نوشته است از آن جملہ است «فرزند نامشروع» و «پدر فامیل» .

را و بران میسازد. تخم چیست؟ توده ای بیجان که تا دخول نطفه صاحب احساسی نیست و چون نطفه در آفت وارد شد باز توده ای بیجان است. زیرا نطفه خود مایع بیحرکتی است. چگونه این توده بیجان نظامی نوین، یعنی نظام حیاتی بخود میگیرد و صاحب احساس میگردد؟ بوسیله حرارت. چه بعیز حرارت را تولید می کند؟ حرکت... جانوری که از تخم بیرون میآید مالک ملکات انسانی است و آنچه را که بشر میکنند اونیز می کند. آیا توهم با «دکارت» هم عقیده ای که می گفت: «این جانور فقط ماشین تقلیدی است؟» اگر چنین بگوئی کودکان به تو خواهند خندید و فرزندانگن به تو خواهند گشت که اگر آن ماشین است تو نیز ماشینی هستی. اگر قبول کنی که فرق جانوران با تو فقط در تفاوت وضع ساختمانی است در آن صورت در آنکه قوی و خرد فراوان خود را به ثبوت رسانده ای و سخین حق گفته ای ولی از همین گفتار نتیجه ای حاصل میشود که موجب رد دعوی تست؛ بدین معنی که از ماده ای بیجان که بطریق خاص منظم شود و با ماده بیجان دیگر در آمیزد و از حرارت و حرکت مایه گیرد؛ حیات، احساس، حافظه، شعور، عاطفه و فکر بوجود می آید.

برای درک حیات و توضیح آن چاره ای نداری جز اینکه یکی از این دو نظر را بپذیری. نخست اینکه در مراحل رشد، عنصر مخفی و مرموزی در تخم حلول می کند و کسی نمیداند که آیا این عنصر مخفی و این جوهر مرموز مکان می پذیرد و مادی است؛ و جز این منظور، مقصد دیگری نیز در عالم وجود دارد یا نه. اگر این نظر را بپذیری دچار باطل گویی میشوی و در تفکر خود بدشواری و کژ آهنگی برمیخوری. دوم اینکه حس و حیات را، خاصیت عام ماده بدانی و آنرا نتیجه نوع انتظام آن به پنداری. این نظری است سهل و مستقیم که هر مشکلی را بخوبی متجلی می کند.

دالامیر - حاصل این فرض آنست که ما به ماده خاصیتی را نسبت میدهیم که با ماهیت آن تنازع دارد.

دیدرو - از کجا تصور میکنی که خاصیت حس و حیات با ماهیت ماده تنازع دارد و حال آنکه تواز ماهیت اشیاء و عوارض آن ها آگاه نیستی؟ تو آیا میدانی ماهیت حیات چیست و ماهیت احساس کدام است؟ آیا تو از ماهیت حرکت خبر داری و از کیفیت وجود آن در جسمی مطلبی و میتوانی توضیح دهی که چگونه حرکت از جسمی بچشم دیگر

انتقال می یابد ؟

دالاهور - بدون آنکه از طبیعت احساس و ماهیت ماده مطلع باشیم آشکار می بینم که خاصیت احساس، کیفیت است بسیط، فرد، لایتجزی و در نتیجه متنازع با ماهیت چیزی که تجزیه پذیر است.

دیدرو - این سخن باطلی است که از حکمت ماوراء طبیعی سرچشمه میگیرد؛ چه میگوئی آیا تو نمی بینی که تمام خواص ماده و عوارض آن ذاتاً لایتجزی است؟ آیا تو برای خاصیت تخلخل و نکائف، بزرگی و کوچکی قائلی؟ نهی از يك چیز گرد ممکن است و لسی نهی از گردی آن ممکن نیست. ای دوست مهربان من اکنون یا مانند مرد طبیعی دانی باش و چون برای العین پیدایش معلولی را از علتی مشاهده میکنی پس جنبه انشعابی این معلول را از علتش تصدیق کن. اگر چه، چگونگی رابطه موجود میان علت و معلول را نتوانی توضیح کنی. یا مانند مردی منطقی باش و علت غیر قابل درکی را که با معلول ارتباط نامفهومی دارد و بدون آنکه مشکلی را حل کند مشکلات تازه ای بوجود میآورد؛ بجای علت معلولی که موجود است و هر چیزی را نیز توجیه میکند؛ نپذیر.

دالاهور - ولی اگر من این علت را مبدأ قرار دهم چطور ؟

دیدرو - جوهر همه عالم مشترك است. خواه جوهر انسان باشد خواه جوهر حیوان. ارغنون از چوب است و انسان از گوشت. پرستواز گوشت است. و نوازنده ارغنون نیز از گوشت. ولی نظام ساختمانی آنها تفاوت دارد. هر دو از مبدأ واحدند و تشکیلات واحد و اعمال شبیه و مقصد یگانه ای دارند.

دالاهور - پس آن چیست که شباهت آهنك را بین این دو ساز ایجاد میکند ؟

دیدرو - آن سازی که دارای قوه احساس است و ما نامش را جانور میگذاریم در اثر آزمونها دریافته است که پس از فلان آهنك فلان نتیجه معین حاصل میشود و سازهای جاننداری مانند او، یعنی جانوران دیگر، نزدیکش میشوند، با او دور میروند، تقاضائی میکنند، پیشنهادی میدهند؛ زخمی میزنند، نوازشی میکنند. تمام این نتایج درحافظه او و در حافظه همه جانوران با تشکیل این بانگها و آهنكها همراه است و با آنها تداعی مخصوص دارد.

در نظر بگیر که آدمیان هنگام آمیزش بایکدیگر، جز آهنكها و

اعمال چیز دیگری ندارند. و برای آنکه انسجام حجت و استدلال من مسلم شود؛ در نظر بگیر، که این ساز جاندار با همان مشکل بزرگی که «برکلی» (۱) با آنکاء بآن برضد وجود جسم احتیاج نموده، روبرو شود. در آنصورت اگر در واقع، این ارغنون صاحب روح و اندیشه، تصور کند جزا و ارغنون دیگری در عالم نیست و همه آننگهای جهان در وجود او نهان گردیده؛ برای يك لحظه دچار جنون و خود باختگی شده است.

George Berkley (۱) «۱۷۵۲ - ۱۶۸۴» فیلسوفی ایده آلیست است در «کیلکریم» متولد شده و در اکتفرد وفات یافته .

سخنان بزرگ

هر چیز که هست آنچنان می باید هر چیز که آنچنان نمی باید، نیست
«خیام»

اگر عقربك قطب نما هم شعور میداشت تصور میکرد که تمایل وی بطرف قطب از روی کمال میل واراده است و او در حرکات خود کاملاً مختار است
«باروخ اسپینوزا - الیک»

اغلب مصائبی را که از اجحاظ سیاسی و اجتماعی متحمل می شوید؛ تا تابع اراده خود شما است فقط تصمیم بگیرید و بخود شجاعت تغییر آنها را بدهید. شما می توانید بطریقی دیگر و بشیوه ای عاقلانه تر زیست کنید اگر خود در اندیشه ایجاد چنان حیاتی باشید. شما خود از نیروی خویشتن آگاه نیستید.
«افلاطون»

ادراکات و افکار انسان توضیح دهنده شرایط حیاتی افراد نیستند بلکه بمکس، شرایط حیاتی افراد، توضیح دهنده ادراکات و افکار انسان میباشند.
«هان کس - از کتاب مقاله ای در انتقاد از علم اقتصاد»

عظمت عالم

از: آرثر تامسون (۱)

مشاهده دریاهاى نامحدود و دشت هاى بی بابانت نیاکان ما را بلرزه در میآورد و اگر اطلاعات کنونی از يك دنیای بزرگ ، در دست نبود ؛ بدون شك تعجب عظمت آن ما را نیز مدهوش مینمود .

کمی میتواند نخستین صعود به کوه ها یا پیدایش آبادی های جدیدی را که در آن طرف آنها، دریاها با آسمان اتصال یافته اند قراموش کند ؟

انسان جدید فواصل زمینی را از بین برده امروز میتواند بدون کمک بال ، دور دنیا را در شصت روز بپیوندد و در چند دقیقه به تمام اقصای زمین پیغام فرستاده .

در نجوم ، در علم اجسام سنگین آسمانی ، فواصل بدرجهای بزرگ است که غالباً از حدود تصور ما خارج است . وقتی که ستاره شناسان از ارقام میلیونی یا بیلیونی صحبت میکنند مانفاوت زیادی بین این ارقام احساس نمیکند . برای ما حتی تصور يك میلیون هم کار بسیار دشواری است . از این جهت است که منجمین مقیاس های دیگری برای نمایش فواصل آسمانی اختیار کرده اند .

فاصله زمین از آفتاب تقریباً نود و سه میلیون میل است . در صورتیکه ماه ، نزدیکترین جسم آسمانی ، ۲۴۰/۰۰۰ میل از ما فاصله دارد . مانفاوت این دو رقم را تشخیص نمیدهیم . تصور این ارقام و تفاوت بین آنها برای ما وقتی آسانتر میشود که بگوئیم فاصله بین زمین و آفتاب طوری است که نور ، این فاصله را در هشت دقیقه و سیزده ثانیه طی مینماید . و حال آنکه نور کره ماه در مدتی کمتر از يك ثانیه و نیم بمانرسد . بدیهی است تصور تفاوت بین هشت دقیقه و سیزده ثانیه و يك ثانیه و نیم برای ما بسیار آسان خواهد بود .

سرعت سیر نور در ثانیه ۱۸۶/۳۰۰ میل است و این بزرگترین سرعتی است که در طبیعت موجود است . برای سنجش فواصل آسمانی از اضعاف این مقدار ، مثلاً از «سال نور» یعنی فاصله ای را که نور در مدت یکسال می پیماید ، و مقدار آن تقریباً شش میلیون میل است ؛ استفاده مینمایند .

ماستارگان آسمان را بوسیله نوری که از آنها خارج میگردد مشاهده میکنیم . بسیاری از ستارگان هستند که نور امروزی آنها هزارها سال پیش ، از آنها هزیمت کرده است . بنا بر این مشاهده امروزی مانشانه وضع هزارها سال پیش آن ستارگان خواهد بود . مثلاً اگر بخواهیم در لحظه ای از زمان ، وضع خورشید را مطالعه نماییم ، باید هشت دقیقه و سیزده ثانیه صبر کنیم تا آنکه نور صادر از خورشید در آن لحظه بمانرسد . زیرا نور صادر در آن لحظه برای اینکه به چشم ما برسد باید اصله میانت خورشید و زمین را طی نماید و برای طی این مسافت هشت دقیقه و سیزده ثانیه وقت لازم دارد و ما هم وسیله سریع السیرتری برای مشاهده آن در

از روی مطالعات مزبور معلوم میشود ، عالمی که ما در این لحظه مشاهده میکنیم نمایش خیلی بیشتر عالم است .

در عالم ، سحابی هائی «Nebula» وجود دارند که صد میلیون سال نور از ما دورند ؛ بنا براین سحابی هائی را که ما امروز در آسمان مبینیم ممکن است در میلیون هاسال پیش ، اجزاء آنها بهم نزدیک شده و متراکم گردیده و به ستارگان یا خورشیدهائی مبدل شده اند ؛ که میلیون هاسال بعد ، از شکل جدید آنها اطلاع حاصل خواهد شد .

در نجوم ، مقیاس دیگری نیز بکار میبرند و آنرا «پاراسک - Parasec» مینامند و این مقدار معادل سه سال نور است .

گالیله در ۱۶۰۹ و تیکه تلسکوپ خود را بطرف آسمان میزان نمود با کشفیات مهمی نائل شده . از جمله ، چهارماه مشتری را دید . کشف تلسکوپ عظمت دنیا را بیشتر ظاهر ساخت . قبل از گالیله دنیا را خیلی محدود تصور میکردند ؛ ولی با کشف تلسکوپ فکر محدود بودن عالم از بین رفت ، هر قدر تحقیقات و مکتشفات نجومی بیشتر توسعه می یافت نامحدود بودن دنیا بیشتر تأیید میگردد .

ثوری «انشتین» موضوع محدود یا نامحدود بودن عالم را مجدداً مطرح نمود و باین نتیجه رسید که عالم محدود است . یکی از ستاره شناسان آلمانی محیط عالم را ، به تقریب ، صد میلیون سال نور یعنی شصت میلیون میلیون میل تقویم نموده . این فاصله تقریباً ده برابر فاصله ایست که زمین از دورترین سحابی های مارپیچی شکل دارا است ، وزن عالم چهار بعدی انشتین ۱۰^{۵۴} گرم تخمین شده است و این مقدار صد تریلیون برابر وزن کره خورشید است . وسعت زیاد عالم فوراً فکر انسان را به چگونگی بخش ماده در فضا متوجه میکند . در عالم چهار بعدی انشتین در هر دو سائتیه متر و نیم مکعب از فضا ، یک اتم وجود دارد . اگر در نظر گیریم که در یک قطره آب چندین هزار میلیون میلیون میلیون اتم وجود دارد ؛ رفیق بودن مادی فضای بین کواکب که جولانگاه نورستارگان است معلوم میگردد .

وضع نواحی منقبض شده عالم ، یعنی وضع فیزیکی اجسام آسمانی با وضع فیزیکی کره زمین تفاوت بسیار دارد . نهمم مواد موجود در طبیعت ، دارای حرارتی هستند برابر با یک میلیون درجه سانتی گراد . در چنین درجه حرارتی اتم ها و الکترون های آزاد در حالت اضطراب عجیبی قرار دارند و تبدلات و استعجاله هائی ، که در ضمن آت انرژی های فراوانی آزاد میشود ، انجام میگردد .

تصور عالم محدود یعنی عالم چهار بعدی انشتین برای انسان سه بعدی ، با وجود اینکه بسیاری از گوشه های تاریک آن بوسیله ریاضی دانها و فیزیک دانها روشن شده است هنوز بسیار مشکل است .

در عالم خیال ، میشود بدورترین سحابی های آسمانی رسید و همیشه از خود متوال نمود که در آن طرف آن چه قرار دارد ؛ اما شکل در همین فرض ، نمودار کردن حالت حقیقی آنست . متصور ساختن فضای چهار بعدی برای ما غیر مقدور است .

نظریه اشتین ممکن است ندانسته و یارده شده تلقی شود ولی هرگاه بطور موقت این فرضیه را قبول کنیم دیگر متوسل شدن باینکه ماورای دورترین سحابی های آسمانی چه قرار دارد، مورد نخواهد داشت .

بافرا موش ساختن عدم امکان نمودار کردن، و بتصور درآوردن عالم چهار بعدی، همیشه سؤال: «آنها یا آن طرف دور ترین سحابی های آسمان چه وجود دارد؟» به پیش میآید .

تنها چیزی را که میتوان در شرایط کنونی معلومات بشری گفت این است که استدلال محدود بودن و قابل اندازه گرفتن عالم از بسیاری جهات، به تصور نامحدود بودن و غیر قابل اندازه گرفتن آن میچربد .

تصور اینکه در آغاز تکوین عالم، ماده بطرز متحدالشکلی در فضای لایتناهی پخش بوده و بعداً کم کم در بعضی نقاط تراکم شده و بشکل اجسام آسمانی امروز درآمده است، غیر ممکن است . زیرا در چنین فضای لایتناهی که مملو از مولکولهاست تراکم مولکولها و بوجود آمدن کرات آسمانی غیر مقدور خواهد بود و بعلاوه مشاهدات ستاره شناسان بهیچوجه وجود سحابی های بی حد و حصری را در فضای لایتناهی تأیید نمیکند .

البته در ضمن طرح عظمت عالم ما به مطالب تعجب آوری برخورد میکنیم . ولی چیزی که بیشتر تعجب آور است کشف این همه مطالب بوسیله انسان است !

ترجمه: ش . ر .

طبیعت

در مزرعه ای، فلان علوفه از آن جهت میروید که طبیعت و کیفیت آب و هوایش اقتضای آنست؛ نه از آن جهت که لازم است اسبهای قریه مجاور از همان علوفه تغذیه کنند .

✽

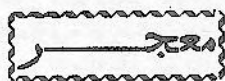
طبیعت موهبتی است که بنی آدم آنرا مشترکاً مالکنند و هیچ کس را حق استفاده انحصاری نسبت بدان نبخشیده اند .

« ویلیام گودوین »

ماهیت قانون

قوانین عدل و داد در صورتی بکار میآید که عارض و معروض و مظلوم و مظلوم میروند که طرفین مجبور باطاعت از آن قوانین باشند . اما غالباً شخص قوی، آنچه میتواند از ظلم و تعدی کوتاهی نمی کند و شخص ضعیف جز تسلیم شدن و تحمل بدبختی چاره ای ندارد .

« لوی بیلیان »



منوچهر شیبانی

در نور پرتقالی قندیل‌های صحن ،
زنهای چادری ،
مردان با عبا ،
پیر و جوان و خرد ،
محزون و اشگبار ،
پیوسته با تضرع ، بر معجزه ضریح ،
کوبند سر ...

اقد بروی نقش و نگار کتیبه ها ،
زنان ، بطور درهم و کج ، سایه‌های چند ؛
این سایه ها ، رقصان ؛
هموزن رقص نقش حاشیه ها ؛
آن ساقه های قوسی نیلوفر لطیف ،
که لغزان و بیج بیج ، چنان مار های نرم ،
در یکدیگر میولند ؛
یا ، چون خطوط کوفی بنوشته بر ضریح ؛
خشک و شکستنی ،
اندوهگین و مبهم
مقدس !!!

گوئی مرده ها،

با، تنهای استخوانی خود،

در پیش کبریا،

در حالت رکوع،

یا حالت سجود،

بخاک او افتاده اند.

از انتهای مبهم سردابه های تار،

تا ساحت ضریح،

یک گوشهٔ عدم،

دامن کشیده است.

از سکوت مرگ... تا، غوغای زندگی.

و مردم،

از پرتو حیات بیزار و منزجر؛

با شهوتی شدید،

از پشت چشمه های تیرهٔ معجر،

بر مرگ،

چشم دوخته!

معجر،

سرحد زندگی و عدم!

دریبرامون «نظریات جدید بورژوازی دربارهٔ تکامل اجتماع»

جامعه‌شناسان بورژوا

از: س. آ. آکساندرف

در کشورهای خارجی بخصوص در ممالک انگلیسی و آمریکائی، در این اواخر، آثار متعدد جامعه‌شناسی، راجع به تاریخ، ماهیت و نیروی محرکهٔ تکامل اجتماع معاصر وجود آمده است. مورخان، فلاسفه، علمای اقتصاد، حقوق‌دانها، سیاستمداران و بالاخره روزنامه‌نویسان و دیپلماتها، به تمهیم مفاهیم و اصول جامعه‌شناسی پرداخته‌اند. کتاب‌فروشی‌ها، از آثار بزرگ و کوچک نویسنده‌گان نامی، نیمه معروف و یابکلی گنم، که نظریات و عقاید خود را راجع به جهان و طرق اصلاح امور اجتماعی، بخواننده‌گان پیشنهاد می‌نمایند؛ مملو شده است.

این فراوانی ادبیات مسائل اجتماعی، بی شک، خصوصیت مهمی را در تکامل علم اجتماع نمایند می‌نماید. این خصوصیت در آنست که هر قدر يك اجتماع یا دولت، مراحل باریکتری را بگذرانند و هر قدر در اجتماع تضاد های داخلی، به‌مرانها و تصادمات خارجی بزرگتر و شدیدتر باشند، بهمان نسبت در تمام رشته های علم اجتماع مبارزات شدیدتر و مباحث پر شورتری بوقوع می‌یوندد.

امروز جامعه‌شناسی بورژوازی، يك چنین مرحله‌ای را میگذراند. ما شاهد کوشش‌های وسیع دانشمندان علم اجتماع بورژوازی، در راه درک جریانات و اتفاقات معاصر هستیم و آنها را می‌بینیم که چگونه میکوشند تا علم اجتماع را بخدمت سیاست کشورهای خود بگمارند.

ولی باید از هم‌اکنون متذکر شد که جامعه‌شناسی، به‌معنی اعم آن، علمی که میکوشید تصویر منظم و کاملی از تکامل اجتماع را مجسم سازد؛ يك چنین علم اجتماعی، امروز وجود ندارد. آن‌طوریکه امروز متداول شده است دانشمندان علم اجتماع بورژوازی از تحقیقات و نتیجهات کلی اجتماعی، و از مطالعات در قوانین آن بکلی دست کشیده‌اند و این رشته دانش را صرفاً تابع منافع سیاسی روز قرار داده‌اند. از اینجاست که امروز پیوستگی و آمیختگی جامعه‌شناسی و آثار و نوشته‌های سیاسی در اغلب کشورهای خارجی مشاهده میشود.

گروهی از دانشمندان معاصر، با حرارت خاصی بمطالعه و تفسیر های انتقادی آثار جامعه‌شناسی گذشته پرداخته‌اند. در آثار بزرگان اولیهٔ این علم از قبیل: هوگو هراسیا، دیکو، منتسکیو، بکل، ماکیاوولی اسپینوزا، کنت، اسپنروسن سیمون دانشمندان معاصر مطالبی می‌جویند که بتواند آنها را در درک ماهیت مرحلهٔ کنونی اجتماع یاری کند. این است علت، فراوانی آثار تاریخی در مسائل مربوط به علوم اجتماعی و تاریخ جامعه‌شناسی. در این اواخر کتابهای بسیاری منتشر شده است. از جمله

کتاب زیر : «تکامل تفکر اجتماعی» از : بوگاردوس (۱)
 «پایه‌های علم الاجتماع امریکایی. تکامل جامعه شناسی علمی در ممالک متحده
 امریکا» از : برنارد (۲)
 «سرماهداری، سوسیالیزم و دموکراسی» از : شوم پیتر . (۳)
 «مردان دانش در امریکا . نقش علم در تکامل کشورها» از : جافه (۴)
 «تاریخ علوم و مناسبات آن با فلسفه و مذهب» از : دامپروتهام (۵)
 «وظایف اجتماعی علوم» از : برنال (۶)
 «تاریخ اقتصادی اروپا» از : بوگارت (۷)
 «تاریخ اتوبی» از : مانفرد (۸)
 «تفکر امریکایی از پورتیا نیزم به پراگماتیسم و بعد از آن» از : رالی (۹)
 «افسانه‌ها و انسان» از : کای بوا (۱۰)
 «لویتان جدید یا انسان اجتماع تمدن و بربریت» از : کلینگود (۱۱)
 گروهی دیگر از دانشمندان علم اجتماع در همین کشورها وظیفه این علم
 را بیشتر در وضع تئوریا و فرضیات جدید میدانند تا در استفاده از تجربیات تاریخ
 و علوم اجتماعی گذشته. اکنون کتب و رسالات متعددی بظهور رسیده است که مدعی
 ایجاد و وضع نظریات «نوین» در مسائل مربوط به ساختمان اجتماعی و ماهیت نیروهای
 محرکه تکامل تاریخی می باشد.
 معمولاً این «آثار» باین شکل تجریدی و بصورت تخیلی و مبهمی درآمده
 است. در بسیاری از موارد «آثار» نامبرده علناً ماهیتی مذهبی و صوفیانه و
 صوبت کتیف و معرفه انفسی دارند. از جمله این دسته باید کتب زیر را ذکر کرد :

- (1) Bogardus E. S. «Development of Social Thought.
- (2) Bernard L. L. «The Origin of American Sociology .
The Development of the Scientific Sociology in the U. S. A.»
- (3) Schum peter «Capitalism, Socialism and Democracy » .
- (4) Jaffe «The People of Science in America . The Role of
Science in the Development of our Country» .
- (5) Dampier—Whetham W. C. D. «A History of Science and
Its Relation with Philosophy and Religion» .
- (6) Bernal «The Social Functions of Science » .
- (7) Bogart E. L. « Economic History of Europe » .
- (8) Manford «The Story of Utopias » .
- (9) Riley «American Thought from Puritanism to Pragmatism
and Beyond » .
- (10) Caillois « Le Mythe et L' Homme » .
- (11) Collingwood R. G. «New Leviathan or Man , Society,
Civilisation and Barbarism » .

- «نقش کلیسا در نظم اجتماعی» از : گلوین (۱)
 «مذهب و سیاست» از : اسمیت (۲)
 «کلیسا و ترقی اجتماعی» از بون (۳)
 «راسیسم و مذهب جهانی» از گریفیت (۴)
 «سرنوشت و تاریخ . داستان دوشهر .» از کاسرلی (۵)
 مجموعه «پایه‌های مسیحیت در نظم جهانی» (۶)
 «مسیح و نقش او در تمدن بشری» از : ویلیام والیس (۷)
 مجموعه «دانش، فلسفه و مذهب» (۸)
 «بحران عصر ما» از بیتریم سوروکین (۹)

و بسیاری کتب دیگر در این زمینه .

عدم موفقیت مساعی دانشمندان علم اجتماع بورژوازی در یافتن جریان صحیح و قانونی تکامل اجتماع معاصر، عدم کامیابی ایشان در پیدا کردن نیروهای اصلی محرک آن و بالاخره عدم توانایی آنان در پیش بینی آینده این تکامل، سرانجام باعث گردید که مسائل کلی و اصولی علم الاجتماع بیش از پیش کنار گذاشته شود و جای آن‌ها به تحقیقات خصوصی درجه دوم و فرعی واگذار گردد .

گروه معتادیهی از مطلقین علم الاجتماع در خارجه ، با ازدست دادن ایمان به حقیقت و ارزش تئوریهای کلی جریان تاریخی، بسکلی تحقیقات اصولی و عمومی را در مسائل اجتماعی ترك گفته‌اند و در واقع استدلال مکتب «تئوکاتی» ها راجع به عدم توانایی علوم اجتماعی بدرک حقایق ، از سر گرفته‌اند و در نتیجه، تمام مساعی خود را صرف مطالعه و تشریح جنبه‌های کاملاً خصوصی و جزئی زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و یاروحی انسان نموده‌اند .

«لاندبرک» رئیس سابق مجمع دانشمندان جامعه شناس امریکا، همکاران خود را دعوت میکنند که از مطالعات عمومی دست بکشند و به مسائلی مانند « مسئله سیاه پوستان»، «مسئله جرم و گناه»، «مسئله اقلیت»، «خانواده»، «ازدواج» و سایر مسائل خصوصی بپردازند. این مسائل بنظر لاندبرک گریه خود بخود جامعه‌شناسی را تشکیل نمیدهند ولی پایه‌های آن هستند و وسیله ایجاد چنین دانشی در آینده خواهند بود. در

- (1) Gloyne C. K. «The Church in the Social Order» .
 (2) Smyth Ch. «Religion and Politics»
 (3) Bowen M. «The Church and Social Progress»
 (4) Griffith G. O. «Racialism and World Faith» .
 (5) Casserley J. V. L. «Providence and History. A Tale of Two Cities» .
 (6) Handbook «Christian Bases of World Order» .
 (7) Wallis W. «Messians, their Role in the Civilisation» .
 (8) Handbook «Science, Philosophy and Religion» .
 (9) Sorokin P. A. «The Crisis of Our Age» .

مردم میان صدها کتاب ، رساله و مقالات از این قبیل باید آثار زیر را که از هر جهت نمونه میباشند شمرد :

- « خانواده و نقش اجتماعی آن » از : گرووز (۱)
- « علم الاجتماع خانواده » از : المر (۲)
- « انسان و مسکن او » از : موگرچی رادها کامل (۳)
- « تاریخ خانواده امریکائی » از : کالهاون (۴)
- « پیش بینی موفقیت و شکست در ازدواج » از : بورگس و کنرل (۵)
- « ازدواج، اخلاق و جنک » از : مالکین (۶)
- « علم الاجتماع و مسائل مربوط با استعمال نوشابه » از : بیکن (۷)
- « فلسفه اجتماعی همکاری » از : وورلی (۸)
- « علم الاجتماع مدرسه » از : کل و منتگمیری (۹)
- « اختلاف والدین و کودکان در خانواده » از : دینکل (۱۰)
- « مطالعه آزمایش سوسیوگرافی در کلاس دهم یک مدرسه متوسطه » از : کوک (۱۱)

« مرحله تحولی در آموزش و پرورش » از : دنت (۱۲)
مطالعه این قبیل آثار نشان میدهد که دانشمندان بیورژوازی که قادر به ایجاد آثار علمی در مسائل عمومی تکامل اجتماع نیستند؛ گاهی به تحقیقات پر ارزشی در باره بعضی از مسائل خصوصی زندگی اجتماعی پرداخته اند .

- (1) Groves E. R. «The Family and Its Social Functions »
- (2) Elmer M. C. « The Sosiology of the Family » .
- (3) Mukerjee Radha kamel « Man and His Habitation . A Study in Social Ecology . »
- (4) Calhoun A. W. « A Social History of the American - Family » .
- (5) Burgess E. W. and Cottrell U. S. « Predicting Success or Failure in Marriage . »
- (6) Malkin R. « Marriage, Morals and War » .
- (7) Bacon S. D. - « Sociology and The Problems of Alcohol »
- (8) Worley J. J. « A Social Philosophy of Cooperation » .
- (9) Cole W. and Montgomery C. S. « School Sociology » .
- (10) Dinkel R. M. « Parent-Child Conflict in Minnesota - Families » ,
- (11) Cook L. A. « An Experimental Sociographic . Study of a Stratified 10 th grade Class » .
- (12) Dent H. C. « Education in Transition; a Sociological - Study of The Impact of war on English Education, 1939—1943 » .

اگر در پشت سر اختلافی که در طرق مطالعه و تدوین مطالب، و در اشکال و روش‌های گوناگون این تحقیقات هست؛ به تمایلات کلی این آثار علم‌الاجتماعی توجه نکنیم؛ اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم. اگر در باره ماهیت کلی تحقیقات دانشمندان معاصر خارجی سخن گوئیم میتوانیم اظهار نمائیم که جامعه‌شناسان، مورخان، فلاسفه، علمای اقتصاد، متخصصین امور دولتی و نویسندگان سیاسی کشورهای سرمایه‌داری کوشش بزرگی برای دفاع از مبانی اجتماع سرمایه‌داری معاصر، در مقابل مخالفین و متقدینت بیشمار آن مبذول میدارند و سعی میکنند تفسیر و تعبیری از لحاظ اصولی برای سیاست داخلی و خارجی دولت‌های خود پیدا نمایند. دو فکر کلی و اساسی در شالوده اغلب نوشته‌های مربوط بمسائل جامعه‌شناسی قرار دارند - هنگام مطالعه مسائل داخلی يك کشور، تمایل آشکاری برای گریز از اختلافات طبقاتی و اجتماعی احساس میشود و علاقه مفرطی برای توجیه و تحکیم «صلح اجتماعی» و «نجات» و تثبیت اجتماع کذوبی ابراز میگردد.

در تشریح مسائل سیاست خارجی نیز اکثریت با کسانی است که سعی می‌کنند توسعه طلبی، استعمار و تقسیم جهان میان دول بزرگ را، بنفع کشورهای خود، بر پایه اصولی و نظری آن استوار گردانند.
در این زمینه باید نکته مهم دیگری را در تکامل علم الاجتماع بورژوازی متذکر شد:

زمانی، جامعه‌شناسان در کشورهای خارجی با اصرار زیاد میکوشیدند ظاهر حقیقت بین و بیطرفی بآثار خود بدهند؛ و اطمینان میدادند که تحقیقات ایشان ارتباطی با سیاست جاری دول مربوطه آنها ندارد. حالا وضع تغير کلی یافته است.
آرایش و وصف بندی آشکار نیروهای اجتماعی، امروز امکان گریز از پاسخ دادن به پرسش مستقیم زیرا را نمیده.

این پرسش آنست که حقوق دان، جامعه‌شناس، فیلسوف، نویسنده سیاسی فعالیت و کار خود را باچه کسانی، باچه طبقات و دسته‌هایی از اجتماع می‌پیوندند؟ آثار خود را در دفاع از منافع کدام گروه اجتماعی منتشر مینمایند؟ طرفدار هوا خواه سیاست داخلی و خارجی دولت هستند یا مخالف آنند؟
معمولا اغلب جامعه‌شناسان کشورهای خارجه آشکارا از سیاست داخلی و خارجی دولت‌های خود طرفداری میکنند. بسیاری از این دانشمندان توجه مقامات مسئول را بلزوم و اهمیت استفاده از علم الاجتماع، در سیاست داخلی و خارجی، جلب مینمایند.

شاید این نکته دلیل تغییرات بی‌سابقه و سریعی است که اکنون در نظریات، فرضیات و اصول اجتماعی مشاهده میشود. پایهای تحول سیاست داخلی و خارجی این کشورها ماهیت نظریات اجتماعی نیز سریاً وبدون استثنا تغییر و تحول می‌یابند. همه میدانند که پیش از جنگ دوم بین‌المللی در انگلستان و امریکا نویسندگان نسبتاً زیادی ظاهر شدند که رژیم مستبدانه هیتلری را می‌ستودند و بدنبال چمبرلن که خود افسارشی در دست هیتلرها بود، میرفتند. در زمان جنگ عده‌ای از همین نویسندگان به اردوی روزولت کوچ کردند و در زمره دوستان چرچیل درآمدند و بقیه آنها موقه

سکوت اختیار کردند. نویسندگان جدیدی نیز عرض اندام نمودند که بر علیه سیاست و ایدئولوژی آلمان فاشیستی چیز نوشتند. جنگ بیابان رسید و فیروزی بر آلمان قطعی شد. ولی تازه گروهی از این نویسندگان و دسته‌ای نوین از استادان جامعه شناس، قلم بدست گرفتند و بدفاع از سیاست های داخلی و خارجی کشورهای خود پرداختند. چنین است پیوندهای مبتدی که امروز تئوری‌های بورژوازی تکامل اجتماع را با سیاست و زندگی اجتماعی مرتبط میسازد.

در اینجا هم، چنین نتیجه میشود که برای درک ایدئولوژی طبقه حاکمه در یک کشور و برای فهمیدن سیاستی که یک دولت تعقیب مینماید، دانستن این تئوریهای تکامل اجتماع قدر مهم و لازم است.

در فلسفه و علم الاجتماع کشورهای خارجی، دسته دیگری نیز از دانشمندان، نویسندگان و سیاستمداران از جناح و اعدا موکراتیک و مترقی وجود دارد که کوشش صمیمانه‌ای برای درک مفهوم واقعی تحول کنونی اجتماع و دولت بکار میبرند. در زمره این دانشمندان «هاوارد»، «سلزام»، «فیلد»، «رالف بری»، «را درامریکا»، «هالدین»، «لوی»، «چابلده»، «کوچینسکی»، «را در انگلستان»، «بلیچ»، «باشکویچ»، «کاردل»، «رودوان لاریچ»، «را در یوگوسلاوی»، «سلانسکی»، «نیدلی»، «را در چکوسلاواکی»، «تئودور پاولف»، «گنوسکی»، «ستفانوف»، «کارا کولف»، «را در بلغارستان» و بسیاری دیگر را باید نام برد.

گرد آگرد اینان، دانشمندان مترقی علوم اجتماعی معاصر حلقه میزنند. آشکار است که در نتیجه باقشاری و بایرداری این دانشمندان، نویسندگان و سیاستمداران در انتقاد از اجتماع بورژوازی و مبارزه با ایدئولوژی و سیاست ارتجاعی طبقات حاکمه پاره‌ای از کشورها؛ فعالیت آنها در عده‌ای از ممالک نامبرده بی نهایت دشوار و محدود است. ولی با وجود همه موانع، نظریات این دانشمندان بیش از پیش در طبقات وسیع اجتماعات خارجی نفوذ و رسوخ مییابد.



در صفحات کتب اجتماعی و مجلات علم الاجتماع کشورهای خارجی پیوسته سؤال زیر مطرح است:

بچه علت اجتماع معاصر گاهی در عالم صنایع و مناسبات اجتماعی جهش بزرگی چه پیش میکند و به کامیابیهای میرسد که سابقاً برای نیل با نهادهای سال وقت لازم بود؛ و گاهی نیز یکدفعه عقب برمی گردد و سیر قهقرائی میکند و باین طریق، بشر بسیاری از چیزهایی را که باز حمت و رنج فراوان در طول سالها و قرون پیش بدست آورده بود گم می کند؟

در آثار علم الاجتماعی این کشورها مسائل مربوط به رهایی از بهرانی که در زمینه های فرهنگی و ایدئولوژی وجود آمده است، مسائل مربوط بسازمانت جدید جهانی، ملل، نژادها و مستعمرات و بالاخره مسائل مربوط به ایجاد «صلح اجتماعی»، «نظم اجتماعی» و «کنترل اجتماعی» و طرق آینده ترقی ممالک مختلف و انسان بطور کلی مطرح میشوند و مورد مطالعه قرار میگیرند.

بسیاری از دانشمندان کوششهای جدیدی بکار برده اند که عادلانه و منطقی

بودن اجتماع معاصر را بصورت امروزش ثابت کننده و آن را از لحاظ اصولی تأیید نمایند.

این دسته از دانشمندان، سازمان اجتماعی امریکا، انگلستان، کانادا و سایر کشورها را بعنوان نمونه کامل و مظهر اصول منطق و عدالت فرض می‌کنند و باین نتیجه کلیه دلایل ایشان در دفاع از نظم اجتماعی کشورهای خود منتج به توجیه مستقیم سرمایه داری و یافتن طرقي است که با پیروی از آنها اساس این سازمان اجتماعی تثبیت و تحکیم گردد. این جامعه‌شناسان با هر گونه تفسیر جدی و مؤثری از زندگی اجتماعی مخالف هستند و اصولاً آن را به صلاح اجتماع نمی‌دانند. گذشته از این بسیاری از آنان جداً معتقدند که اجتماع بهتر است سیر قهرامی کند تا پیشروی مرفعی!

از همین نقطه نظر است که کتاب دانشمندان امریکایی الیوت و مریل بنام «بی‌نظمی اجتماعی» (۱) جلب توجه می‌کند. صاحبان این کتاب، دشمنان فاشیزم و مدافعین دموکراسی بورژوازی میباشند و ندواتاً اشاره انتقاد آمیزی هم به وضع کنونی دولت های بورژوازی مینمایند. لزوم مبارزه با فاشیزم را این دو نفر، با مخالفت با هر گونه تغییرات اجتماعی می‌پویند.

همین نویسندگان اظهار می‌کنند که: «از نقطه نظر جریانات اجتماعی در سازمان متحرک اجتماع ما؛ فاشیزم از قرار معلوم آشکارترین نمونه برای اثبات آن است که تغییرات اجتماعی در جهان امروزی تا چه اندازه مغرب و ویران کننده هستند.» این نویسندگان بشرایط و احوال اجتماعی مولد فاشیزم هرگز توجهی نمی‌کنند. ولی در جریان بحث خود به نتایج متباین و متضادی با نظریات اولیه خود میرسند و تصدیق می‌کنند که اگرچه تغییرات اجتماعی غیر قابل تحمل است و باید جداً از آن ها اجتناب کرد ولی فاشیزم علامت بارز بی‌نظمی اجتماعی در جهات امروزیست و: «محکم ترین دلیل عدم توانایی سازمانهای فرسوده اجتماعی در برابر احتیاجات مهم نوع بشر است»

ضمن مطالعه هر یک از آثار این نویسندگان بورژوازی در مسائل مختلف علم الاجتماع یا سیاست دیده میشود که، چه بسا اوقات این نویسندگان از طریق منطق منحرف میشوند و بفتح تمایلات سیاسی خود پیچ و خم های عجیبی با استدلال خود میدهند و حقایق و اصول مسلم و بالاخره منطق یک تتبع علمی را فدای خرافات و موهومات خود میکنند. مثلاً برای تفسیر علت ظهور فاشیزم در ایتالیا و آلمان همان الیوت و مریل میکوشند مسئولیت پیدایش فاشیزم و مظالم آن را از دوش طبقات ثروتمند برداشته و آن را به «انکار عمومی» و طبقات زحمتکش تحمیل کنند. ظاهراً این عمل باور کردنی نیست ولی متأسفانه چنین است! اینست نوشته این آقایان: «آن تعبیری که طبقات ثروتمند طبق آن برای حفظ اموال خود از برنامه فاشیستی دفاع میکردند در برابر حقایق رد میشود. در نفس امر صنایع، زبانهای هنرگفتی در اثر کنترل فاشیستی متحمل شدند. یک مفسر حقیقت بین باید مسئولیت این نهضت را متوجه یاس توده ها نماید و متوجه کسانی کند که از منطق دلسرد گریده اند و تمام امید خود را برای نجات از

(1) Elliot and Merrill « Social Disorganization »

حاجت نیست که علل اجتماعی و تاریخی پیدایش فاشیزم را بشماریم. هر انسان عاقلی میفهمد که برای مطالعه يك چنین مسئله بزرگی کافی نیست، که باظهارات مسخره‌ای راجع به تقصیر «توده‌های مایوس» قناعت شود. صحیح تر خواهد بود اگر تصور شود که تحقیق این کتیف و علمی مسئله فاشیزم، تضادی با منافع سیاسی و سلیقه نویسندگان نامبرده پیدا کرده است!

برای برطرف کردن تلخی زیاد حبی که بخورد خوانندگان این آثار داده میشود؛ باره‌ای از نویسندگان رسالات سیاسی و اجتماعی، مفهوم جدیدی بنام «سرمایه داری ملی» اختراع کرده‌اند؛ فایده این کشف هم آنست که دفاع و توجیه نظم و سازمان کنونی را آسانتر مینماید و زندگی آن را میکاهد. یکسال و نیم، دو سال پیش کمپانی «دابلدی و دوران» در نیویورک، کتاب «اریک جونستون» رئیس اطاق بازرگانی امریکا را بنام «امریکای نامحدود» (۱) منتشر نمود. نویسنده، اظهار میکند که کتاب خود را در دفاع از «سرمایه داری ملی» نوشته است. نباید منکر شد که «جونستون» در باره‌ای از مسائل مناسبات بین‌المللی، معتقدات مترقی دارد و اگر او علناً از مظالم و بی عدالتیهای اجتماعی دفاع میکند، میشود تصور کرد که سیاستمداران، فلاسفه و جامعه شناسان امروزی که «راست» تراز «جونستون» هستند چه محشری میکنند!

«جونستون» آندویدو آلیزم «آزادی فردی» را فلسفه ملی امریکائی‌ها اعلام میکند. او در کتاب خود مینویسد که اروپائیا اغلب «مادی‌گری امریکائی» مردم کشور او را سرزنش میکنند. ولی میکوشد ثابت کند که این مادی‌گری «ماهیتی ایده‌آلیستی» دارد. باین معنی که، آمیخته با «آمال و افکار عالی» است. «جونستون» معتقد است که وقتی «هیل» راه آهن میسازد و «کارنگی» فولادآب میکند و «فورد» اتومبیل میسازد؛ آنها، نه تنها ملیونها سود میبرند بلکه در جریان «ایجاد تمدن امریکائی» شرکت مستقیم دارند.

باتکاء اعتقاد خود به کمال اجتماع معاصر امریکائی، «جونستون» باهر نقشه و طرحی برای توسعه دموکراسی، و مخصوصاً با تجدیدسازمانت اجتماعی در امریکا مخالف است.

او معتقد است که در زندگی اجتماعی «کمال» غیرمقدور است: «جونندگان چنین کمالی، مردمی شید و منقلب و با پزشکان جاهلی هستند؛ و علاچی را که پیشنهاد میکنند؛ داروئی دروغین است. از آنرو که جستجوی داروئی که تمام دردها و بیماریها را درمان کند خیالیاتی صرف است. در زندگی امریکائی بی شک نواقص و جهات تاریکی هست. دفاع و توجیه آنها غلط و بی فایده است ولی از آن بی فایده تر، تبلیغ طرق موهوم و دروغین «نیک بختی» مردم است. طرقی که نوع پرستان، تشرقی خواهان و آزادبخواهان قلبی پیشنهاد می کنند. از این مقدمات نویسنده، «نثوری» زیر نتیجه میشود: محافظه کاری و دفاع از آن عیب نیست و خجالتی ندارد! جونستون میگوید: «سرمایه داری خوبست باوجود آنکه اشتباهات و نواقصی

(1) Eric Johnston «America Unlimited». 1944. New York.

Doableday, Doran and Company, inc.

هم دارد. در سابه آن نسبت به سایر سازمانها در تاریخ اجتماع بشری حد اعلاى سطح زندگى براى عده زيادى از مردم بدست آمده است. ده ها و صدها رساله علمى، و تقريباً تمام مطبوعات كشورهاي سرمايه دارى صرف تبليغ و انتشار افكار و عقايدى نظير اينها ميشود. از اين عقايد، سياستمداران بزرگ انگلستان، امريكا، كانادا، استراليا و ساير كشورها نيز دفاع ميكنند. براى اثبات اين مسئله دو مثال ذكر ميكنم:

در يكي از جلسات مجلس عوام انگلستان در تابستان ۱۹۴۶ چرچيل رهبر محافظه كاران انگليس صعي كرد حملات معافل ترقى خواه اجتماع انگلستان را بر عليه سياست و طرز تفكر محافظه كاران رد نمايد.

چرچيل بقبال خود براى تسخير مخالفين چنين گفته است: «ظلم از طرف چپ ترقى است! مقاومت از راست ارتجاع است! تمام گام‌هاي به پيش خوب ولي تمام گام‌هاي به عقب پداست! اگر ذر باطلاقي گير كنيد بگانه چاره (۱) آنست كه همبقتر در آن فرو رويد! » شك نيست كه چرچيل مي فهمد كه چه ميگويد ولي بهادت قديم يك سياستمدار كهنه كار و كار آزموده نميگويد كه «ظلم از طرف چپ»، اگر واقماً وجود خارجى داشته باشد، «ظلم» ۹۹ درصد مردم و توده ها است بر عليه يك درصد مالكين بزرگ و مرتجعين. گويبا احتياج به اثبات نباشد كه يك چنين «ظلمى» نسبت به ترقى تاريخى، عملى عادلانه و صحيح است. و البته نسبت به آن يك درصد اجتماع ضالمانه است. نسبت بكسانى كه بايد با زور، برعايت كردن منافع اجتماع و ادارشان نمود. و با زهم شك نيست كه «مقاومت از طرف راست» واقماً ارتجاع است. زيرا مشفى مالك، بانگدار و صاحب صنايع كه براتب بيش از لياقت و وزن خود در اجتماع و دولت قدرت و اختيار بدست آورده اند، اين قدرت را بر عليه اكثريت مردم و به نفع ازدياد ثروت خود و فقر و فلاكت طبقات زحمتكش بكار ميبرند.

در اين اواخر بحدى مخالفين دو آتشه هرگونه تغييرات مترقى اجتماعى و طرفداران جدى تحريك شاكل هاي فرسوده و فرتوت دولتي زياد شده اند كه حتي يك تئورى كاملاً غلط و غير علمى نيز موسوم به جريان «خرچنگى» تكامل اجتماع بوجود آمده است! واضح اين نظريه نماينده مجلس اعيان انگلستان، لرد «وانسى ترت» ميباشد كه تئورى خود را در كتاب «موضوع اختلافات» (۱) پروانده است. وانسى ترت با عقايد عجيب و مسخره خود، كمتر توجه مارا جلب ميكرد اگر نظريسات او راجع به تكامل اجتماع، طرفداران زيادى در اجتماع انگلستان پيدا نميكرد. وانسى ترت كه مخالف «ترقى اتوماتيك» اجتماع است؛ ميگويد كه انسان موجودى «خرچنگى» است و از اينرو شاكل جريان زندگى اجتماعى نيز «خرچنگى» است.

وانسى ترت مى نويسد: «اكنون عقیده به ترقى اتوماتيك (خود به خود)، باين معنى كه سر نوشت انسان در بيشروى است؛ خيلى احمقانه ميباشد. . . من در اوان زندگى خود باين نتيجه رسيدم كه انسان برعكس، متعلق به خانواده خرچنگى ها است يعنى

(1) Vansitart « Bones of Contention » London, Hutchinson

خیلی راحت تر و آسانتر بعقب می‌رود تا بجلو (۱) مدت‌ها پیش از سال ۱۹۱۴ من آشکارا می‌دیدم که انسان در نظر دار هملا بعقب برگردد و میلی برای رفتن به پیش ندارد. زیرا جنک بزرگی که در پیش بود نتایجی جز بیک چنین سیر قهرامی نمی‌توانست در برداشته باشد. کشف این تمایل خردچکنی در تاریخ اجتماع انسان برای من بسیار ناگوار بود. من کمتر از هر کسی بحکم امیدها و آمال سرشار جوانی منتظر چنین اتفاقی بودم. ولی زمان نشأت داد که پیش‌بینی‌ها و حدس‌های من مرا فریب نداده‌اند و انسان خیلی راحت‌تر بعقب رفت تا جلو. و این سیر قهرامی نه تنها در زمینه اخلاق و آداب دیده شد بلکه در زبانهای هنگفت و کمرشکن مادی و معنوی که متوجه جهان گردید نیز مشاهده شد.

ولی باید متذکر شد که این قبیل نظریات، که در آنها سرمایه‌داری هلنا بگانه سازمان عاقلانه و منطقی اجتماعی اعلام می‌گردد و حتی ادعا می‌شود که گذشته بهتر از حال و آینده بوده است و خواهد بود طرفداران کمتری دارد. جامعه‌شناسان، مورخان، علمای اقتصاد، حقوق‌دانها و سیاستمداران، بیشتر عقایدی را ترجیح می‌دهند که در واقع با آنچه که گفته شد فرقی ندارد منتهی بشکل نوینی درآمده است. این شکل جدید، انتقاد مخصوصی از سازمان سرمایه‌داری است. این دسته از علما با انتقاد از دولت و دموکراسی بورژوازی برای «اصلاح» و «تجدید» مناسبات بورژوازی سنگ بسینه می‌زنند.



حال ببینیم انتقاد سازمان بورژوازی از طرف دانشمندان جامعه‌شناس معاصر چگونه است. ببینیم در این راه تاچه اندازه پیش می‌روند و چه راه‌ها و اقداماتی را برای برطرف کردن تضادها و محدودیتهائی که خود آنها در اجتماع معاصر پیدا کرده‌اند پیشنهاد می‌نمایند؟

برای نمونه، نظریات «بریت» را در این موضوع که در کتاب «پسیکولوژی اجتماعی زندگی معاصر» جمع‌آوری شده است مطالعه می‌کنیم. در فصل «دانایی برای چیست» و در قسمت «تردید صحیح» نویسنده، می‌گوید که اگر انسان از وضع موجود کاملاً راضی باشد طبیعتاً قدمی هم به پیش نخواهد گذاشت و اقدامی نخواهد کرد و آن موقع سلسله ایجاد یک سازمان منطقی اجتماعی خود بخود منتهی می‌شود. نویسنده، سازمان معاصر را به‌منظور تنظیم آن و از بین بردن بی‌عدالتی‌های نسبتاً شدید و بارز آن انتقاد می‌کند. نویسنده، آن نظم اجتماعی را که درد‌های اجتماع معاصر را برطرف کند ولی در مقابل، مبانی صحیح و اصول آن را نگاهداری نماید، اجتماع با سازمان منطقی می‌نامد. از نظر اصولی، برای رسیدن به این سازمان منطقی فقط اصلاح و بهبودی وضع فعلی اجتماع لازم است. برای مطالعه و تحقیق در زندگی معاصر، نویسنده پیشنهاد می‌کند طریق «تردید صحیح» پیش گرفته شود. او توضیح می‌دهد که شك و تردید نباید زیاده از حد تند و شدید باشد و نباید به مرحله انکار نظم کنونی برسد. شك، يك تفحص ذهنی در مناسبات اجتماعی است که مردم معاصر در آن زندگی می‌کنند. مفهوم «تردید صحیح» هم محدود است و مطالعه انتقادی نظم معاصر را تا یکدم می‌نماید. هرگونه مبالغه و زیاده روی در انتقاد اجتماع بورژوازی، بنظر این نویسنده يك شك

نادرست و غلطی است. شك صحیح، نویسنده و خواننده را در حدود نظم کنونی باقی میگذارد و مبتنی بر اصل، توافق نویسنده و خواننده، با مناسبات موجود اجتماعی است. «بریت» می‌نویسد: «اگر شما گاهی نسبت به سلامتی خود تردید دارید بديك بازديد دقیق طبی ممکن است تغییراتی را در روش زندگی شما ایجاد نماید که بی شك مطلوب خواهند بود. بهمین ترتیب مطالعه دقیق و ایستادگی اجتماع ممکن است لزوم و مطلوب بودن برخی از تغییرات اجتماعی را ایجاد نماید. این کتاب بهیچوجه نمیخواهد ثابت کند که اجتماع بطور کلی غیر منطقی یا غیر طبیعی است.»

مانند ما نیز، شاید «بریت» شخصا آدم باوجدانی است ولی هنگامیکه ملنا در برابر فساد و تضادهای شدید اجتماع معاصر خود، رومیگر دارند و حتی از این اجتماع بعنوان «منطقی» و «طبیعی» بودن دفاع مینمایند، مارا بی‌اختیار به یاد سخنان لین درباره صاحب نظران بورژوازی می‌اندازد. لین می‌گفت: «هر صاحب نظر بورژوازی دلی معامله گر و تجارت پیشه دارد. او بفکر انهدام نیروهای ارتجاعی و قلداری نیست بلکه بخیال تطبیع و سازش با این قلداری است. از راه يك معامله حتی القدر تند و سریع» (مجموعه آثار لین جلد ۸ صفحه ۱۹۲) هنگامیکه جامعه‌شناسان نویسنده گان آثار سیاسی، از انتقاد دموکراسی بورژوازی بطور اعم، به تنقید وضع و حقایق موجود در کشوری میپردازند غالباً از انتقاد سازمان اجتماعی کشور خود اجتناب میکنند. در صورتیکه در نکته گیری نسبت به سازمان کشورهای دیگر، بروائی ندارند. مثلاً، تقریباً هر يك از جامعه‌شناسان انگلیسی، کمتر قادر است دلائل واقعی سیاسی توسعه طلبی دولت متبوع خود را پیدا کند و کمتر میتواند با نظر انتقادی بملل بدبختی‌های اجتماعی، مثلاً، در مستعمرات بریتانیای کبیر نزدیک شود. در حالی که همین جامعه‌شناس بی میل نیست گاهی هم نتایج کاملاً منطقی و انتقاد آمیزی از مناسبات اجتماعی در آمریکا و یافرانسه بگیرد.

عین همین مطلب را ممکن است درباره جامعه‌شناسان و سیاستمداران بورژوازی امریکائی گفت. ندره انتقادات بجائی راجع به کشور خودشان از آنها شنیده میشود. در صورتیکه بی‌علاقه نیستند گاه گاهی حمله با انگلستان بکنند و صاف و پوست کنده، نظریات خود را درباره بریتانیا اظهار نمایند.

حتی این نوع انتقاد محدود نیز برای تشخیص و درک مناسبات اجتماعی در کشورهای خارجی حائز اهمیت است. نمونه این نوع انتقاد را در کتب زیر میتوان یافت «جنتلمن‌ها از صلح صحبت میکنند» از ویلیام زیف (۱)

در این کتاب، نویسنده از سیاست انگلستان در مستعمرات آن و بخصوص هندوستان، انتقاد شدیدی میکند و هم‌چنین کتاب «بسیار سری» از رالف ایسگرسل (۲)

(1) Ziff William B. «The Gentlemen Talk of Peace» The Macmillan Company. N. Y. 1944. 530 P.

(2) Ingersoll R. «Top Secret» Harcourt, Braee and Co - N. Y. 1946

در این کتاب نیز نویسنده، با کمال صراحت با انتقاد سیاست انگلستان و بخصوص سیاست نظامی آن میپردازد. اینست آن چیزی که مثلا اینگرسل راجع به روش جنگی سه کشور بزرگ و پیروزمینویسد: «تا کنیک جنگی امریکا مثلا، بسیار شبیه به فوتبال امریکائی بوده است. ما از قرار معلوم فقط کاری که میکردیم آن بود که سررا بزیرا نداخته، درست بوسط خط مخالف حمله میکردیم یا اینکه با حيله و ابتکار توپ را بچلو روانه میکردیم. آنوقت هم که پیاده نظام موفق میشد شکافی در مواضع حریف بدید آورد تانک های ما بطرز شایسته ای در میدان خود نمائی میکردند اینت بازی ای بود بخاطر تشویق و کف زدن های تماشاچیان و یا برای حساباندن چند خبر و عکس روزنامه در آلبوم ... در طرف دیگر اروپا، روسها بودند. روش بازی ایشان انسان را بیاد بازی شطرنج میانداخت - بازی فکری و بی رحمانه. روسها نقشه های خود را برای چندین ماه تنظیم میکردند. آنها آلمانیها را مجبور میکردند پیوسته نیروهای خود را تغییر مکان بدهند تا اینکه توانند حملات روسها را در جبهه های مختلف این صحنه شطرنج بزرگ که از بالتیک تا دهانه دانوب امتداد داشت دفع نمایند.

آلمانیها هیچگاه نتوانستند مانند روسها از جریان این بازی سر در بیاورند و ظاهراً پس از آنکه ژنرال های آلمانی مطالعات و نقشه های مقدماتی خود را بیکار بستند و نتیجه نگرفتند دیگر هرگز يك نقشه منظم و وسیعی برای شکست روسها در اختیار نداشتند، عملیات سپاهیان بریتانیا در جناح چپ نیروهای ما، همیشه مرا بیاد بازی «گریکت» میاندازد. این يك بازی بی انتها با نمونه هایی از خود نمائیها و استادیهای فردی و ... تنفس هایی برای صرف جای بود.

انگلیسها جنگ را نیز مانند گریکت، بازی میکردند. بالباس های عالی با رعایت نزاکت و آداب؛ و بی اندازه آهسته و بامثبات.»

نظریات الیوت و مریل در باره سیاست پیش از جنگ انگلستان نیز شایان توجه است. در کتاب خود بنام «بی نظمی اجتماعی» این دو نفر مینویسند: «در کوشش دیوانه وار خود بمنظور انحراف هیتلر بسوی خاور و جنگ او با شوروی، انگلستان و فرانسه موافقت کردند که بخاطر آزادی خود چکوسلواکی را قدا نمایند» (۱)

زمانی نیز انتقاد مبانی تمدن بورژوازی بصورت شدید و عمومی در می آید ولی در این موارد، جامعه شناسان معمولاً بحد کثرت بی عدالتیها، اشتباهات در سیاست های داخلی و خارجی دولت های خود و بالاخره بشردن بدبختی ها و فلاکت های اجتماعی خود اکتفا میکنند. ولی هنگامیکه سخن از چاره این تیره بختی ها مطرح بر طرف کردن بی نظمی های اجتماعی پیش میآید - جامعه شناسان بورژواخاموشند.

از مجله «بلشویک»

ترجمه: مهدی بس شریفی

خوزستان

سرزمین طلای سیاه

مهندس منصور شکری

خوزستان از نظر تاریخی و جغرافیائی

ایران پهناور اما تنوع جغرافیائی بیحدی دارد . بر روی تخته سنگی عظیم که حد متوسط، بار تفاع هزار متر از سطح درها ها بلندتر ایستاده است، کوههای پیچ در پیچ ، صحرای سوزان و کویرهای نمک ، مراتع زیبا و جنگل های انبوه و دست نخورده ، ایران است .

دهها قبیله رنگارنگ ، با عادات و طرز زندگی و لباس مختلف ، شهرهای تاریخی و دهات فتودال ، ترکیبی از شرق واقعی و غرب متجدد ، مردمی با زبان های محلی مختلف و زیبا ، همه بر روی این صخره عظیم که ایران نام دارد زیست می کنند .

آفتاب در شمال و جنوب یکسان نمی تابند . از تنوع درختان شمال و جنوب میتوان باختلاف شدید آب و هوای ایران پی برد . در جنوب غربی ایران خوزستان قرار دارد .

شمالی ترین عرض جغرافیائی آن ۳۳ درجه و شمالی ترین ساحل جنوبی آن در ۳۰ درجه میباشد . خوزستان جلگه ایست از رسوبات چهار رودخانه : کرخه ، آبدیز ، کارون ، و جراحی . رود های بیشماری که از کوههای اطراف سرچشمه میگیرند و موجب رسوباتی می شوند که نشیب آنها از شمال به جنوب میباشد . در طول زمان ، این رودها در جلگه خوزستان مجاری عمیقی حفر کرده اند و مناظر شگرفی احداث شده است . جریان بطئی آب ، مسیر رسوبی خود را مرتباً حفرمی کند . نشیب جلگه خوزستان از شمال بجنوب ۱۸۰ متر است . تابستان خوزستان بسیار گرم و زمستان آن مطبوع است .

در تابستان ، درجه حرارت به ۵۳ درجه میرسد . گرما در اثر باد های جنوب شرقی ، در اردیبهشت شروع میگردد . و ایلات بکوهستانهای اطراف روی میآورند . در اثر شدت گرمای تابستان درخت کم یاب است . فقط در مناطقی که توجه میگردد و با آب دستی آبیاری میشود میتوان نخل و درخت دید .

خاك بکر خوزستان از لحاظ کشاورزی بی نظیر است و ملخ غالباً بحاصل صدمه ای نمی‌رساند زیرا قبل از آنکه ملخ برای جویدن بالغ شود محصول بدست آمده است.

سکنه اصلی خوزستان شاید از اقوام سیاه پوست بوده اند که قرن‌ها قبل از سلطه ایلامی‌ها، در آنجا اقامت داشته اند.

بعدها که در اثر قدرت ایلامی‌ها، خوزستان مرکز حکومت شد، رفته رفته با قبایل دیگر آمیخته شدند.

هخامنشیان و ساسانیان نیز در خوزستان فعالیت‌های زیادی برای آبادی کشاورزی و شهرسازی نموده‌اند. در دوره ساسانیان، برای استفاده از آب، در کشاورزی، سدهائی ساخته شد که مهمترین آنها سد اهواز است. زمین حاصل خیز خوزستان با سد بندیهای آن دوران قبایل اطراف را در آنجا گرد آورد.

بدین ترتیب اعراب از صحرای خشک عربستان در مغرب و لرها در شمال و بختیاریها در مشرق متمرکز شدند.

خوزستان تمدنی بسیار عمیق دارد. در حفاریاتی که اخیراً شده است آثار عهد حجر جدید، تمدن باستانی آنجارا نشان میدهد. در دوران سلطه هخامنشیان و ساسانیان خوزستان روحی تازه و تمدنی پر نعمت یافت. از شهرهای خوزستان که امروز تغییرات زیادی در آنجا مشاهده میگردد اهواز - خرمشهر و آبادان میباشد. از نظر دولتی، خوزستان بمناطق شوشتر، دزفول، اهواز، خرمشهر، آبادان، رامهرمز، بنی‌طرف و حویزه تقسیم میگردد. اهواز از نظر تجارتي و جغرافیائی و استراتژیکی بسیار مهم است. اهواز در جنوب بندقیق واقع شده و سابقاً به ناحیه بزرگی اطلاق میشده است که در اطراف سد اهواز قرار داشته است. چنانکه مینویسند در گذشته دارای ۵۰ هزار خانوار بوده و در حدود ۳۰ کیلومتر از شمال بجنوب ممتد بوده است. اما امروز جمعیت آن روز بروز روبکمی است و از آن گروه بی‌شمار جز معدودی باقی نمانده است.

«ناصری» که اینک جزء اهواز است در نزدیکی اهواز واقع شده و دارای ۱۵۰۰۰ جمعیت میباشد.

خرمشهر در ساحل شرقی کارون، در محل اتصال کارون بشط العرب بنا شده است. خرمشهر سابقاً بندر مهمی بوده است - اما در ۱۸۳۷ ترکها آنرا خراب کردند. ولی مجدداً بازاری رونق گرفت. در معاهده «ارز روم» که بحکومت روسیه و انگلستان بسته شد، خرمشهر با آبادان بایران مسترد گردید. از خرمشهر در ۱۵ سال پیش، در سال، نزدیک به ۲۲۰۰۰ تن مال التجاره

صادراتی حمل میگردیده است .

اما آبادان ، این جزیره کوچک امروز از حساسترین و صنعتی ترین مناطق ایران بشمار میآید .

آبادان جزیره ایست واقع در دلتای شط العرب . طول آن ۶۴ کیلومتر و عرض آن از ۳ تا ۲۰ کیلومتر میباشد . سابقاً آبادان بجزیره الخضر معروف بوده است . دلتای شط العرب در قرون گذشته همیشه بسیار آن تعلق داشته است ولی بعد از معاهده ارزروم قسمتهای مهمی از آن بدولت عثمانی (ترکیه) داده شد و بعداً در تجزیه امپراطوری عثمانی بتصرف دولت عراق درآمد .

اهمیت اقتصادی آبادان از ۱۹۰۱ شروع گردید و همدمش آن سیاست جدید دولت انگلستان باشد نمودار شد . در ۱۹۰۹ شرکت نفت داری بنای تصفیه خانه ای را گذاشت که امروز بزرگترین پالشگاههای دنیاست ، و میتواند در سال ۲۰ میلیون تن نفت خام را تصفیه کند . ناگفته نماند که چاههای نفت خوزستان در مسجد سلیمان و هفت گل و آقا جاری و گچ ساران و پازنون میباشد و نفت بوسیله ۲۲۰ کیلومتر لوله از مسجد سلیمان با آبادان نقل میشود .

جمعیت آبادان دائماً رو با افزایش است . در ۱۵ سال پیش در این جزیره بیش از ۱۵۰۰۰ نفر ساکن نبودند ولی امروز جمعیت آن به ۱۱۰۰۰۰ نفر بالغ میگردد که قریب ۵۰۰۰۰ نفر آن کارگر نفت میباشد .

جزیره آبادان بمناطق مختلف مسکونی تقسیم شده است از قبیل شهر آبادان - بهم شبر (کارگران) بوآرده (کارمندان ایرانی) - بریم (کارمندان انگلیسی) - احمدآباد - ظلم آباد و غیره -

خوزستان از نظر اقتصادی

معادن نفت و وسیع خوزستان، اینک در دنیا شهرت بسزائی دارد و از لحاظ محصولات نفتی، در دنیا، در درجه اول قرار دارد . در گزارشی که « سرویلیام فریزر » در ۱۹۴۵ داده است چنین می نویسد :

در سالهای جنگ محصول مواد نفتی از ایران بقرار زیر بوده است :

۱۹۳۹	۸۳۰۹۷۰۷	تن
۱۹۴۰	۸۱۶۷۲۸۶	<
۱۹۴۱	۵۴۲۲۱۰۲	<
۱۹۴۲	۸۲۸۵۰۸۹	<
۱۹۴۳	۸۸۷۸۶۸۹	<
۱۹۴۴	۱۱۵۲۱۵۵۵	<

دراوان جنگ به علت غرق کشتی های متفقین مقدار محصول کم شد و بعداً رو بتزاید رفت و با کمک های آمریکا در ساختمان های جدید، اکنون آبادان می تواند ۲۰ میلیون تن نفت در سال تصفیه کند .

اضافات جدید پالشگاه که (S.P.A.) نام دارد . برحسب گزارش « سرویلیام فریزر » میتواند در سال ۴,۰۰۰,۰۰۰ چهار میلیون تن محصول ایجاد کند .

سهم ایران در پنجساله اخیر جنگ در هر سال بیش از چهار میلیون پوند بوده است .

از نظر استفاده کارگران و کارمندان ایرانی ، شرکت نفت و آبادان ، تا قبل از اعتصاب اخیر کارگران ، زندانی بود روح کش و دامی برای « کار پر بهره و کم مزد ! »

تا قبل از اعتصاب اخیر، مزد کارگران از ۱۲ ریال شروع میگردد و تاروژی ۴۰ ریال می رسید .

در این اعتصاب موفقیت بزرگی نصیب کارگران شد و حداقل مزد بروژی ۳۵ ریال بالا رفت .

برای اینکه مقایسه ای از حقوق ایرانیان و انگلیسیان شده باشد، فقط متذکر می گردیم که بنا به آماری که شرکت ، خود نشان میدهد دست مزد ایرانیان به $\frac{1}{4}$ حقوق کارگران انگلیسی میرسد . یک کارگر انگلیسی با ۵۰۰ تا ۶۰۰ پوند در سال شروع بکار می کند . و علاوه بر این دارای جمیع وسایل ارزان و آسوده می باشد . و بعد از چند سال کار در شرکت نفت با مزایای Provident Fund و غیره که شرکت قائل میگردد میتواند با اندوخته ای در حدود (۱۰۰۰۰) پوند ، بانگلستان باز گردد .

این ثروت بیکران از فقر ما می زاید ؟

بدین ترتیب کارگران ما در اثر فقر و عدم وسائل بهداشت، از فرهنگ و پیشرفت معلومات بدور میروند و آنگاه امپریالیست ها، عقب مانند کسی آنان را زائیده عوامل درونی و پستی نژادی معرفی می نمایند .

از عوامل بزرگ انتقادی در جنوب که در نیم قرن اخیر خرابتر از پیش شده است کشاورزی است . صخره ها، در دل خاک خوزستان از نفت برشمار است و خاک رسوبی آن ثروت کشاورزی بزرگی را در دامن نگه داشته است .

تقریباً در چهار سال پیش از این شرکت کشاورزی خوزستان، « کلنل نوئل » را بسمت مدیر فنی شرکت استخدام نمود .

آقای کلنل نوئل با سرهنگ روح الله خان خادم آزاد مشغول کار شدند . قبل از ایشان هسته اولیه وسایل کشاورزی برای کار وجود داشت . ۱۳۲ تراکتور قابل استفاده - ۱۱ عدد کمباین - و مقداری لوازم ماشینی مجهز در اختیار داشتند . و اینکه که چهار سال می گذرد بعد از اخراج کلنل نوئل ، ۲ یا ۳ عدد تراکتور بیش باقی نمانده است و شرکت ، ۲۰۰ هزار تومان از دولت مطالبه متخارج می نماید . فعالیت های کلنل نوئل نه فقط در تخریب کشاورزی فراوان بود بلکه در نزدیکی گرفتن باعشائر و دلجوئی از آنان نیز فعالیت فراوانی بکارمیرده است . دو هزار سال پیش از این سدهای فراوان ، مزارع پهناور خوزستان را سیراب میکرد و عشایر غرب و ایلات و مردم ده و شهر نشین در کنار این بساط از دحام می کردند .

و اکنون بعد از قرنهاد دوران ماشین، خوزستان ویرانه ایست که فقط آفتاب سوزان وزمین های وسیع گردآلود و تشنه در آن دیده میشود .
 زیرا آبادی خوزستان منافع امپریالیسم را در خطر می اندازد !
 فعالیت های اقتصادی امپریالیسم در جنوب ایران ، بخصوص خوزستان ، در نیم قرن اخیر بدین نحو خلاصه میشود :

۱ - تخریب کشاورزی خوزستان و جلوگیری از رشد و نمو آن .
 ۲ - شکستن قوانین ملی ما - از قبیل مقررات گمرک - سرحد - بست - انتظامات شهری و غیره -

۳ - خفه کردن سیاست و جدا نگهداشتن سیاست از اقتصاد .
 ۴ - جلوگیری از رشد توده های عرب زبان و کارگرایرانی بوسیله فشار اقتصادی محیط .

۵ - عمل نکردن قرارداد های ۱۹۰۱ و ۱۹۳۳ راجع با استخدام کارگران و کارمندان ایرانی . در بند ۲ از ماده شانزدهم قرارداد مورخ خرداد ۱۳۱۲ چنین مینویسد :

« مسلم است که کمپانی صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را باندازه ای که اشخاص ذی صلاحیت و با تاجر به در ایران یافت شود ، از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد .

و این نیز مسلم است که مستخدمین غیر فنی کمپانی منحصراً از اتباع ایران خواهند بود !!

ولی آنچه مسلم است انگلیسیها و هندوها در قسمت های اداری شرکت ، در جنوب به مراتب بیشتر از ایرانیها استخدام شده اند . و فقط معدودی - کارمند ایرانی در پست های جزء و غیر حساس اداری و غیر فنی بکار اشتغال دارند .

و نیز مدارکی در دست است که شرکت از ماده چهارم قرارداد در باره اراضی دولت و ملت تخطی کرده است .

خوزستان از نظر سیاسی

در آن زمان که لرد فیشر و لرد کرزن با اهمیت نفت در در دنیا پی بردند و نقشه خوزستان در روی میز لرد اول دریا داری انگلستان قرار گرفت؛ سیاست استعماری، بخاطر نفت خوزستان در جنوب شروع شد . و برای تعدیل سیاست بین المللی رقبای سرمایه دار ، تزارها ، نیز در شمال ایران ، فعالیت پرداختند . نتیجه عمل این میگردید که ایران بدو منطقه نفوذ تقسیم گردد . اینکار برای سرمایه دارانی که امپراطوریهای وسیع و ثروت و قدرت ارتشی و بحری بزرگی داشتند کار آسانی می نمود . همانطور که بحرین با تپانی یک شیخ حریص و بیگانه پرست در مشقت بیگانان افتاد ، خوزستان نیز بدون زور سر نیزه سرمایه داران میتوانست در زیر چکمه های آنان قرار گیرد .

باید دید منافع انگلستان در خوزستان چه بوده و اکنون چیست . منافع امپراطوری انگلستان را جنوب ایران می توان بدین نحو خلاصه نمود :

۱ - نفت - برای نگهداری یک بحریه نیرومند و ایجاد وضع قویتری در انگلستان و دست یابی ببازارهای دنیا و رقابت با آمریکا در بازارهای نفتی و سیاست اقتصادی .

۲ - نفوذ در مناطق جنوبی ایران بعنوان یک سنگر حیاتی در راه هندوستان . و پیوستن خط زنجیر نقاط استراتژیکی در خاور میانه ؛ مانند - ترعه سوئز - ترعه عدن - خلیج فارس - بنادر جنوب ایران و بالاخره بمبئی - و هندوستان .

سرمایه داری برای ادامه حیات خود در رقابت های بین المللی بایستد سیاست استعمار بین المللی در پیش گیرد . نتیجه مستقیم این سیاست شروع دوران امپریالیسم بانفاج مشخص آنست .

اما تا کنیک سرمایه داران کم و بیش بر حسب موقعیت های ارتشی ، اقتصادی و جغرافیائی تغییر میکنند . انگلستان که کشوری است شدیداً صنعتی ، دارای نیروی دریائی قوی و وسایل تجارتهائی عالی ، همیشه یک روش مخصوص داشته است .

۱ - ایجاد بازارها و یا احداث کارخانه های تولیدی .

۲ - متعزز کردن توده انگلیسی در مناطق نفوذ و ایجاد کلنی انگلیسی .

۳ - ایجاد دو دستگی در بین دولتهای کوچک . بوسیله ذینفع قراردادن

معدودی مزدور .

۴- دردنبالهٔ این جریان ارتش، برای دفاع از منافع امپراطوری و جهان و مال کلنی‌های انگلیسی وارد میدان میشود.

۵- و حکومت معملی دست نشانده برقرار میگردد.

این است خلاصه‌ای از آنچه در جزو تاکتیک‌های امپریالیسم بریتانیایی مشاهده میگردد.

در ایران، از نیم قرن اخیر که بوجود نفت در خوزستان و جنوب پی برده شد، این شیوه عملی گشت.

۱- تقویت ظاهری مشروطه خواهان برای استفاده از نفاق سیاسی و احداث حکومت دست نشانده که مخالف روش انوکراتیک تزارها باشد و در عین حال منویات انگلستان را اجرا کند.

۲- تسلیح عشایر جنوب و در عین حال مخالفت با، نزدیکی و همکاری آنان باهم.

۳- نبرد مسلحانه با وطن پرستان ایرانی (مانند تنگستانی‌ها و غیره).

۴- احداث مدارس انگلیسی در اغلب شهرهای ایران بمنظور تبلیغات و غیره.

۵- بروی کار آوردن سید ضیاء الدین و پیش آوردن معاهدهٔ تنگین ۱۹۱۹.

۶- و بالاخره ایجاد واقعهٔ شرم‌آوردن خوزستان بدست شیخ خزعل.

در سراسر جنگ دوم جهانی نفت خوزستان^۱ حیات صنعتی و نیروی بحری انگلستان را بکار می‌انداخت و فشار کار، چندان شدید شد که هزاران کارگر و کارمند از پای درآمدند. در این مدت، خوزستان تحت اشغال ارتش انگلستان بود و کارگران، سیمای وحشتناک امپریالیسم را از نزدیک میدیدند. ازین پس یک جنبش مترقی سراسر ایران را فرا گرفت. جوانانی که شاهد روش شوم سرمایه داری بودند در زیر پرچم آزادی توده‌ها و ملت‌ها بحرکت آمدند.

جنبش آزادی توده‌ها و جنبش آزادی ملی، بصورت حزب تودهٔ ایران و اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان بوجود آمد.

از روز اول، کارگران بیدار آبادان در این نهضت سهیم بودند و بعد از چهار سال مبارزه و ایجاد تشکیلات خردمندانة مخفی، با قدرت بی نظیری ظاهر شدند.

نزدیک به ۹۰۰۰۰ کارگر و کارمند متشکل آبادان - مسجد سلیمان - آقاجری - کوت عبدالله - اهواز - خرمشهر - گچ ساران - هفت گل و پازنون

درویز پرچم شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران در آمدند . و با اعتصاب ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۵ خود که در آقاچری ۱۴ روز و در آبادان در بعضی قسمتها تا هشت روز ادامه داشت حقوق مسلم خود را درخواست کردند .

نظری بوضع کلی سیاست روز در ایران، بحث را روشن تر میسازد :

۱ - سنگرهای مرتجعین داخلی و خسار جی یکی بهداز دیگری در طی مبارزات خونین تسلیم آزاد بخوانان شد .

۲ - دولتهای ارتجاعی صدر و ساعد بگور خود افتادند .

۳ - پیشوایان سیاستهای فرسوده و پوسیده و تقلیدکنندگان کمندی و قبیح فاشیسم در ایران توقیف شدند . و اکنون مدتها است برینوائی خود در گوشه زندان ندبه می کنند .

۴ - آذربایجان بانبروی ملی خود برای استقلال ایران مدتهاست در پس سر نیزه ها صاف آرائی کرده .

۵ - انبوه کارگران نفت جنوب بیدار و متشکل شدند و اکنون ریشه سیاست استعماری را در آخرین نقاط جنوب تهدید میکنند .

درقبال این ضربه های پی در پی، سر بدوار افتاده و حیران محافظه کاران بچه می اندیشد ؟

آیا باز هم به «تقسیم کن و حکومت کن . . . ؟» آری اینطور که پیداست هنوز «آوازه خوانان دوره گرد» برای در خواب کردن توده های ملل، از نوای کریه شیور کهن خویش استمداد می طلبند .

برای محافظه کاران چندین راه بیش باز نبود :

۱ - ایجاد اختلاف میان سران عشایر پول پرست و کارگران .

۲ - تطمیع کارگران و نزدیکی بآنان برای تبدیل نهضت توده ای ما بدستگاه «تردیو نیویسم» انگلیس .

۳ - کوشش در تجزیه ایران و الحاق خوزستان بمراق عرب یعنی جرات برای ادای بزرگترین و رسواترین گزافهای سیاسی !

۴ - انحلال اتحادیه های کارگران بازور سر نیزه .

این سیاست امروز امپریالیسم در جنوب ایران، بخصوص در خوزستان است . مغز منجمد محافظه کاران که ماهیت جنبش های توده ای را درک نمیکنند مجبور بود که باز هم بتجربه بپردازد .

ولی کارگرانیکه در اعتصاب مافوق بشری خود، در زیر آفتاب سوزان آقاچری، بدون نان و آب و مأوی فریاد می زدند « ما پیراهن خود و زنانمان را خواهیم فروخت و باعتصاب ادامه خواهیم داد ! » چگونه ممکن است یکباردیگر

فریفته دستگامی شوند که قرنهای ما را با جنگها و استعمار خود «نرون» وار در آتش سوخته است ؟

اینک در آبادان ۴۲ هزار کارگر متشکل ایرانی و چندین هزار پیشه‌ور و کارمند غیرنفتی وجود دارد .

در آقاجاری قریب بده هزار کارگر و کارمند متشکل شده‌اند . در مسجد سلیمان وهفت گل و اهواز و گچ ساران و پازتون هزاران کارگر در يك صف برای يك هدف ایستاده اند . تنها در آبادان چهل و پنج کلوب اتحادیه وجود دارد .

شرکت، درقبال برخی تقاضاهای بحق کارگران بناچار تسلیم شد. اما آنها برای نشان دادن عکس‌العملی شدید، خود را مهیا ساخت .

کارگرانی را که استعمار انگلستان بهیچ میگرد و بقول خود «عافهای هرزه باغ خدا» (۱) می‌نامید ؛ امروز گل سرسبد نهضت کارگری دنیا بشمار می‌آیند . بالاخره شرکت نفت جنوب با دیکتاتوری صنعتی و سیاسی، با کنترل عقاید و دیوار اقتصادی که میان کارگران و روشنفکران برپا نموده بود ، با جمیع تاکنیک های ترور شخصیت و تطمیع و دوتیرگی انداختن دربین توده ایرانی جنوب، نتوانست موقعیت سابق خود را در دنیای ملتپ و تشنه برای آزادی حفظ کند .

پادشاهان نفت، چندان در محاسبات تجارتی خود ، در بین ارقام نجومی لیره ها فرورفته اند که فرصتی برای درک صحیح موقعیت های اجتماعی و تمایل توده ها ندارند *

پول زیاد با بلاهت مخصوصی توأم است .

این کودنی خواب آلود چنان عمیق است که فقط هنگامی برطرف میشود که منافع مادی بطور فاحشی درخطر افتاده باشد . و تنها وقتی حیرت، جایگزین این خواب آلودگی میشود که « عاف های هرزه باغ خدا » چون جنگلهای متحرکی از فولاد بسوی، مکبث (Macbeth) در حرکت آید و بانبروی خود کاخ بیدادگساران را به موزه هائیدیل کند .

برای خاتمه دادن بدستگاه سیاسی شرکت نفت در جنوب و ازهم باشیدن نقشه شوم شرکت و بدست آوردن مزایای اجتماعی و بیمه کار و حقوق دیگری که در همه جای جهان کارگری از بدبیمات اولیه است؛ کارگران نعمت جنوب در یکشنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ اعلان اعتصاب دادند .

رهبر (۲۴ تیرماه ۱۳۲۵) نوشت :

« The weeds of garden of ALLAH » (1)

« اعتصاب عمومی در سراسر خوزستان آغاز شد . »

نمایندگان شورای متحده تلگراف کردند :

« یکشنبه ۲۳ تیرماه ، شورای متحده ، در محوطه های مختلف شرکت در آبادان - دارخوین - کوت عبدالله - اهواز - مسجد سلیمان - خرمشهر آقاچاری - بندر معشور - بندر شاهپور و گچ ساران کارگران به کار نمایان اطلاع دادند که ساعت ۶ صبح کار را تعطیل بکنند زیرا کارگران دست از کار خواهند کشید و اعتصاب عمومی خود را شروع خواهند کرد »

فردای آنروز در سرمقاله رهبر خوانده میشد :

« در نتیجه تحریکات دامنه دار شرکت نفت ، بدستاری مصباح

فاطمی ۶ نفر کشته و ۱۷۰ نفر زخمی شده اند - اعتصاب خاتمه یافت

ولی مبارزه ملت ایران بمنظور دفاع از حقوق و شرافت خود در مقابل

بیگانگان ادامه خواهد یافت . »

تیراندازی که بفرمان شرکت نفت و بدست اتحادیه عشاير و فرماندار

نظامی صورت گرفت و کشتاری که بوقوع پیوست ، ماهیت خشن امپریالیسم را

بیشتر روشن کرد . محافظه کاران یکبار دیگر خواستند تجربه کرده باشند !

از همه عجیب تر اینکه درازای دستگیری تحریک کنندگان خارجی و

شیوخ کترانچی ، دولت ، مسئولین اتحادیه ها را توقیف نمود و کلوبها را

در خوزستان بزورسرنیزه تعطیل کرد .

این روش که در لحظات اول برای همه مبهم می نمود رفته رفته روشن شد .

برای اینکه در شناسائی موقعیت سیاسی ، روشنتر باشیم به تشریح فعالیت

قبایل و سران عشاير خوزستان و همکاران صمیمی و وفاداران بنقشه های دیسراپتی

و کلا دستون و چرچیل میپردازیم .

قبایل عرب خوزستان بسیار فراوانند : بنی کعب ، باوی ، آل کثیر ،

اعراب متفح ، چنانه ، گندزلو ، بنی طرف ...

از این میان شیخ عبدالله خزعل برای گل آلود ساختن وضع سیاسی و

ایجاد يك جنگ عصبی ، بتحریک مستقیم اولیای شرکت نفت و مرتجعین داخلی به

اتحادیه اعراب پناهانده شد . و برای الحاق خوزستان به ممالک عربی نوحه سرائی

آغاز کرد . و بنوحه مسخره او ، این سعود از میانه داغی صحرائی حجاز

پاسخ داد .

مرتجعین ، کور کورانه ، بدون آنکه مفهوم نهضت آذربایجان را بفهمند می

پنداشتند خواهند توانست مارا با کاریکار تور تقلیدی آن در خوزستان تهدید کنند .

قیام آذربایجان تنها بخاطر استقلال واقعی ملت ایران و تکمیل دموکراسی

حقیقی بوده و هست . فریاد کوبه شیخ عبدالله را چه نام میتوان نهاد ؟

کسانی هستند که میخواهند با ایجاد شمال و جنوب متمایز، نیروی توده های مردم ایران را از هم پیراکنند و از پشت نقش های ما سنگر های خود را بنا کنند.

این سیاستی که، بعنوان آخرین ورق آتوی سازشکاران و ماکیاولیستها، اخیراً در ایران بازی شده است می گویند که نظریات توازن سیاسی بوین را عملی گردانند.

این سیاست در سراسر جنوب، بعد از خوزستان، در کرمان و فارس و اینک در اصفهان عملی میگردد. و فشار حکومت های صدر و ساعد را از خاطرهما میزداید.

کج روان سیاست، باید بدانند که این بار در مقدمه صغوف دلیران آذربایجان، مشت کارگران و دهقانان در سراسر ایران بلند خواهد شد.

رهبر در شماره ۸۰۶ می نویسد:

« آیا تمدنی هست ؟ » و در شماره ۸۰۸ بخود جواب می دهد: آری، « گویا تمدنی هست »

زمینه سازی و بهانه ماکیاولیست های ما را، بریتانیا تقویت می کند. شیرین تر اینجاست که روباهی در لباس شیربک مک شغال می رود. این کمدی سراسر (بلوف) چند پرده تماشایی دارد.

از طرفی نیروی هندی بصره وارد میگردد، از طرف دیگر نمه همکاری و همدردی دولت انگلستان با کارگران شروع میشود.

صحنه گیرنده، موقعی است که کلنل اندرود و جیکاک در لباس عربی برای خوزستان و برای عشایر عرب سخنرانی وطنپرستانه می کنند!

« رهبر » در شماره ۷۸۷ تحت عنوان « توطئه بزرگی که انگلیسها بر علیه استقلال و تمامیت ایران چیده اند » حجاب ها را برکنار میزند و ماهیت امپریالیسم را در جنوب روشن تر می سازد.

رهبر می نویسد:

« پس از واقعه خونین ۲۳ تیرماه که بدست حداد کنتراچی و چند نفر دیگر از کنتراچی های نمره دار شرکت نفت انجام گرفت آقایان زیر بکشور عراق عزیمت نمودند. علی فیصلی - عبدالعزیز فاضلی - عبدالرزاق کعبی - عباس سلطان - شیخ خدخور - عبود ناصر - حمید مقاس - سید باقر سید مهدی - عبدالکریم فیصلی - حاج عبدالصمد فاضلی ناصر علوان. اینها ابتدا در « سیه » روبروی آبادان اجتماع نموده و مستر

جیکاک و مستروايلد که از جاسوسان مبرز شرکت نفت هستند در آن اجتماع حضور یافتند . و بودجه و مخارج آنهارا تعیین نموده و دستور دادند که تمام مشایخ خوزستان در سبیه حاضر شوند ... روز ۳ مرداد ۱۳۲۵ در سبیه جمع شدند و صبح همان روز شش نفر انگلیسی بالباس هر بی در آنجا برای استقبال شیوخ حاضر شدند مستروايلد برای آنها نطقی بزبان عربی ایراد کرد ... آقایان محترم از این زحماتی که شما داده شد منظور این است که اطلاع دهم که تا بحال دو مؤسسه برای شما تشکیل دادیم (شعبه مؤسسه اتحادیه عشایر در اهواز و خر مشهر) و اشخاصی معین شدند که متصدی آنجا باشند ...»

و عدو را که نامبرده شده اند بعنوان رهبران این اتحادیه ها نام

می برد .

آقای عبدالعزیز فاضلی بعد از مستر جیکاک شروع بصحبت کرد: « ... ای مشایخ عزیز، شما اشخاصی هستید که دولت بریتانیا محافظت منافع شماست و خوزستان مال شماست . و ایران نیاستی حق دخالتی در کار شما داشته باشد - خوزستان باید مستقل شود . نباید یکمده لر ، و بندرعباسی و اصفهانی و غیره بر شما حکومت کنند . شما بایستی مانند عراق و مصر که از جنگ بین الملل اول تا بحال مستقل هستند و استقلال آنها از پرتو دولت بریتانیاست مستقل باشید . و با بریتانیائی ها کمک کنید که بتوانید یک خوزستان مستقل و آزاد تشکیل دهید مصباح قاطعی بامامه کاری می کند »

در جواب فریاد ها و ناله های خیل گرسنگان ورنجبران، شرکت نفت و معرکین داخلی، چیزی جز تجزیه ایران ندارند که پیشنهاد کنند . ولی امپریالیسم انگلستان ۴۰ سال دیر رسیده است . و یا شاید دنیا را در زمینه ۴۰ سال پیش مینگرد .

محافظه کاری فقط در هدف نیست ، بلکه در تاکتیک و تئوری هم تجلی میکند .

امپریالیسم با پای چوبین در کلنی های مشتعل ، در منجلابهائی که خود ساخته، فرورفته است و قدرت خدائی پول و سرمایه اش، در برابر ایمان درخشان کارگران مانند برف در نور خورشید آب میشود .

با این همه برای نگهداری مقام دیرین خود از هیچ نیرنگی دریغ نمی کند . مشایخی که نامبرده شدند ، معدودی کنتراچی شرکت هستند که از ریزه خوان نعمت بیگانگان پوست و دوش و استخوان ساخته اند . ازینان بیش از این هم نمیتوان متوقع بود . امادولت انگلستان که در جستجوی دوستی باملت ایران است با

این روش تجزیه طلبی و تحریک آشوب طلبان، وصول بمنظور خود را مشکل تر و مبارزه ما را شدیدتر خواهد ساخت .

ما اطمینان داریم که ملت انگلیس از این روش نا پسندیده بیزار است و چنانچه حقایق بر آنان روشن شود ، از دولت خود شدیداً انتقاد خواهد کرد . همانطور که از مداخله در امور یونان ، بارها فریاد اعتراض ملت انگلیس بلند شده است .

برای ما ، اختلافات و برتری نژادی وجود ندارد . در نزد ما رنگها و جنسها و اقلیت های مذهبی و نژادی نبایستی موجب محرومیت ها گردد .

جمیع افراد جامعه باید از حقوق مسلم بشری بهره مند گردند و در سازمانی تمام معنی دموکراتیک ، کار کنند و بسازند و درخور کار و استعدادشان از زندگی برخوردار گردند . با این همه روزنامه هائی که بلندگوهای هرزه درای امپریالیسم هستند ما را متهم به پیروی از نظریات « راسیسم » و برتری نژادی فاشیست ما بانه می کنند . حزبی را که اینک دنیای آزاد بخواه ، مشملندار آزادی خاور زمین میشناسد ، با اصول و مبادی ضروری فاشیسم نسبت دادن ، بی انصافی و حتا کی عجیبی است . از این قبیل است روزنامه صورت الاحرار که می نویسد :

« هنگامیکه حزب توده بر باشد و در صحنه سیاست ایران وارد گردیده اعضای آن همان رویه و سیاست بیست ساله (عرب و هجوم) را بلکه سیاست کینه و دشمنی را پیروی کردند ، زیرا آنها آنها را به مات نظری که آلمانها به ملل غیر آریائی مینگریستند نظر میکردند » و بالاخره می نویسد :

« عربها باید در اطراف (آبادان) عزت گزیده و منتظر دخالت دولت های عرب و بریتانیا ، اقلا برای حفظ جانشان باشند .. »

بهین نحو بریتانیای کبیر بدست عمال عرب خود می نویسد و با سر نیزه هندیا تهدید بشیرد می کند .

در دوران بیست ساله دیکتاتوری ، تشها خوزستان و اعراب ایرانی از حقوق دموکراسی محروم نبودند بلکه تمام طبقات زحمتکش ایران محروم بودند و امروز اگر خوزستان از نو حیاتی نوین یابد فقط مرهون مبارزه شرافتمندانه کارگران و حزب توده ایران و اعراب ایرانی وطنپرست است . و اگر هنوز عشایر عرب و ایلات لر با آلات و ابزار زمان حضرت نوح سرو کار دارند و در محیط چندین هزار سال پیش زندگی می کنند ، برای اینست که خوزستان بیش از هر جا در جنگال امپریالیسم فشرده شده است .

بریتانیائی که چند «شیخ» وطن فروش بدان پناهنده شدند، هنوز از شراثین حیاتی عربستان تغذیه می کند.

اما خوزستان و اعراب ایرانی آن، برای اولین بار در تاریخ خود بهماز هزاران سال ندای آزادی بخش کارگران را می شنوند. این ندائی است که عربستان را نیز از خواب غفلت بیدار خواهد کرد.

آیا برای ملت های خاورزمین هنگام اتحاد فرا نرسیده است؟ و هنوز کسانی یافت می شوند که منافع امپریالیست ها را بر منافع ملی خودشان برتر بدانند؟ . . .

چه تأثیر آور است اگر جواب این سؤال مثبت باشد! . . .

تجول و مبارزه طبقاتی

مبارزه طبقاتی فقط شکل مخصوصی از قانون کلی تجول است و بهیچ وجه قابل صلح و آرامش نیست. هر مبارزه ای که میان دو عامل غیر قابل اتحاد، وقوع می یابد بلاشک بشکست یکی از طرفین متضاد یعنی بیک حادثه ناگهانی خاتمه خواهد یافت. ممکن است مقدمات این حادثه خیلی کند فراهم گردد یعنی قدرت یکطرف، رفته رفته، افزایش یابد و از آن دیگری بطور مطلق یا نسبی کاهش بپذیرد. این مهم نیست. مهم این است که بالاخره فنای یکی از طرفین حتمی است.

« کارل گاو تسکی »

ملت

ملت يك مقوله (کانه گوری) تاریخی ساده نیست بلکه مقوله دوره معینی از تاریخ است. یعنی دوره پیدایش و نمو سرمایه داری. جریان انحلال فتودالیسم و تجول سرمایه داری، در عین حال همبستگی افراد بشر بصورت ملت می باشد.

« استالین » مسئله ملت

جرج برنارد شا

بمناسبت اودمین سال تولداو



بشود. نمایشنامه ای را شروع کرد که تمام نکرده مقاله برای يك روز نامه نوشت به ۱۵ شیلینگ. و شعری برای کتاب جایزه يك مدرسه در مقابل ۵ شیلینگ سرود. از سال ۱۸۷۹ به بعد دیگر برنارد شا، در جستجوی شغل آبرومند نبود. «من خودم را داخل نبرد زندگی نکردم. مادرم را در آن انداختم روزانه پنج صفحه چیز نوشتم و بخرج مادر، از خودم بجای يك غلام، مردی درست کردم.» بین سالهای ۱۸۷۹ و ۱۸۸۳ پنج داستان نوشته است. اولین آنها با تناسب کافی «ایم مجوریتی» (عدم بلوغ) نامیده شده و

جرج برنارد شا، درام نویس ایرلندی بسال ۱۸۵۶ در دبلین تولد یافت. پدرش مستخدم دولت، بی چیز و از خانواده متوسط بود. وضع مالی خانواده شا، پس از ازدواج پدرش با مادر او بنام (اوسیندا الیزابت کرلی) دختر یکی از ملاکین ایرلند، بهتر شد. خانم جوان شا، استعداد خوانندگی داشت و در نزد استاد آواز تعلیم میگرفت و باین ترتیب بچه های شاه، با وجود محدودیت مالی پدر از کودکی با موزیک آشنا شده اند.

جرج برنارد، پس از دیدن يك دوره گرامر لاتین، در نزد عمومی خود، بمدوسه (وسلی) فرستاده شد. او در خانه، آشنائی کاملی با کارهای کمپوزیتورهای بزرگ بدست آورده چنانکه قبل از ۱۵ سالگی اقلا یکی از کارهای مهم موزارت - بتیون زمینی و گرنود را خوب میدانست.

برنارد شا، در ۱۵ سالگی شغلی با حقوق سالیانه ۱۸ پوند بدست آورده ولی استفاده ام، از روز اول، روح حساس او را آزار میداد و بزودی در ۱۸۷۶ آنرا رها کرد و بلندن رفت. ایجاد اولین رابطه برنارد شا، با مطبوعات چنین بود. دو نفر از اعضای میسیون روحانی امریکا به دبلین آمده اند. برنارد شا، در کنفرانس آنها حاضر شد و گفتاری را که از انجیل فروخوانده نشنیده سپس نامه ای به روزنامه «پابلیک اپی تیون» فرستاد که در آن نوشته بود: «اگر این نوع چیزها مذهب است من ملحد هستم.» اولین نه سال اقامت او در لندن، در پی چیزی و عدم موفقیت گذشت. در این مدت او سعی کرد موزیک

تمام ناشرین آنرا رد کردند. چهارداستان دیگر نیز مورد قبول واقع نشد.

در ۱۸۸۲ جورج برناردشا، نویسنده ۲۶ ساله چهار کتاب منتشر نشده، در یک میتینگ عمومی شرکت نمود. آنجاهنری جورج، راجع به ملی کردن زمین صحبت کرده، شاه عقیده داشت که بیماریهای اجتماعی بشر با ملی کردن زمین علاج میشود و تمام انواع دیگر سرمایه، میتواند در مالکیت خصوصی باقی بماند. ولی پس از خواندن کاپیتال، سوسیالیست شد و تقاضای ملی کردن تمام انواع سرمایه را نمود. بعدها دوستان شاه، نوولهای او را بچاپ رسانیدند. در این نوولها که در دنبال سیک نویسندگان قرن ۱۸ نوشته شده بود دیده میشد که داستانسرایی وسیله اظهار عقاید و افکار شاه، نیست. او در داستانسرایی زیادتر به مباحثه و مکالمه میرداخت ... شاه، پس از انحرافات فراوان به طرف صحف تا آثر متقابل شد. حالا دیگر داستانهای سابق را بصورت تأثر در میاورد و تمام نظریات و نظریات خود را در آن جامداد. شاه، کم کم سیاست میگردانید. چند سال صرف مطالعه کاپیتال کرد.

در ۱۸۸۴ وارد انجمن سوسیالیستی فاینان گردید. و جزو افراد فعال درآمد. در زندگی سیاسی، محافظه کاران، بر علیه شاه، رای میدادند و لیبرالها باورای نمیدادند. از سال ۱۸۹۴ صعود شاه، به اوج شهرت جهانی تند و سریع بود. دیگر يك نفر در آمانیت شمرده میشد که نمایشنامه هایش را برای همه منتشر میکرد و بهر کدام مقدمه قابل ملاحظه ای روی موضوعات سیاسی و اجتماعی و مذهبی میافزود.

قسمت اعظم کارهای تأثری شاه، پس از چهل سالگی، و سه نمایشنامه معروف او بنام « هارت بریک هوس » و « بک تو

متوزلا » و « سن جان » پس از ۶۰ سالگی نوشته شده. نوشته های سیاسی او بجز کارهایی که برای انجمن فاینان انجام داد عبارت است از (عقیده هادی راجع به جنگ و صلح)، (راهنمای زنت باهوش به سوسیالیزم و کاپیتالیزم) و نمایشنامه های او مختلف و متنوع است. و از نشان دادن نادرستیهای زندگی اجتماعی مانند مالکیت غیر عادلانه و فحشاء، تا بیان افکار و عقاید مذهبی و فلسفی کشیده شده. در نمایشنامه هایش صحنه های مختلف آمریکا، بلغارستان، مصر، انگلیس، فرانسه، آلمان و ایرلند دیده میشود.

شاه، در کارهای اولیه اش بنوعی چیر مطلق باینده است ولی بعدها بنظر میآید که مانند مکتب شکسپیر و بزبان او میگوید: « مادر اینجا هنوز حق قضاوت و اختیار داریم » عقیده عمومی مذهبی شاه را از نمایشنامه هایش میتوان باینصورت خلاصه نمود:

« خدا - یا نیروی زندگی - بک نیروی ناقصی است که سعی میکند کامل شود. اگر او دانی منطق و توانای مطلق بود اجازه نمیداد بد بخنیا و وحشت ها در زندگی مخلوقاتش وجود داشته باشد. تمام زمان، بوسیله خدا باین افعال شده است که ابزاری اختراع کند تا او را به هدف خودش که کمال است برساند. هنگامی که دریافت این ابزار بیفایده و غیر قابل استفاده هست آنهارا درهم خواهد پیچید و دور خواهد ریخت. بهین ترتیب بود که نا بودی و ناپدید شدن مامو تها پیش آمد. خداوند سراسر انجام دریافت که تمام ابزار هایش کم استعداد و بی قابلیت هستند. آنگاه ابزار جدیدی بنام انسان خلق نمود و با این ابزار هنوز مشغول آفرینش است. » شاه، خبر میدهد که « اگر ما ابزار دریافتن هدف خداوند عاجز شویم، ما را نیز درهم می پیچد. باید طوری زندگی کرد که پس از

هربرت جرج ولز

برناردشا، از نود سال عمری که کرده است ۷۰ سال آنرا در امساک از گوشت والکل ودخانیات گذرانیده است ولی شود او عقیده دارد که عمری دراز داشتن وابسته به سبزیخواری وامساک از الکل ودخانیات نیست .

مرک ما، خداوند مدیون ما باشد... شا، در ۱۹۲۶ جایزه نوبل ادبیات را دریافت داشت ولی مبلغ آنرا که هفت هزار پوند میشد به انجمن انگلیس وسوئد داد تا صرف اشاعه ادبیات سوئدی در کشورهای انگلیسی زبان شود .

هربرت جرج ولز (۱۸۶۶ - ۱۹۴۹)

بمناسبت مرگ نویسنده



هربرت جرج ولز مورخ، جامعه شناس، و داستان سرای او توپیک انگلیسی روز ۲۱ سپتامبر ۱۸۶۶ در « برتلی » تولد یافت . ژوزف ولز پدر او، کریکت باز و متعلق بطبقات متوسط بود . طبقاتی که ولز در داستانهایش وضع آنها را پادلسوزی زیاد تشریح میکند . ولز در اثر استعداد و ذوق طبیعی و بکمک دوستانش وارد کالج علمی رویال گردید و در سال ۱۸۸۸ با درجه « ب » س . س . « از او نیورستیه لندن با امتیاز و افتخار فارغ التحصیل گردید . تحصیلات ولز در ادبیات و فیزیک بود . ولز چند سال به تدریس علوم پرداخت ولی در سال ۱۸۹۳ روزنامه نگار شد و در ۱۸۹۵ اولین کتاب خود را بنام « مباحثات برگزیده بایک عمو » منتشر نمود . ولز با انتشار رمان « ماشین زمان » دوران زندگی درخشان و شکفت خود را بعنوان یک داستان سرای زبردست آغاز نمود . او تحقیقات و تتبعات علمی را بصورت داستان واقعه در میآورد و دارای سبک و راه و رسم ویژه خود بود . در داستانهای « ملاقات حیرت انگیز » و « با کتری سرقت شده » و داستانهای علمی دیگر ، نویسنده خود را با این مسئله مواجه قرار میدهد که نه تنها چه ممکن است وجود

داشته باشد ؛ بلکه واقعا چه باید وجود داشته باشد . « زمان و مکان » شامل یک رشته داستانهای کوچک را در ۱۸۹۹ منتشر کرد . ولز در کتاب « امیدها و انتظارات » پیشگوئیهای خود را راجع به جامعه شناسی ساخته انی آینده بیان میکند .

ولی او بتدریج افکار جدید را میبندد و ولز در سال ۱۹۴۰ میلادی چنین پیشگویی میکند که امپریالیزم بریتانیا در طول ده سال دیگر محکوم بقنا و اضمحلال است. «جنک در هوا» رمان دیگر علمی ولز در ۱۹۰۸ منتشر گردیده. بسال ۱۹۱۴ کتاب «دنیای آزاد شده» انتشار یافت. یک کار بزرگ فلسفی ولز در سال ۱۹۱۷ تمام شد و آن «خداوند شاه غیر مرئی» است. بزرگترین کارهای پس از جنک ولز کتاب «کلیات تاریخ» است که بسال ۱۹۲۰ منتشر گردید. ولز در انتخابات سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ که کاندید حزب کارگر برای او نیورسیته لندن بود با عدم موفقیت روبرو گردید.

ولز در سال ۱۹۲۹ کتاب بزرگ و معروف علمی خود بنام «علم زندگی» را با کمک و همکاری «ج. ه. کسلی» و «بسر» خود با تمام رسانید. کتاب معروف دیگر او بنام «کار و ثروت و سعادت بشر» در ۱۹۳۲ نگارش یافته است.

ولز نویسنده درجه اول قرن بیستم است. او افکار و عقاید علمی زمان و روح ترقی و پیشرفت را در قالب داستانهای شیرین و جالب خود ب مردم عرضه میدارد. «دائرة المعارف بریتانیکا» انتقادی که از نوشته‌ها و داستانهای ولز مینماید اینست که «ولز در قضاوت عجله میکند» ولی بهر حال ولز در نسل معاصر نفوذ فوق العاده دارد.

کتاب، انسانیت در حال ساختمان، «۱۹۰۳» شامل بگرفته مقالات دیگری در این زمینه است. در سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ ولز کتابهای «اولین افراد بشر در ماه»، «خانم دریا»، «یک خواب»، «غذای خدایان» و «دوازده حکایت دیگر را نوشت و انتشار داد. اینها همه رمانهای علمی و اجتماعی هستند.

کتاب «یک توپیک امروزی» (۱۹۰۵) ولز شباهت بافکار «جمهوریت» افلاطون دارد. در سال ۱۹۰۵، کتاب «کبیز داستان یک روح ساده» در خصوص وضع زندگی معاصر انتشار یافت و هنوز به قیده عده‌ای زیاد شاهکار این نویسنده شمرده میشود. سال ۱۹۰۶ مصادف با انتشار کتاب «عصر منظومه‌های فلکی» و «درامریکای آینده» بود؛ و از طرفی ولز در این سال عملاً وارد سیاست روز شده. ولز از سال ۱۹۰۳ عضو انجمن سوسیالیستی فابیان بود ولی در سال ۱۹۰۶ با انتقاد از روش فعالیت این انجمن دوران جدیدی را آغاز نمود. کتابهای «بدبختی پوتین‌ها» (۱۹۰۸) و «سوسیالیزم و ازدواج» (۱۹۰۸) باین فعالیت جدید ولز مربوط میگردد. ولز در کتابهای «دنیاهای تازه بجای قدیمی» (۱۹۰۸) و «اولین و آخرین چیزها» بتفسیر و تشریح سوسیالیزم خود میپردازد. ولز یک نویسنده سوسیالیست ضد فاشیست و ضد امپریالیست است. سوسیالیزم او صد درصد با سوسیالیزم علمی قابل تطبیق نیست.

اتم و میامیت اتمی

ابراهیم گلستان

قرن‌ها پیش، بشر می‌پنداشته است که «اتم» وجود دارد. ولی تصورات بشر قرون پیشین نمی‌توانسته است در این زمینه، نظیر معلومات امروزیش باشد. امروز ترقی زندگی اجتماعی و علوم و ابزارکار به بشر امکان بی‌بردن به کنه این راز عظیم و بسیاری از رموز دیگر را داده است. در روزگار گذشته که بساط زندگی محدود و بالنتیجه دایره علوم تنگتر بود، بشر، بیشتر به تصورات و تبعات نظری می‌پرداخت. این تصورات و تبعات هر چه که از لحاظ علمی فقیر و کم ارزش باشند از این جهت قابل توجه اند که زمینه علوم امروز بشمار می‌روند. بنا بر این بهتر است که نقطه آغاز بحث خود را از آن زمان انتخاب نماییم.

در آثار و نوشته های سانسکریت که گویا متعلق به قبل از ۲۵۰۰ سال پیش می‌باشند، مذکور است که یکی از شاگردان بودا بنام «کانادا» (۱) مؤسس فلسفه «نیاکا» (۲) نظریه ای درباره اتم داشت. دیگری از فلاسفه هند قدیم دنیا را مرکب از پنج اتم زمین و هوا (باد) و آب و آتش و اثیر می‌پنداشت و نیز فیلسوف دیگری شعور انسانی را اتم ششم نامیده است.

شاید این نظریه صحیح باشد که تئوری اتم نخست در هند قدیم بوجود آمده و سپس به یونان منتقل گردیده و توسعه یافته است. یک محقق انگلیسی بنام «روی» (۳) و یک عالم آلمانی بنام «مولر» (۴) که در زبان سانسکریت تبصر دارند و هم چنین گروهی از یونان شناسان، پشتیبان این نظریه هستند.

لیکن نکته مسلم آنست که یونانی‌ها نخستین طایفه ای از اقوام گیتی بودند که بخصوص در مسئله اتم، با دقت بیشتری به تفکر پرداختند. فیلسوف یونانی «لئوسوس بوس» (۵) ملطی در این کار پیشقدم بود و شاگرد او دموکریتوس (۶) از مردم تراکیه دنباله کار استاد را گرفت و شهرت بیشتری بچنگ آورد.

در اینجا باید متذکر شد که در فلسفه فیثاغورث که در قرن ششم قبل از میلاد میزیسته است برای اولین بار از انفصال و نابوستگی ماده سخن رقت. لیکن فیثاغورث عقاید خود را برشته تحریر در نیاورد و فقط پیروان مکتب او در قرن چهارم قبل از میلاد گفته‌هایش را که سینه به سینه منتقل شده بود، به کتابت درآوردند. بنیاد مکتب لئوسوس بوس سابق‌الذکر در قرن پنجم قبل از میلاد نهاده شد و بنا بر این باید ویرا نخستین یونانی تحقیق کننده درباره اتم پنداشت.

مطمئن‌ترین منابعی که درباره نظریات اتمی مکتب فیثاغورث در دسترس است کتاب های افلاطون و ارسطو و نوشته‌های دیوژن لائرتیوس (۷) و ستوبائوس (۸)

(1) Kanada (2) Nyaga (3) Roy (4) Muller (5) Leocypus
(6) Democritus (7) Laercius (8) Stobaeus

می باشد . به موجب این منابع ، پیروان مکتب فیثاغورث می پنداشتند که جهان، ماده فاقد حیات، متزاکم، کروی شکل و ساکنی بوده است که اجزاء مشخصه‌ای نداشته .

پس از روز گماری دراز سکوت و بی جنبشی، «خلاء» یعنی هوای بی انتهای خارجی ، داخل آسمان شد . چنانکه گوئی آسمان نفس کشیده باشد . نتیجه این «تنفس جهانی» بکنوع «افتراق و محدودیت اشیاء» شد یعنی ماده هم جنس دستخوش یک جدائی گردید و به «عناصر» مختلف تبدیل یافت . این قطعات نیز بنوبه خود از ذرات بسیار کوچکی تشکیل گردیده بودند که آنها را بنام «موناَد» می خوانند نه موناَد در اصطلاح پیروان فیثاغورث ، همان «اتم» مکتب لئوسی پوس بود .

آناگز اگر اس (۱) فیلسوف دیگر یونانی برای این قطعات، خواص هندسی یعنی شکل و شماره قائل بود. فیلولائوس (۲) هندسه دات و ستاره شناس مشهور یونان نیز برای این قطعات خواص شیمیائی قائل نبود و بهر کدام شکل و شماره ای میداد مثلاً می گفت «عنصر خاک» مکتب و آتش هر می شکل و ابعاد و اوزده سطحی ، که هر سطح آن پنج ضلعی منظم است می باشند .

چندی بعد این نظریه تکمیل شده هوا بصورت عنصری هشت سطحی و آب بشکل گیج کننده یک بیست سطحی منظم که هر سطحی ، یک سه ضلعی می باشد در آمدند. اپیکور (۳) فیلسوف دیگر یونانی عقیده داشت که اتم باشکال گوناگون می باشد مثلاً اتم روح گرد و نرم و اتم های دیگر خشن یا شاخه شاخه ای هستند. او میسگفت که این اتم ها هرگز آفریده نشده اند و هرگز هم نابود نخواهند شد .



قریب دو هزار سال؛ معلومات بشری درباره اتم ، در همین حدود متوقف مانده بود . دکارت (۴) و گاسندی (۵) دانشمندان قرن شانزدهم بعد از میلاد نیز پایه نظریات خود را روی عقاید فلاسفه یونان قدیم ، دموکریت و اپیکور گذاشته بودند . دوره جدید مطالعات درباره اتم از زمان نیوتن (۶) آغاز می شود . او قانون حرکت کلیه اجسام، از اتم گرفته تا کرات سماوی را، وضع کرده . پس از او جون دالتن (۷) (۱۸۴۴ - ۱۷۷۶) انگلیسی که در روز کار خود مردی گمنام و آموزگار ریاضیات بود ، در سال ۱۸۰۸ تئوری علمی اتم را بوجود آورد و برای اتم وزن معین کرد و هیدروژن را سبک تر از همه یافت . دیمتری مندلیف (۸) عالم عالی مقام روسی (۱۹۰۷ - ۱۸۳۴) جدول دوره ای اتمی را که بنام خودش معروف است بدست آورد . اگرچه عناصری که در آن زمان شناخته می شدند کم بودند ، مندلیف در جدول خویش محل همه ۹۲ عنصر را با وزن آنها تعیین نمود . سر جوزف جی . تامسون (۹) انگلیسی وجود الکترون را کشف کرده سر جیمس چادویک (۱۰) انگلیسی که هنوز زنده است و در مطالعات مربوط به بمب اتمی شرکت داشته ، در سال ۱۹۳۲ بوجود نوترون یعنی قسمتی از اتم که از احاطه الکتریکی نه مثبت و نه منفی بلکه خنثی است پی برد .

(1) Anaxagoras (2) Philolaus (3) Epicurus (4) Descartes
(5) Gassendi (9) Newton (7) John Dalton (8) D. Mendeleef
(9) J. J. Thompson (10) J. Chadwick

برای اولین بار در سال ۱۸۶۹ رهامی انرژی از ماده مشاهده شده هانری بکرل (۱) خاصیت رادیو آکتیویت را کشف کرد. اما اولین بار که انسان خواست مصنوعاً در دستگاه اتم دست ببرد، هنگامی بود که عالم بزرگ انگلیسی روترفورد (۲) چند اتم ازت را مبدل به اکسیژن کرده. لیکن این مرد، که برای اولین مرتبه هسته مرکزی اتم را نیز کشف نمود موفق نشد که از این استعجاله، نیروی بدست آورد. در سال ۱۹۳۴ فردریک و، ایرن ژولیو کوری (۳) فرانسوی موفق شدند که آلومی نیوم و مانیزوم را مصنوعاً دارای خاصیت رادیو آکتیویت کنند و همین ایجاد خاصیت رادیو-آکتیویت مصنوعی است که نقش عمده را در مکانیسم بمب اتمی به عهده دارد. یک فیزیک دان ایتالیایی بنام اتریکوفرمی (۴) در همین زمان مشغول بمباران کردن کلیه عناصر بوسیله نوترون بود و همین بمباران بوسیله نوترون ها، به شکافتن اتم منجر گردید. یک عالم آلمانی بنام اتوهاهن (۵) در سال ۱۹۳۸ مشغول تکرار تجربیات فیزیکی یکی از همکاران اطریشی خود بنام لیزه ماینر (۶) بود و از راه بمباران کردن اورانیوم بوسیله نوترون، عنصر تازه ای را که از اورانیوم سبکتر است و بنام باروم نامیده می شود بدست آورده. اما خود او باین مسئله بهیچ وجه بی نبرد و بنداشت که فقط تغییر مختصری در اورانیوم حاصل شده و تنها رساله محققی در این زمینه منتشر کرد. لیزه مایت نر سابق الد کربیک زن یهودی آلمانی بود که از دست گشتاپو فرار نموده و به دانمارک مهاجرت کرده بوده. این زن هنگامی که رساله ها هن را بدست آورد و مطالعه کرد نتیجه گرفت که عنصر جدید یعنی باروم از شکافته شدن اتم اورانیوم بدست آمده است و در واقع این اتم اورانیوم است که بدو حصه مساوی تقسیم شده است. این خانم دانشمند نظریه خود را بایکی از علمای دانمارک بنام «نیلز بوهر» در میان نهاد. بوهر پس از چندی عازم امریکا شد و به متخصصین امریکائی این کشف خانم ماینر را عرضه داشت آنها نیز با تجربیات لابراتواری در یافتند که حدس خانم ماینر صحیح بوده است. باین طریق سنگین تربت عناصر یعنی اورانیوم، شکسته شده و راه آسانی جهت بدست آوردن انرژی عظیم مخفی در ذره بدست آمد. تا آت زمان لازم بود که برای بدست آوردن انرژی حاصل از شکستن یک اتم، انرژی بسیار زیاد تری بکار برده شود اما از این راه یک الکترون ولت برای بدست آوردن ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ الکترون ولت کفایت میکرد.

هنگامیکه یک نوترون وارد اتم اورانیوم می شود چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم انتظام این دستگاه را بهم زده و سبب شکافته شدن آن می گردد. اتم اورانیوم دو نیم می شود که یک نیم آن به باروم و دیگری به کریبتون تبدیل می یابد. این دو عنصر جدید بسیار ناپایدار و بطور مصنوعی رادیو آکتیو میباشند. اشمه «گاما» و «بتا» از آنها خارج می شود و در عین حالیکه تبدیل به انرژی می شوند نوترون های جدیدی از خود بیرون میریزند. اگر سرعت این نوترون ها را بوسیله آب سنگین یا گرافیت یا پارافین کم نمائیم، سبب شکافته شدن اتم های جدید اورانیوم خواهند

(1) H. Becquerel (2) Rutherford (3) F. et J. Joliot Curie
(4) Enrico Fermi (5) Otto Hahn (6) Lise Meitner

شد و مجموعه این شکافته شدن ها و راهائی انرژی ، نیروی بسیار عظیم و بهت آوری ایجاد می نماید .

خلاصه اینکه يك تفییر کمی از لحاظ نوترون ها ، ناگهات تبدیل به يك تفییر کیفی یعنی تبدیل ماده به انرژی می شود .

لازم است گفته شود که در اورانیوم دو نوع اتم وجود دارد . نوع اول که ۹۲ پروتون باضافه ۱۴۶ نوترون دارد بنام (او - ۲۳۸) خوانده می شود . نوع دوم که صاحب ۹۲ پروتون بهلاوه ۱۴۳ نوترون می باشد به (او - ۲۳۵) موسوم گردیده است . اگر نوترونی به نوع اول اضافه کنیم در اتم آن جذب می شود و فقط اضافه کردن نوترون به نوع دوم است که سبب شکسته شدن اتم میگردد . نسبت این دو نوع اتم در اورانیوم مساوی نیست و (او - ۲۳۸) یکصد و چهل برابر (او - ۲۳۵) می باشد . در شکافته شدن يك مقدار کم (او - ۲۳۵) سلسله عکس العمل قوی ایجاد نمی شود و اگر هم بمرآت مقدار قابل ملاحظه (او - ۲۳۵) تهیه شود این خطر وجود دارد که هر لحظه يك نوترون داخل یکی از اتم ها شود .

راه دیگری که برای شکافتن اتم وجود دارد استعمال پلوتونیم بجای (او - ۲۳۵) می باشد . پلوتونیوم از این راه بدست می آید که اورانیوم معمولی (يك او - ۲۳۵ و ۱۴ او - ۲۳۸) را با نوترون بمباران می کنند ، نوترون های حاصله از این شکسته شدن (او - ۲۳۸) جذب می شود و عنصر جدید و ناپایدار پلوتونیوم حاصل میگردد که بزودی به پلوتونیوم تبدیل می یابد .

این بود خلاصه ای از اطلاعات مربوط به اتم و انفجار آن .



روز پنجم ماه اوت سال ۱۹۴۵ ، اولین بمب اتمی بر فراز شهر هیروشیما اثر گیده . فردای آنروز ترومن رئیس جمهور امریکا اعلامیه ای منتشر کرد و در طی آن خلاصه ای از مشخصات بمب را توضیح داد . چندروز بعد بمب اتمی دیگری که بقصر اظهار مقامات امریکائی ، بابب اول تفاوت داشته است ، شهر « ناگازاکی » را هدف خویش قرار داد .

ترکیدن بمب اتمی مصادف بود با پایان جنگ در خاور آسیا و نیز مقارن دورانی بود که حس توسعه طلبی در محافل سرمایه داری امریکا روبه افزایش نهاده و مخصوصاً با مرگ روزوات و روی کار آمدن ترومن و دسته او ، این حس تقویت یافت . انفجار بمب ، برای تقویت سیاست « ترک همکاری » و تعقیب راه و رسمی که با دوستی بین المللی مقابرت دارد نقطه آغاز خوبی بشمار میرفت .

فوری این ادعا و گزافه رواج پیدا کرد که ژاپن در اثر ترکیدن این بمب از پای در آمده مقصود از این تبلیغات این بود که در مرحله اول نقش قطعی و بسیار مؤثر سپاهیان سرخ در نبرد با امپریالیسم ژاپن را تضعیف نمایند و در مرحله دوم هیبت نیروی بمبی را که « در انحصار » بلوک الکلوساکسن بود چند برابر کرده ، تثبیت نمایند و آنرا پشتیبان هر گونه تمایلات آتی خویش قرار دهند .

شکی نیست که ژاپن در آستانه شکست ایستاده بود و ورود شوروی به جنگ ، که

بجواب تصمیمات پوتسدام انجام گرفت و آخرین امید میلیتاریست های ژاپن را به نو میدی تبدیل ساخت، هامل اصلی و کلی تسلیم ژاپن بود. ادعای اینکه بمب، ژاپن را بزبان آورد در همین حالیکه خون هزاران هزار فرزندان توده بشری و میلیونها ساعت کار زحمتکششان و محرومیت های سالیان دراز مردم را ناچیز می انگاشت به دارودسته نظامی ژاپن نیز عذرو بهانه ای برای شکست، می داد. آنها که در اظهار نظرهای نظامی صاحب صلاحیت بودند، فوری به تکذیب این ادعا برخاستند. مثلا ژنرال «شنو» Chenauld امریکائی که

نیروی هوائی چین را ایجاد کرد اظهار داشت که «ورود اتحاد شوروی در جنگ بر علیه ژاپن عامل قطعی نزدیک شدن روز بیروزی ما گردید. کاملا واضح است که بدون بمب اتمی هم ژاپن منمحل می شد. ورود شوروی بچنگ و سرعت پیشروی سپاهیان سرخ که عمل محاصره جزایر ژاپن را با استادی انجام داد، کشور اخیرا بزبان آورد.» محافل ارتجاعی آنگلو ساکسون که با کمال نگرانی شاهد روابط صمیمانه توده های جهان، در زمان جنگ بودند فوری درصدد برآمدند که با راه انداختن سر و صدا در باره بمب اتمی، در احساسات مردم کشورهای خود راه یابند و به نیروی تبلیغات تعصب انگیز و ذکر اینکه با وجود بمب اتمی آنگلو ساکسون ها صاحب قدرت مطلق دردنیامی باشند، توده مردم را از راه همکاری بین المللی منحرف نمایند و برای تامین آمال تجاوزکارانه خود، زمینه مناسبی در داخل کشور خویش ایجاد نمایند.

واضح است که در این زمینه مانند دیگر موقعیت های مثل صلح جهانی و منافی با آرمان ترقیخواهی، روزنامه های «هرست» و «مک کورمیک» در امریکا روزنامه های لرد بیوربروک و «لردرو ترمر» در انگلستان پیشقدم بودند.

نیویورک تایمز، روزنامه ارتجاعی متعلق به «مک کورمیک» علناً نوشت که امریکا صاحب چنان سلاح مقتدری است که سیاست و حتی پیروزی در برابر آن کوچک بشمار میروند.

مسئله اینکه بمب در انحصار آنگلو ساکسون ها بماند، با همان اعلامیه ترومن بمیان آمد. ترومن وجود يك چنین انحصاری را اعلام نمود و تمایل محافل اطراف خود را برای حفظ این انحصار که آشکارا ایجاد کننده سوظن، بالتیجه سوء تفاهم و تقار می باشد، پوشیده نداشت.

لیکن بمجرد ابراز این گونه تمایلات، محافل ترقیخواه و در پیشاپیش آنان، دانشمندان هالبرته ای که عملا در کشف طریق شکافتن اتم شرکت داشته اند، با اعتراض برخاستند و گفتند که این پیشرفت درخشان علوم و تمدن بشری، محصول کار بیکنفر یا یکدسته سرمایه دار نبوده است؛ حتی ملت واحدی نیز در ابتکار صاحب اختیار نمیشاد، بلکه قرنهای متمادی سپری شده و در صد سال اخیر، صدها دانشمند از ملیتهای گوناگون از روسی و اطریشی و ایتالیائی و آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و امریکائی و لهستانی و دانمارکی و یهودی زحمت کشیده و کوشیده اند تا یک چنین نتیجه باشکوه و پرافتخاری را که می تواند در راه توسعه و ترقی تمدن بشری نقشی غیر قابل انکار و بیش بینی، بازی نماید، بوجود آمده است. و یک چنین نتیجه ای را نمیتوان بمنظور تحریکات مخمل تمدن و ترقی و مناقع بشریت، در اختیار يك دسته کوچک طفیلی که کاری جز بازی با اوراق بهادار بورس، ندارد گذاشت. باضافه اگر واقعا سر ساختمان بمب اتمی هم فقط متعلق

بامریکا بوده و ملت دیگری بر آن وقوف نداشته باشد، باید فو اموش نکرد که علم و فعالیت مغز بشری در انحصار کسی نیست و دیر یازود باوجود مسابقه و تجلیلی که جهت کشف این راز آغاز شده است، ملت های دیگر نیز بر این مسئله دست خواهند یافت. سرجمس چادویک، که قبلا نیز از او یاد کرده ایم اظهار داشت که: «تکنیک اساسی بمب اتمی امروزه باندازه ای آشکار و معلوم است که فقط مدت کوتاهی برای پی بردن به رمز بمب اتمی لازم می باشد و بدون کمک امریکا هر ملتی می تواند آنرا کشف کند»

«ایروبنک لنگ مویر» که یکی از بزرگترین دانشمندان امریکا و برنده نوبل می باشد در مقاله اعتراض آمیزی که بر علیه انحصار بمب نوشته متذکر میگردد که: «روسیه منابع عظیم انسانی و مادی در اختیار دارد و اگر وضعیت بین المللی بآنت مرحله از وخامت برسد که آنها خطرنا بودی امنیت را متزلزل بینند من یقین دارم که برنامه عظیمی در این زمینه طرح خواهند کرد. من بچشم خود دیده ام که آنها عادت به کارها و نقشه های بزرگ دارند. نقشه ای که آنها در این مورد ترسیم کنند چنان عظمی خواهد داشت که هیچ کشور دیگری را یارای برابری بآنت تواند بود.»

متاسفانه باتمام مخالفت هایی که از جانب دانشمندان و ترقیخواهان امریکادر این مورد ابراز شد، سیاست انحصار ادامه پیدا کرد. و این خود طبیعی است که طبقه حاکمه جامعه سرمایه داری در هر مورد از نتیجه زحمات فکری ویدی توده ها فقط بنفع خویش استفاده می کند.

لیکن از آنجائی که جنبه تهاجمی و ضد بشری این انحصار و نمایلات هوا-خواهات آن غیر قابل انکار بود، برای پرده پوشی آن اقداماتی بعمل آمده در نخستین جلسه عمومی سازمان ملل متفق، طرفداران این انحصار در ظاهر موافقت کردند که کمیسیون بین المللی مخصوصی برای کنترل این نیرو بوجود آید.

در مجلس سنای کشور امریکانیز کمیونی بمنظور تحقیقات در باره این مسائل انتخاب گردید. رئیس این کمیسیون سناتور مک ماهون، پیشنهاد کرد که سازمانی مرکب از افراد صلاحیت دار که نزد مردم مقبولیت دارند انتخاب گردد و کارهای اتمی امریکا را زیر نظر خویش بگیرد. این پیشنهاد هیاهوی زیادی برپا کرد و بزودی عناصر دست راست سنا، بسرپرستی سناتور جانسن و سناتور «می» درخواست کردند که این سازمان فقط از رؤسای ارتشی انتخاب گردد. واقعا شکفت آوراست که در یک کشور دموکرات زمام حساس ترین و دقیق ترین مسائل حیاتی را در دست عناصری که بهر حال و هر نحو از طرف ملت و ازمیان ملت انتخاب شده اند نگذارند و آنرا به رؤسای نظامی که نماینده مستقیم مردم نیستند بسپارند.

بحث در این مسئله، در امریکا، عرصه تازه ای برای نمایش عوامل دموکرات از یکطرف و دارو دسته ای که با آقای ترومن روی کار آمده بودند بوجود آورد. وزیر داخله وقت، آقای هارولد ایکس که از نزدیکترین همکاران روزوات بود، جدا با پیشنهاد «جانسن - می» مخالفت ورزید و صریحا گفت که اداره و بهره برداری کارهای اتمی را نباید به صاحبان صنایع سپرد تا نیروی تازه و عظیمی در اختیار سرمایه داران امریکائی قرار گیرد. ایکس پیشنهاد «جانسن - می» را تقلیدی از سازمان

میلیتاریستی ژاین دانست که در آت فرماندهان و رؤسای صاحب نفوذ ارتش با صاحبان و مدیران ترست های بزرگ، دست در دست، در جستجوی تسلط بر دنیا هستند. اینک این جمله معروف را اظهار داشت که: «اگر برای نابودی يك شهر، فشار روی يك دگمه کفایت می کند، هیچ عاملی قبول نخواهد کرد که این دگمه در اختیار اجتماع نبوده و در مالکیت خصوصی باشد.»

اما سخنان آقای اینکس مورد پسند زمامداران فعلی امریکا واقع نشد و این مرد که یکی از طرفداران سرسخت «نیو دیل» بود از کار خود مستعفی گردید. اینکس میلیونها دلار خرج سازمانهای مربوط به بمب اتمی می شود و حال آنکه ملت امریکا، که این مخارج بنام و حساب او انجام میگیرد به چه وجه کنترلی در آن ندارد. مطابق اطلاعاتی که در مجله «لیبراسیون» ابراز شده، سه ترست بزرگ امریکائی مالک واقعی بمب اتمی هستند. ترست اول صاحب کلیه معادن اورانیوم است دومی ترست معروف وستینگهاوس و سومی ترست شیمیائی معروف دوپون می باشد. ترست وستینگهاوس عهده دار عمل تصفیه اورانیوم است. بطوری که در قسمت اول مقاله متذکر شدیم برای آنکه عکس العمل های شکافته شدن اتم دوام پیدا کرده و نوترون ها بتوانند در اتم های مجاور داخل شوند؛ لازم است که آن اتم اورانیوم که بنام (او - ۲۳۵) نامیده می شود از بقیه اتم هائی که بنام (او - ۲۳۸) موسوم اند جدا باشد والا نوترون، در اتم نوع اخیر جذب میگردد و عمل شکافته شدن متوقف میماند. ترست وستینگهاوس عهده دار تصفیه و بدست آوردن این نوع (ایزوتوپ) اتم اورانیوم هست. مواد زائدی که در اورانیوم می باشد باید کمتر از ده میلیونیم باشد تا مقصود حاصل گردد. فورمول و دستگاه این کار در دست وستینگهاوس است.

ترست بزرگ «دوپون دو نمور» که در زمینه مواد شیمیائی کار می کند عهده دار ساختمان های انفجار اتم می باشد. با اینکه ازین راه منافع هنگفت میبرد و برخلاف مصالح اجتماعی امریکا و دنیا زمام یک چنین امر حیاتی را بدست گرفته است؛ معذالك وزارت جنگ امریکا با این ترست قرار دادی دارد که بموجب آن هر گونه خسارت وارده باین شرکت بوسیله دولت جبران خواهد شد و بدو قید زمان، ساختمان بمب در انحصار او خواهد ماند و از هر زمان هم که از انرژی اتمی جهت مصارف تجارتي استفاده شود، این شرکت تاسی سال بعد از آن انحصارچی چنین استفاده ای خواهد بود. این قرارداد بایک معامله ساده بازرگانی به ترست عظیم «جنرال الکتریک» منتقل شده است.

جنرال الکتریک یکی از اولین ترست های امپریالیستی است که در اول قرن حاضر بوجود آمده است. این در کتاب «امپریالیسم» خود می نویسد که: «این کمپانی در سال ۱۹۰۷ با ترست بزرگ آلمانی «آ. ا. گ.» قرار دادی منعقد کرد که بموجب آن دنیا میان آنها تقسیم می شد.» بموجب مدارکی که بوسیله وزارت دادگستری امریکا بدست آمده است، در تمام مدت جنگ، این کمپانی با همکاری آلمانی خود، روابط نزدیک داشته است. امروزه يك چنین شرکتی با آن همه سابق می تواند بوسیله انفرادیک پیمان با دو ترست دیگر، کلیه مسائل مربوط به اتم را در دنیا تحت نفوذ خود قرار دهد.

اتم که باید به صرف ترقی و سعادت بشر برسد، بدین وسیله در دست آنها وسیله جدیدی برای بسط نفوذ امپریالیستی واقع میگردد.

هنری والاس وزیر بازرگانی فعلی امریکا، نسبت به این وضع، شدیداً اعتراض کرده و میگوید: «باین ترتیب صلح در دست گروه معدودی از اشخاص با احتمالاً يك دسته نظامی قرار گرفته است که بكمك سلاح وحشتناك اتمی می تواند رؤیای خشن تر و وحشتناكتر از استبداد و امپریالیسم بوجود آورد.»

علاقه ای که محافل مرتجع امریکا به حفظ اسرار بمب اتمی و سپردن آن بدست ژنرال ها و باندهای میلیتاریستی، از خود نشان میدهند؛ بدین سبب است که مانع از استفاده انرژی در زمینه تولید های تجارتي و مصارف اجتماعی شوند. «شعبی که آنها را فرا گرفته است» بدینكار مجبورشان می کند. اگر اتم در صناعت زمان صلح بكار رود و میزان تولید افزون گردد و احتیاج به كارگر که بوسیله مزد خود، بازار خرید را تشکیل می دهد، بقدر عظیمی کمتر شود، مازاد تولیدی، از درو دیوار جهانی که پراست از مردمان فقیر و بیكار، بالا خواهد رفت. آنروز دستگاه سرمایه داری در معرض خطر مرگ حتمی قرار گرفته است.

ضمناً با سپردن این سلاح بدست محافل نظامی و تقویت از افرادی که بر اساس سیاست امریکا قرار گرفته اند، موجبات ایجاد سیاستی را که امروز سیاست اتمی نامیده می شود فراهم آورده اند. سیاست اتمی از توسعه افکار ترقیخواهی که دیگر از خدمتفرها و اندیشه ها تجاوز کرده و بصورت نتایج عملی درآمدہ است وحشت دارد و با کمال قوا میكوشد که در سراسر صحنه های سیاست دنیا فشار وارد آورده و جریان چبری اجتماعی را به میل خویش منحرف کند.

امروز سیاست از تجاع امریکا همان است که آن روزنامه نگار راستگروی امریکائی گفت: وقت را نباید هدر داد. هر روز که سپری شود ضامنین پیروزی آرمان بشریت نیرومند گشته و ریشه های ترقی طلبی تقویت خواهند شد و مبارزه با این عوامل متجدد بوجه روز افزونی دشوارتر میگردد. اینست که آقای برنز، سخنان سیاست اتمی را بدست گرفته و ژنرال «گرووز» بمب اتمی را در جیب خویش مخفی داشته است.

خلاصه اینکه، بزرگترین مظهر ترقی و توسعه علوم بشری وسیله مناسبی شده است برای بلند پروازیها و توطئه های محافل ارتجاعی دنیا.

در این جا نباید فراموش کرد که هنوز مسئله شکافتن اتم در مرحله ابتدائی خود می باشد و چنانکه قبلاً متذکر شدیم میزان انرژی حاصله از طرز امروزی خورد کردن اتم بعد کمال نرسیده است. پس از حمله بر شهرهای هیروشیما و ناگازاکی فرصت مناسبی بدست روزنامه های تاجر افتاد تا با مقاله های مهیج و پر از کرافه خود مقدار درآمد روزانه خود را بالا بیاورند و بدین منظور بر مهابت و هیمنه بمب اتم افزونند. اما هنگامیکه تجریبات علمی جزیره بی کی نی ثابت شد که این بمب حتی قدرت نابود کردن کامل يك دسته ناو جنگی را هم ندارد و يك بمب اتمی که رویه رفته به بهای هشت میلیون پوند ساخته می شود قدرت تخریبی مساوی با يك حمله بزرگ هوایی دارد و باین ترتیب خسارتی که وارد می آورد گنج گزیننده نخواهد بود. در شهر هیروشیما چنانکه از عکس های موجوده، برمی آید قسمت اعظم هماراتی که استحکام داشته اند بجای مانده اند و

خسارت به ساختمانهای بتونی تقریباً ناچیز بوده است. و اگر در نظر گرفته شود که تهیه این نوع بمب آن همه انرژی و پول جهت تولید خود لازم دارد، نمی توان تعداد کثیری از آن تولید کرد.

انفجارهای بی کی نی در دست مطبوعات بیشتر از آن که وسیله افزودن میزان عظمت نیروی تخریبی بمب و استفاده های تبلیغاتی قرار گیرد، مورد سخریه واقع شد. يك ناظر فرانسوی پس از مشاهده انفجار هوایی در بی کی نی اینطور اظهار عقیده کرد: «همین؟!»

يك افسر شوروی که در نزدیکی محل انفجار در میان مدعوین قرار داشت، پس از خاتمه آزمایش گفته بود: «ایکاش برای بهتر دیدن نزدیکتر رفته بودیم!» می گویند بر فسور ژولیو کوری در باره بمب گفته است: «این ها همه کلک است.»

سیاست اتمی پس از آزمایش بی کی نی از آب و رنگ افتاده امروزه غالب کارشناسان و استادانی که در تهیه بمب دست داشته اند از آنجا بیکه شاهد استفاده های نامشروع سیاسی از يك اثر علمی بوده اند بعنوان اعتراض از کار خویش استمفاداده اند. بر فسور «اوین هابشر» یعنی کسیکه آخرین مرحله تحقیقات اتمی را انجام داد و تهیه بمب را بر نظارت علمی خویش گرفت در رأس این دسته علمای قرار دارد.

روزگاری هم که اولین تیر و کمان اختراع شد صاحب آن می پنداشت سر نوشت جهان و خلاق ساکن آن را در دست قدرت خویش دارد. امروز تیر و کمان جز یکنوع بازیچه بی اهمیت اطفال چیز دیگری نیست. عصرمان نیز آخرین دوران زندگی بشریت بشمار نمی رود.

در کاخ لوگزامبورگ

افکار عمومی توده های وسیع صلح دوست و مترقی گیتی که نسبت به برقراری امنیت بین المللی منافع مستقیم دارند؛ امروز بطرف پایتخت کشور تاریخی فرانسه، روبسوی کاخ لوگزامبورگ متوجه است. در این کاخ باشکوه، مرحله بسیار مهمی از برقراری صلح عمومی پس از جنگ جهانی دوم جریان مییابد. در این مقاله نه فرصت آنست و نه لزومی دارد که کلیه جزئیات جزئی کنفرانس صلح پاریس و نطقها و پیشنهادهای هیئت های نمایندگی دول مختلف را مورد تفسیر قرار دهیم. مقصود ما، نشان دادن مکانیسم مبارزات و منافع سیاسی قدرت های امروزی دول گیتی است که در کاخ لوگزامبورگ بصورت های خاص خود متظاهر میگردد.

نگاهی به عقب

کنفرانس پوتسدام که در نیمه دوم ژوئیه ۱۹۴۵ از سران سه دولت بزرگ تشکیل شد؛ تصمیم گرفت که شورای وزیران خارجه کشورهای بزرگ، بمنظور ایجاد وسیله ارتباط دائم بادولتهای متبوع و همکاری در حل مسائل مهم بین المللی پس از جنگ، تشکیل گردد.

اعلامیه پوتسدام درباره وظایف این شوری چنین میگوید: «شورای وزیران خارجه اختیار دارد عهدنامه های صلح با کشورهای ایتالیا، رومانی بلغارستان، هنگری و فنلاند را طرح کند و راه حل و تصفیه مسائل و اختلافات مهم ارضی اروپا را پیشنهاد نماید»

بمنظور اجرای تصمیم کنفرانس برلین، نخستین بار در سپتامبر ۱۹۴۵ شورای وزیران خارجه در لندن تشکیل شد. این انجمن مصادف بود با اولین سروصدهای عجیب بعباتمی و در تعقیب آن کوشش محافل متفدا انگلوساکسون برای بهم زدن همکاری کشورهای بزرگ که در دوره جنگ وجود داشت. غرور بعباتمی و فشار محافل ارتجاعی انگلوساکسون سبب شد که آقایان برنس و بوین، برخلاف تصمیمات انجمن برلین بهانه جوئیهای بیمورد

کردند و مثلاً اصرار داشتند که برخلاف نص صریح اعلام پوتسدام، در مذاکرات و برای تنظیم عهدنامه صلح با دولت‌های مغلوب، حتی دولتی که نه در جنگ و نه در امضای پیمان متار که با آن دولت‌ها اثری از آنها نبود شرکت داشته باشند؛ نمایندگان شوروی با وجود کوششی که برای موفقیت آمیز شدن شورای وزیران خارجه نمودند و مکرر، امضای دوماه پیش اتلی و ترومن را برخ بوین و برنس کشیدند، مجبور شدند، حتی بدون اینکه آخرین پیشنهاد آنها دایر بر تنظیم موادی که بین وزیران خارجه موافقت حاصل شده بود قبول گردد؛ لندن را ترک گویند.

کشورهای آنگلو ساکسون که برای ترسانیدن شوروی و تحمیل نظریه خلاف منطق و قانون خود نسبت بآن دولت، بدین مانور دست زده بودند؛ بسا مشاهده سیاست سرسخت و بولادین مولوتف عدم موفقیت خود را آشکارا دیدند و بنابر این در تصحیح سیاست ناعاقلانه ای که بیشتر بحال خودشان مضر بود سعی بعمل آوردند.

در دسامبر ۱۹۴۵ کنفرانس وزیران خارجه سه دولت اتحاد جماهیر شوروی، بریتانیای کبیر و کشورهای متحد آمریکا که طبق موافقت کنفرانس های کریمه و پوتسدام میبایستی مرتباً برای مشاوره این سه دولت بسا هم تشکیل گردد، منعقد شد.

در این کنفرانس نه تنها موضوع تشریفات تهیه عهدنامه های صلح که در لندن مورد مشاجره بود، بفتح صلح و آزادی و مطابق نظریه دولت شوروی حل شد؛ بلکه يك سلسله موافقت های مهم و بزرگ روی موضوع هایی که پایه های اشکالات سیاسی اروپا و خاور دور را تشکیل میداد بعمل آمد؛ و نظریه «عدم امکان همکاری سه دولت بزرگ» که از طرف مرتجعین بین المللی تقویت میگردد با عدم موفقیت مواجه شد. در این کنفرانس مسکو بود که موضوع تهیه مقدمات برای دعوت کنفرانس صلح کنونی پاریس پیش آمد. اعلامیه انجمن مسکو درباره دعوت کنفرانس صلح چنین میگوید:

«هنگامیکه تهیه تمام طرحهای مربوط بعهد نامه های صلح بیابان رسید؛ شورای وزیران خارجه، کنفرانسی بمنظور رسیدگی و بررسی عهد نامه های صلح با ایتالیا، رومانی، بلغارستان و فنلاند دعوت خواهد کرد.

این کنفرانس مرکب خواهد بود از پنج عضو شورای وزیران خارجه باتفاق تمام اعضای سازمان ملل متفق که با نیروی نظامی اساسی و با فعالیت با کشورهای متخاصم اروپائی جنگیده اند. این کشورها عبارتند از: کشور های متحده آمریکا - اتحاد جماهیر شوروی - انگلستان - چین - فرانسه - استرالیا، بلژیک - جمهوری روسیه سفید - برزیل، کانادا، چکوسلواکی،

حبشه، یونان، هندوستان، هلند، زلاند جدید، نروژ؛ لهستان، افریقای جنوبی - یوگسلاوی - جمهوری اوکرائنی شوروی. «
بنابراین با تصمیمات انجمن مسکو راهی باز شد. شورای وزیران خارجه که در سپتامبر ۱۹۴۵ در لندن به بن بست برخورد بود، دوباره بفعالیت آغاز کرد. از اینجهت در ۲۵ آوریل ۱۹۴۶ شورای وزیران چهار دولت شوروی، آمریکا، فرانسه و انگلستان در پاریس تشکیل شد و تا ۱۵ مه ادامه داشت.

در این دوره بیست روزه، باز بلوک انگلوساکسون که سابقاً در راه اخلال همکاری کشورهای بزرگ و جدا کردن مجدد اتحاد شوروی، باناکامیایی روبرو شده بود، حملات متقابل خود را آغاز کرد. مطبوعات وابسته بمحافل متنفذ آمریکا و انگلیس تهدید کردند که اگر مذاکرات پاریس نتیجه نرسد میبایستی عهدنامه های صلح جداگانه امضا کرد. هنوز چند روز از مذاکرات پاریس نگذشته بود که مخبر «یونایتد پرس» در لندن گزارش داد که «در محافل سیاسی پانتهخت بریتانیا» این موضوع جدأ مطرح است که اگر مذاکرات پاریس بهوقفیت منجر نگردد باید فوراً کنفرانس صلح را دعوت کرد!!

حتی موقعیکه پانزده روز بعد از تشکیل شوروی، واضح شد که درباره ای مسائل مورد بحث، اختلافی موجود است مستقر بر نس وزیر خارجه امریکاهم علناً مشابه همین پیشنهاد را کرد.

واضح است کسانی اینگونه پیشنهادهای مضر بصلح و امنیت را میکردند که میخواستند برخلاف تصمیمات انجمن مسکو، که قبل از تشکیل کنفرانس صلح موافقت نظراعضاء شورای وزیران خارجه را پیش بینی نموده بود - پایه همکاری دولت های بزرگ را، که پایه حقیقی صلح است بهم بزنند؛ و مسائل مهم بین المللی را، قبل از آنکه منافع دولتهای بزرگ و کوچک دیگر در نظر گرفته شود، بوسیله قیام و قعود اکثریت ساده اعضای کنفرانس صلح «حل» کنند و با چنین اقدامات مخاطره آمیزی، پایه های جنگ جهانی سوم را بریزند.

فقط روش محکم و متین نمایندگان شوروی بود که نتوانست این ماجراها بصورت وقوع یابد زیرا این دولت اصرار میکرد که در عین حال که با تشکیل کنفرانس صلح موافقت دارد، معتقد است که باید قبلاً روی موضوعهای اساسی در شورای وزیران خارجه موافقت حاصل شود.

دولت شوروی میگفت که نه تنها دعوت قبلی کنفرانس صلح منتج بنتیجه نخواهد شد، بلکه عملاً هم انجام دادن این امر غیر ممکن خواهد بود. زیرا موقعیکه قبلاً موافقتی صورت نگرفته باشد کنفرانس صلح روی چه چیز بحث کند و در صورت بحث و اتخاذ تصمیم، توصیه های خود را بجهت مقامی بدهد؟ و چگونه دولت

هائی که دارای حق حاکمیت هستند حاضر خواهند شد عهدنامه هائی را که مواد آن مورد موافقتشان نیست امضاء نمایند؟

با اینکه بالاخره این فکر خطرناک مواجه با عدم موفقیت شد، شورای وزیران خارجه در ایندوره مذاکرات خود، بواسطه روش فرمایشی وزرای خارجه آمریکا و انگلیس به نتیجه نرسید. مسائل مورد اختلاف بقرار زیر بود:

۱ - با اینکه مقدار غراماتی که دولت شوروی از ایتالیا میخواست بقدری ناقابل و جزئی بود که حتی جراید و محافل ضد شوروی هم بدان اقرار داشتند؛ و با اینکه این غرامات برخلاف ادعای دروغ دشمنان شوروی - که میخواستند با نادیده گرفتن ضررهای هنگفتی که خودشان با ایتالیا وارد آورده اند، برای این کشور دلسوزی نمایند - تاثیر زیادی در اقتصادیات ایتالیا نداشت؛ نمایندگان آمریکا و انگلیس با آن مخالفت کردند.

در عین حال تقاضاهای این دو دولت از ایتالیا بود که سبب میشد اقتصادیات ایتالیا کاملاً تحت کنترل آنها در آید و سرمایه داران انگلیس و اتا زونی منابع اقتصادی این کشور را زیر مهمیز در آورند.

مخالفت با غرامات شوروی که جزئی بودن آن بر همه آشکار بود، از طرف انگلیس و آمریکا، کاملاً مصنوعی و تعمدی بود. و برای رسیدن به هدف عدم موفقیت شوروی بعمل میآمد.

۲ - اشکال دیگر موضوع مستعمرات سابق ایتالیا بود، که انگلستان آنرا کاملاً از نقطه نظر «راه ارتباط امپراطوری» در نظر میگرفت. این دولت میخواست با وحدت سیرنائیک و طرابلس، یک دولت جدید «لیبی بزرگ» تشکیل دهد و بدان استقلالی ساختگی، شبیه «استقلال» ماوراء اردن اعطا فرماید؛ دولت آمریکا هم با این نظر شوروی مخالفتی نشان نمیداد.

وقتی نماینده شوروی پیشنهاد کرد که مستعمرات ایتالیا تحت قیمومیت ایتالیا در آید، فوراً نماینده انگلیس که نمی توانست آشکارا الحاق تمام لیبی را، که جزء نقشه او بود، تقاضا نماید، درخواست کرد که سیرنائیک تحت قیمومیت انگلیس اداره شود!

۳ - مسئله طرز اداره «ونسی ژولین» و «تریست» نیز اشکال دیگری بود که نمایندگان انگلیس و آمریکا میخواستند آنرا بطریق حل کنند که تقاضای های عادلانه و منطقی یوگسلاوی نادیده گرفته شود. آنها میخواستند تریست را از «ونسی ژولین» جدا کنند و آنرا باز بتصرف ایتالیا که این شهر را بدون حق بعنوان غنیمت جنگ جهانی نخستین بدست آورده بود، بدهند. این راه حل عادلانه نبود و باعث ایجاد یک مرکز دائمی منحصصت و نزاع میشد. از این جهت مورد مخالفت

شدید شوروی قرار گرفت .

۴- بالاخره اشکال دیگر این بود که پیشنهادهای انگلیس و آمریکا دربارهٔ پیمان صلح با کشورهای بالکان، طوری بود که بدانها سیاست اقتصادی معینی را تحمیل مینمود و قبول این پیشنهادها با حق حاکمیت کشورهای بالکان تضاد بارز داشت . حتی نمایندگان انگلیس و آمریکا میخواستند رژیم کشتی رانی دانوب را هم تحمیل کنند . و این موضوع نه تنها بمنافع رومانی ، هنگری و بلغارستان بلکه بمنافع کشورهای متفق چکوسلواکی و یوگسلاوی هم بر میخورد و اتخاذ هر گونه تصمیمی در این مورد، فقط مربوط بکشورهای ذینفع بود .

بنابر این دیده میشود که روش نمایندگان انگلیس و آمریکا که تحت نفوذ محافل متنفذ امپریالیستی کشورهای خود قرار گرفته بودند، بهیچ وجه با مصالح صلح و امنیت وفق نمیداد . وقتی که نمایندگان شوروی با آن روش موافقت نکردند، طبیعاً در این مرحله مذاکرات ، موفقیتی حاصل نشد .

فشار افکار عمومی توده‌های صلح دوست باعث شد که دوباره، شورای وزیران خارجه در تاریخ ۱۵ ژوئن تشکیل گردد .

در این جلسات شورای وزیران که تا ۱۶ ژوئیه ادامه یافت، موافقت های مهمی حاصل شد که ما در زیر بطور مختصر بدان اشاره میکنیم :

دربارهٔ شرایط قرارداد صلح با ایتالیا، مهمترین نکات مورد توافق عبارتند از تعیین مرزهای این کشور با فرانسه و یوگسلاوی، تشکیل منطقهٔ آزاد ترست که شورای امنیت موظف باشد تمامیت ارضی و استقلال آنرا حفظ کند ، - واگذاری ناحیهٔ «زارا» و چند جزیرهٔ دریای آدریاتیک یوگسلاوی و جزایر «دودکانز» یونان، صرف نظر کردن ایتالیا از کلیهٔ حقوق و دعاوی خود در مستعمرات افریقائی، در چین و حبشه ؛ و شناختن استقلال و حاکمیت کشور اخیر، خراب کردن استحکامات ایتالیا در مرزهای فرانسه و یوگسلاوی ؛ محدود شدن نیروی مسلح هوائی و دریائی و زمینی ایتالیا تا یک مقدار معین ؛ پرداختن صد میلیون دلار بعنوان غرامت در ظرف هفت سال بدولت اتحاد جماهیر شوروی .

مهم ترین نکات مورد توافق نظر دربارهٔ قرارداد صلح با چهار کشور دیگر عبارتند از :

پرداخت سیصد میلیون دلار از طرف رومانی ، دوست میلیون دلار از طرف مجارستان ، و سیصد میلیون دلار از طرف فنلاند بعنوان غرامت جنگ با اتحاد جماهیر شوروی - پرداخت صد میلیون دلار از مجارستان بچکوسلواکی و یوگسلاوی - محدود کردن نیروهای زمینی و دریائی و هوائی رومانی ، بلغارستان و فنلاند و نیروهای زمینی و هوائی مجارستان - حل مسئلهٔ مرزهای این کشورها با

کشورهای همسایه - واگذاری «پتسامو» و منطقه «پورکالاژود» بعنوان پایگاه دریائی از طرف فنلاند با اتحاد جماهیر شوروی .

اما بازهم نکاتی در پیمانهای صلح موجود بود که مورد توافق نظر واقع نشد و هیئت نمایندگی اتحاد جماهیر شوروی حاضر نگردید بعضی پیشنهاد های نمایندگان امریکا و انگلستان را که منافی با ابا کمیت و استقلال کشورهای مغلوب بود بپذیرد .

مثلاً انگلستان و آمریکا میخواستند که کشورهای مغلوب به ملل متفق فرصت دهند که در کشور آنها امتیازات هواپیمائی و بازرگانی داخلی کسب نمایند و البته بسدین وسیله میخواستند رژیم اقتصادی این کشورها را تحت کنترل خود در آورند و ولی نماینده شوروی با این امر جدا مخالفت کرد .

انگلیس و آمریکا باز میخواستند در پیمانهای مجارستان ، رومانی و بلغارستان گنجانیده شود که : کشتی های بازرگانی و کالاهای تمام دول حق دارند بطور آزاد، بررود دانوب و رودخانه های منشعب از آن کشتی رانی کنند . ولی دولت شوروی که میدانست گنجانیدن این ماده در پیمان صلح از نظر اقتصادی باعث تسلط امپریالیسم انگلوساکسون بر کشورهای کوچک، و از نظر سیاسی مایه فساد و پروا کاسیون در مرکز اروپا بر علیه کشورهای دموکراتیک و آزاد است با این پیشنهاد جدا مخالفت ورزید و مخصوصاً اظهار داشت که مسئله دانوب فقط مربوط به کشورهای ذینفع است که شامل یوگسلاوی و چکوسلواکی نیز میشود .

موافقت مهم دیگری که شورای وزیران خارجه حاصل کرد موضوع آئین نامه کنفرانس صلح و مخصوصاً موضوع طرز رای گرفتن بود که چهار وزیر خارجه، متفقاً موافقت نمودند که تصمیم های کنفرانس صلح با اکثریت دو ثلث گرفته شود .

وزیران خارجه، هر چهار نفر متحداً و هر يك منفرداً موظف بودند در کنفرانس صلح از تصمیماتی که در شوروی گرفته اند جدا دفاع کنند .

بدین ترتیب بازهم بن بست بر طرف شد و زمینه برای دعوت کنفرانس صلح فراهم گردید. دعو تنامه ها در تاریخ ۹ ژوئیه فرستاده شد و کنفرانس صلح پاریس مرکب از ۲۱ دولت از تاریخ ۲۹ ژوئیه تشکیل گردید .

نگاهی بعملیات شورای وزیران خارجه بمانشان میدهد که طرح عهدنامه های صلح با پنج دولت ، که از سپتامبر ۱۹۴۵ شروع شد ، تا ژوئیه ۱۹۴۶ یعنی قریب ده ماه دوام یافت . مجله شوروی «عصر جدید» درباره علت این تهویق

که باعث تأثر دوستان صلح و تشویق روشن‌کنندگان نائره جنگ جدید بود
چنین مینویسد :

« جریان کار شورای وزیران خارجه نشان میدهد که علت تمام این اشکالات و موانع این بود که بعضی از اعضای شورای وزیران در مذاکرات کوشش میکردند اراده و نظریه خود را بر کشورهای دیگر تحمیل کنند. البته این خط مشی مخصوصاً آنجا که هدفش اتحاد شوروی بود با عدم موفقیت مواجه شد. اما این کوشش های بیهوده باعث شد که مقدار زیادی وقت تلف گردد. »

تضاد های سیاسی در کنفرانس صلح

هنگامیکه کنفرانس صلح با وجود دسیسه های اخلاص گران بین‌المللی و بعد از موافقت های شورای وزیران خارجه در مسائل مهم، تشکیل شد باز دو باره ارتجاع، حمله متقابل خود را آغاز کرد. در موقعیکه جبهه توده های دموکرات و آزادیخواه جهان با کوشش هرچه تمامتر سعی مینمود همکاری بین‌المللی در محیط حسن تفاهم کامل بوجود آید و در راه آن جدأ و از روی صمیمیت تبلیغ میکرد، محافل سیاسی و مطبوعات منتسب بجبهه سیاسی آنگلو ساکسون کوشش میکردند هر قدر بتوانند محیط را تیره کنند. روزنامه های منتسب بیادشاهان نفت و پولاد از همان ابتدای تشکیل کنفرانس، وعده میدادند و میخواستند همه را متقاعد کنند که کنفرانس صلح مواجه با عدم موفقیت خواهد شد.

این تضاد سیاسی، حتی در نطق های اولیه نمایندگان دولت های بیست و یک گانه بوضوح نمودار بود. موقعیکه نماینده دولت دموکرات و صلح طلب لهستان میگفت :

« محکم ترین اساسی که جهت برقراری صلح دائمی میتوان قائل شد هم-کاری و معاضدت چهار دولت بزرگ است و بر همه مسا نمایندگان دول مختلف لازم است که تصمیمات آنان را در این موقع که جهان احتیاج مبرمی باتحاد و هماهنگی عملی دارد تصدیق نمایم. »

در همین هنگام آقای برنس که خودش اخلاقاً موظف بدفاع از تصمیمات شورای وزیران بود چنین می گفت :

« لازم است بغاطر داشت که هیچیک از دولی که معتقد بعا کیمیت ! خود میباشد موظف بقبول و یا تصویب قرارداد های صلح نیستند ! ! » و در جای دیگر : « چنانکه امریکا در تنظیم این قرارداد ها مختار بود آنها را بصورت دیگری تدوین میکرد ! »

بدین ترتیب علناً آقای برنس دول کوچکی را که وابسته بامپریالیسم آنگلو ساکسون هستند تشویق مینمود که بر علیه تصمیمات شورای وزیران خارجه قیام کنند و در نتیجه همین گونه تشویق ها بود که « اسپاک » نماینده بلویک در جلسه سوم اوت کنفرانس صلح، با این لعن زننده از شورای وزیران خارجه سخن میگوید :

« دول بزرگ خودشان جمع میشوند ، بدون مشورت ما قرار داد های صلح را تنظیم مینمایند ، آئین نامه های پیشنهاد میکنند ، سعی دارند ترتیب های را که مانع از اظهار نظر ماست به ما تحمیل نمایند و بالاخره پس از آنکه خوب ما را افسار کردند از ما درخواست دارند پیشنهاد خود را عرضه بداریم ، پس جای تعجب نخواهد بود اگر بعضی از دول اعتراض نمایند. »
آقای اسپاک هیچ باکمی ندارد که این بیانات جسورانه و ضد صلح و امنیت خود را در اثر تشویق مستر برنز بدانند ، آنجا که میگوید :

« آقای برنز وزیر خارجه امریکا اظهاراتی نمود که مهمتر از بیانات سایر نمایندگان در این کنفرانس بود ! مشارالیه از طرف دولت امریکا قبول داد که از پیشنهاد هائیکه با اکثریت آراء تصویب شود بشتی - بانی نماید ! »

چنین است رویه دولت بزرگی که در مورد پشتیبانی از تصمیمات شورای وزیران خارجه ، زیر قول خود میزند . در جای دیگر قول میدهد که از اکثریت ! (یعنی بلوکی که کشورهای آنگلو ساکسون درست کرده اند) پشتیبانی نماید و آنوقت چنین دولتی خود را قهرمان صلح معرفی میکند !

صحبت هائی که آقای برنز و وابستگان سیاسی ایشان در ابتدای کنفرانس صلح ، ضمن سخنرانی های غرای خود بیان کردند ، فقط مانور لفظی نبود بلکه مقدمه ای برای يك سلسله حملات علنی برای بهم زدن تصمیمات شورای وزیران خارجه بشمار میرفت ؛ که اولین نمونه زننده آن تضاد شدید بر سر مسئله رای در کمیسیون آئین نامه ها میباشد . نشان دادن این منظره که بارزترین نمونه بی حیثیتی سیاست امپریالیستی و ضد صلح کشورهای آنگلو ساکسون میباشد ، بخوبی تضاد خط مشی سیاسی دولت شوروی و کشورهای دموکراتیک از یک طرف ، و بلوک آنگلو ساکسون را از طرف دیگر روشن میسازد :

دراثر تحریک و تشویق نمایندگان آنگلو ساکسون در کمیسیون آئین نامه ها ، با تصمیم شورای وزیران خارجه دائر بر اینکه تصمیم های کنفرانس صلح به اکثریت دو ثلث و نه بما اکثریت ساده (بیخی از نصف) باشد مخالفت آغاز گردید .

واضح است تصمیم شورای وزیران خارجه که بیشتر باصرار وزیر خارجه اتحاد جماهیر شوروی اتخاذ گردیده بود بسیار عاقلانه و بشفع صلح و امنیت بود. زیرا بدین وسیله، پایه دموکراسی بین المللی تحکیم میگردد و تصمیم کنفرانس صلح نفوذ و حیثیت پیدا میکند و دول بزرگ، که دارای منافع متضاد بودند مجبور میشوند تا حداقل امکان بیکدیگر نزدیک شوند و بدین ترتیب پایه صلح بین المللی پایدار میماند. همانطور که مولوتف ضمن نطق خود در جلسه عمومی ۸ اوت کنفرانس صلح گفت: « همه کس میفهمد تصمیم هائی که در کنفرانس صلح با توافق آراء گرفته شود برای ما و برای افکار عمومی دنیا بیشتر وزن خواهد داشت. هیئت نمایندگی شوروی که اصرار دارد تصمیمات، اقلا با اکثریت دولت گرفته شود زیاد بعد از آراء علاقه مند نیست. بلکه تصور میکند چنین روشی در اخذ رای، کمک خواهد کرد که تصمیمات کنفرانس با توافق آراء گرفته شود. چنین است معنی سیاسی تصمیم شورای وزیران خارجه. »

اما اکثریت ساده که مستر برنز و مستر بوین از آن پشتیبانی نمودند بسیار غیر منطقی و با دموکراسی بین المللی متضاد است و با تحمیل مقاصد يك بلوک مخصوص، باعث تیرگی روابط دول میشود و صلح را بنحاطره میاندازد. معنی اکثریت ساده این است که یازده دولت بتوانند نظر خود را بر ده دولت دیگر تحمیل کنند. مثلا با این ترتیب ممکن است از طرف کنفرانس، تصمیمی بر علیه نظر مجموعه کشور های نه گانه اتحاد شوروی، او کرانی، روسیه سفید، فرانسه، لهستان، یوگسلاوی، چکوسلواکی، یونان و حبشه که بیشتر از همه کشورهای فداکاری کرده و از غارتگری فاشیسم خسارت دیده اند گرفته شود.

بدون توجه باین نظر، نماینده انگلیس در کمیسیون آئین نامه ها پیشنهاد کرد تصمیم هائی که به اکثریت دولت گرفته میشود و همچنین تصمیم هائی که با اکثریت ساده اتخاذ میگردد منشاء اثر باشد و بعنوان توصیه کنفرانس، بشورای وزیران خارجه فرستاده شود.

با وجود کوششی که نمایندگان شوروی و کشورهای دموکراتیک دیگر بر علیه این پیشنهاد غلط و مفرضانه کردند، نمایندگان انگلوساکسون برخلاف امضای صریح خود اکثریت اعضا را وادار نمودند که از این پیشنهاد پشتیبانی کنند و آنرا به تصویب برسانند. مولوتف در نطق ۸ اوت خود صریحا مسئولیت وزرای خارجه آمریکا و انگلیس را بیان نمود:

«مسئولیت این تصمیم بدوش نمایندگان انگلیس است که آنرا پیشنهاد کردند و بدوش نمایندگان آمریکا است که در کمیسیون آئین نامه با فعالیت در قبولانیدن این پیشنهاد پشتیبانی نمودند. نمایندگان انگلیس و آمریکا با هم متفق شدند که

تصمیم مزبور را بگذرانند. واضح است مقصود آنها این بود، قبول تصمیماتی را که مورد تمایل آنهاست از طرف کنفرانس صلح تامین نمایند.

در جواب بهانه برنس وزیر خارجه آمریکا که طی نطق خود میگفت من تصمیم دونالد را در شورای وزیران خارجه با این شرط قبول کردم که بعداً حق داشته باشم با آن مخالفت کنم، مولوتف جواب دندان شکنی داد:

«آنها به شرط هائیکه گویا هنگام اخذ تصمیم در شورای وزیران کرده اند اشاره میکنند ولی آیا موقعیکه مسئله اخذرای در شورای وزیران با اتفاق آراه حل گردید و پیشنهاد آن به کنفرانس صلح داده شد این قبیل شرط ها معنی دارد؟ این نوع شرط ها فقط درباره مسائل ممکن است مورد استفاده واقع شود که در شورای وزیران خارجه روی آن توافق حاصل نشده و یاد در باره آن، بحث نشده باشد. و گرنه بدین میماند که دست راست بگوید از کار هائیکه دست چپ کرده است خبر ندارم.»

اما موقعیکه پای منافع سیاسی امپریالیسم بیان میآید کجا بنطق گوش میدهند؟ تصمیم کمیسیون برنامه در جلسه عمومی کنفرانس صلح هم در اثر فشار آمریکا وانگلیس بتصویب رسید.

مجله شوروی عصر جدید در باره اهمیت امضا شکنی نمایندگان انگلیس و آمریکا در شماره ۱۵ اوت خود چنین مینویسد:

«نمایندگان آنگلو ساکسون که سه هفته پیش باصل اکثریت دو ثلث رای داده بودند ناگهان جبهه را عوض کردند و برله اصل مخالف آن یعنی اکثریت ساده مبارزه را راه انداختند. خیلی مشکل است نمونه دیگری در تاریخ روابط بین المللی پیدا کنیم که نمایندگان دو دولت بزرگ در حالی که با موافقت نمایندگان دول دیگر تصمیم معینی را پذیرفته باشند فوراً در جلوی چشم همه دنیا پشت خود را برگردانند و آنرا تکذیب نمایند. بعد از این قضیه چه کسی میتواند از منطق یا ثبات دم بزند؟»

باید در نظر داشت که محرک اساسی اصرار کشورهای آنگلو ساکسون این بود که نمایندگان این دولت ها باقیه کشورهای تابع خود در حدود ۱۲ یا ۱۳ نفر میباشند که قادر بودند با اکثریت ساده، تصمیم قطعی بگیرند ولی نمیتوانستند ۱۴ رای را که برای قبول تصمیم، با اکثریت دو ثلث، لازم است بدون در دسر فراهم آورند.

«اوت» وزیر خارجه استرالیا که در تمام موارد رل بلند گوی ناشی منابع امپریالیسم را در کنفرانس صلح بهمه دارد، ضمن نطق خود مطلبی بیان کرد که در جلسه ۶ اوت کمیسیون آئین نامه، بر تیب زیر مورد اتخاذ سند مولوتف واقع شد:

« آقای اوات در اینجا اظهار کرد که باید صراحةً گفت اگر اکثریت دولت قبول شود غیر ممکن است هیچ تصمیمی را که اتحاد شوروی با آن موافقت نداشته باشد تصویب کرد. اجازه بدهید از صراحت آقای اوات تشکر کنم. درست است که اظهارات آقای اوات بنظر من بی اساس میآید ولی اگر کسی بخواهد تصمیم هائی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بتصویب برساند و در جستجوی ساده کردن راه این کار باشد، طبعاً ما نمیتوانیم در این موضوع به او کمک کنیم.»
اینها بودند علل حقیقی و مقاصد اصلی مانسور مفتضح نمایندگان آنگلساکسون در مسئله رای!



این مبارزه دو طرز تفکر و منافع مختلف، که یکی از صلح و امنیت بین المللی پشتیبانی میکند و دیگری در آن اخلال مینماید، در جمیع مظاهر فعالیتهای کنفرانس صلح نمایان است. و ما برای آنکه ماهیت تضادهای سیاسی موجود روشن شود چند منظره از این مبارزات را از نظر میگذرانیم. تشریح این جریانات ضمناً خلاصه ای از کارهای کنفرانس را نشان میدهد.

۱- موضوع اظهار نظر نمایندگان کشورهای مغلوب

در جلسه ۹ اوت، پس از انجام دادن کارهای مقدماتی و ختم مسئله رای، کنفرانس تصمیم گرفت از نمایندگان دولت های مغلوب پنجگانه دعوت کند در انجمن حضور یافته نظریات خود را درباره قرار دادها تیکه با آنها منعقد میشود اعلام دارند. در جلسه ۱۰ اوت، دو گاسپری نخست وزیر ایتالیا در کنفرانس صلح حاضر شد و با اطمینان به تشویقی که نمایندگان آنگلساکسون از او میکردند، طوری در کنفرانس صحبت کرد که گوئی نماینده یک دولت فاتح جسور است!

وی بشدت از تصمیمات شورای وزیران خارجه، در زمینه تریست، مسئله غرامات و مسئله مستعمرات انتقاد کرد و تقاضا نمود همه اینها بلا اجرا بماند. بیانات او نسبت به یوگسلاوی دموکرات، بسیار بی ادبانه و متجاوزانه بود.

کار دل نماینده یوگسلاوی و مولوتف نماینده شوروی در نطق های خود بی بایگی سخن پراکنی نماینده ایتالیا، و خطر جسارت دولتی را که هنوز نتوانسته است خود را از قید و بند فاشیسم آزاد کند، و بفکر مردم حقیقی ایتالیا باشد آشکار ساختند و ضمناً از نفوذ های خارجی در این کشور، سخت انتقاد نمودند. مولوتف گفت:

« ما از پذیرفتن این موضوع، که کوشش دولت ایتالیا برای تسخیر اراضی دیگران، با منافع حقیقی ایتالیا مطابق می باشد، معذوریم. . . . امروز

مردم يك ميليون ونيم، تا دو ميليون كارگر ايتاليائي هميشه بيكارند. مخارج سنگيني كه ايتاليا بايد بملت اشغال خاك خود تحميل كند، بمقدار عظيمي سرزده است و در صورتيكه اين اشغال ادامه يابد، نتايج وخيمي خواهد داشت. ملت ايتاليا بالاخره حقايق را ميفهمد و زمامداران ايتاليا كه احتياجات حياتي ملت را فراموش کرده و براي مردم حتى قطمه‌ای نان هم تهيه نمی‌نمایند، ولي در سياست خارجي، نقشه‌هائی برای تسخير خاك ديگران میکشند، آخر شناخته میشوند . »

اما نمايندگان کشورهای روماني ، بلغار ، روماني و مجارستان كه براه دموكراسي افتاده‌اند برخلاف نماينده ايتاليا كه مورد لطف و نوازش و زراي آنگلو ساكسون واقع شد ، مورد خشم و غضب آنها قرار گرفتند . نماينده بلغارستان كه ادعاهاي بي‌پايه يونان را رد كرد از طرف «تسالداريس» مورد حمله شديده قرار گرفت .

۴ - موضوع دعوت کشورهای شش گانه بکنفرانس صلح

بنج دولت ايران ، مصر ، آلباني ، مكزيك و كوبا درخواست شركت در مذاكرات كنفرانس صلح کرده بودند و درخواست همگي آنها قبول شد . جالب توجه است بجز ايران كه تقاضايش باتفاق آراء قبول شد، در موارد ديگر اختلافاتي بظهور رسيد كه بازمظهر دوتيب سياست مخالفت بشمار ميرود. ما براي نمونه موضوع دعوت اتریش را كه موجب بحث‌های پر شور در كنفرانس صلح شد ذکر ميكنيم .

در جلسه ۱۸ اوت اولين دفعه «ماك نيل» نماينده انگليس از موضوع دعوت اتریش پشتیبانی نمود و روی آن اصرار ورزید . ويشينسكي بنام‌هيت نمايندگي شوروی بدو چنین جواب داد :

« من با دعوت اتریش بکنفرانس مخالفم . اولاً بدین دلیل كه اتریش تا ناآخر، دوش بدوش آلمان جنگيد و ارتش سرخ، وین را فقط سه هفته قبل از برلین تصرف كرد. ثانياً شورای وزیران خارجه ادعاهاي اتریش را شنیده و در ۲۴ ژوئن باتفاق آراء آنرا رد کرده‌است. بنابراین از لحاظ قضائي ، سياسي و اخلاقي هيچ دليل عمقولي برای دعوت اتریش پيدانميشود . »

با وجود استدلال ويشينسكي ، دعوت اتریش با كثریت ۱۵ رای در برابر ۶ رای تصویب شد . در اینجا هم انگلستان وهم آمریکا وحتی فرانسه (كه موقع طرح مسئله رای، وفاداری خود را بتصميمات شورای وزیران نشان داده بود) از اصول تصميمات شورای وزیران تجاوز نمودند . روزنامه اومانیه از رگان حزب

کمونیست فرانسه در این باره چنین مینویسد :

« باز هم ما بیک تجدید نظر دیگر در تصمیمات وزیران چهار گانه بر خورد کردیم . بنظر میرسد مقصود نهائی نمایندگان انگلیس و آمریکا این است که بنائى را که در شورای وزیران باتفاق ساخته شده است ویران نمایند ؛ چیزیکه مایه ناسف میباشد این است که نمایندگان فرانسه از این طرفداران تجدید نظر « باثبات منظومى یغوی میکنند » .

اما همین آقایان که از دعوت اتریش تا بدین پایه دفاع کردند، هنگام طرح تقاضای آلبانی، نماینده یونان را واداشتند که بر علیه تقاضای این کشور مبارز و دموکرات که از ابتدا دوش بدوش متفقین بر علیه فاشیسم جنگیده بود اعتراض نماید .

در همین موقع از طرف هیئت نمایندگان یوگسلاوی طی نامه ای که بر رئیس کنفرانس صلح نوشته شده بود، يك نقشه خطرناك و ماجراجویانه مرتجعین یونان فاش شد . نمایندگان یونان علناً یوگسلاوی را بتقسیم آلبانی دعوت نموده بودند . با اینکه افشای این نظر بلید را همه اعضا کنفرانس صلح ظاهرأ باتنفر تلقی نمودند ولی واضح است این جسارت را، تشویق نمایندگان بلوک آنگلو ساکسون، یونان داده بود . این موضوع با پشتی بانی روشنی که این بلوک نسبت بتقاضای متجاوزانه یونان در جلسه عمومی ۳۰ اوت کنفرانس صلح بعمل آورد ثابت میشود .

۳ - يك نقض قول دیگر

در جلسه ۳۰ اوت، مباحثه بر هیجانی بمیان آمد . نماینده یونان از کنفرانس صلح درخواست کرد تصویب کنند که ادعاهای ارضی او، در لیست آینده کار شورای وزیران خارجه گذاشته شود . این ادعا، گذشته از بی پابودن مفهوم آن، از نظر رسمی و تشریفاتی هم مهمل و غیر قابل توجه بود . زیرا مطابق تصمیمات کنفرانس وزیران خارجه سه دولت درمسکو، وظیفه کنفرانس صلح فقط بررسی قرار داد های صلح، با کشورهای پنجگانه مغلوب میباشد . بنابراین رسیدگی بادعای دولتی بريك کشور متفق مثل آلبانی، از حدود اختیارات و صلاحیت کنفرانس صلح خارج بود . معیناً تسالداریس اصرار داشت که تقاضای غیر مشروع او مورد توجه واقع شود و حقیقه هم در اثر پشتیبانی نمایندگان آنگلو ساکسون برخلاف اعلامیه ای که راجع بوظایف کنفرانس صلح درمسکو صادر کرده بودند، ادعای غیرقانونی او برای گذاشتن در لیست کار شورای وزیران بتصویب رسید .
مولوتف نماینده اتحاد شوروی درباره این مانور مرتجعانه و متجاوزانه یونان چنین گفت :

« کنفرانس نباید بیکدولت ناراحت و متجاوز، که نمیداند کنفرانس صلح برای چیست، و میخواهد از این صحنه، برای منحرف ساختن ملت خود و ملل دیگر، از وضع داخلی خراب خودش استفاده کند، میدان بدهد. این موضوع تصادف نیست که هیئت نمایندگان یونان ادعای خود را از آلبانی، درست در موقع آراء عمومی اول سپتامبر که زمین را بطور نامشروع برای آوردن مجدد پادشاه چیده‌اند عنوان میکند ... چنانکه همه می دانند دولت کنونی یونان بارتش بیگانه تکیه دارد - البته سرنیزه های شارژی ممکن است نقش خود را ایفا کنند، ولی آقایان؛ چنین کمکی استوار نیست زیرا مورد نفرت و نارضایتی مردم است! »

۴. استفاده از کشورهای فرمانبردار

بلوک آنگلو ساکسون سعی وافری دارد که نمایندگان دول مستعمره خود را وادار نماید در کنفرانس صلح داد و فریاد راه انداخته و بر علیه صلح و آزادی تبلیغ نمایند. اوات وزیر خارجه استرالیا، نمونه اینگونه نمایندگان ناشی، وقیح و بی اطلاع است. این شخص چندین مرتبه از طرف نمایندگان شوروی جواب های سخت و دندان شکن شنید و عقبرفت. اما آنطور که روزنامه دیلی ورکر چاپ لندن از قول مخبر خود در کنفرانس پاریس نوشته است شیرین ترین تودهنی ها، جوابی بود که مازاریک وزیر خارجه چکوسلواکی باو داد.

روز ۱۳ اوت، آقای اوات، مازاریک را متهم کرده بود که « شما از اصول دموکراتیک پدر خودتان منحرف شده اید! البته از این حرف مقصود اوات این بود که چرا مازاریک، خود را با ایدآلی که مستر برنس و مستر اوات در آن شریکند متوافق نمیکنند.

مازاریک با کمال آرامی، بدو گفته بود: « شما با آن شکم مانند کانگاریوی خود از مسائل اروپا چه میفهمید؟ البته متوجه هستید که من اگر یکروز بخوام حقیقه از کارهای جدی تعطیل داشته باشم، دوست می دارم که وزیر خارجه استرالیا باشم. »

آقای اوات که در کنفرانس سائفرانسیسکو با سابقه ۲۰۰ نطق و شرکت در ۲۰ کمیسیون لقب « قهرمان مدافع! ملل کوچک » را پیدا کرد در کنفرانس صلح با اظهار نظرهای ناشیانه و عالم نمایانه خود باعث تیرگی محیط انجمن و بطور جریان کار کنفرانس گردید. روزنامه دیلی ورکر راجع به زحمت و سردرد عصبانی کننده ای که اینگونه نمایندگان درست کرده بودند چنین مینویسد:

« از طرف بسیاری از هیئت های نمایندگان کشورهای اروپا همیقا حس

میشود که کوشش نمایندگان بعضی از دولت‌ها، با وجود بی‌اطلاعی مطلق از اوضاع اروپا، برای دخالت قطعی در امور این قطعه، بسیار گستاخانه و خطرناک است. ولی همه کس میدانند که در واقع، صرفاً مسئله «جبل» در کار نیست. روش عملی آنها ظاهر می‌سازد که این نمایندگان به تبعیت از بلوک آنگلو ساکسون، آمادگی خود را برای «نجات» بقایای فاشیسم در آلمان و ایتالیا که «سنگری بر علیه دنیای جدید» است بزبان حال میگویند.

در جلسه ۳۰ اوت کمیسیون مسائل اقتصادی ایتالیا، موقیقه موضوع غرامات مطرح بود، ویلگرس نماینده کانادا، در حالی که خود را متظاهر به طرفداری از دولت شوروی نشان میداد، برخلاف تصمیم شورای وزیران خارجه که کشور های «ارباب» آنرا امضا کرده بودند، درخواست نمود صد میلیون دلار غرامات شوروی مسکوت بماند. این پیشنهاد گرچه در کمیسیون رد شد ولی نشان داد که در کوچکترین موارد هم بلوک آنگلو ساکسون راضی نیست بدون راه انداختن سروصدا، قدمی در جهت منافع حیاتی شوروی بردارد. آقای ویشینسکی راجع به اظهار دوستی نماینده کانادا چنین گفت:

«من امیدام آریا باید از اینگونه «بشتی بانی» ها و «رفاقت» ها شکر نه‌ایم و با صراحت بگویم: خدا ما را از شر این دوستان حفظ کند. خودمان تکلیف خود را با دشمنانمان روشن میکنیم.»

۵ - جنجال‌های مصنوعی برای اخلال در جریان کنفرانس

از کوشش‌هایی که مخصوصاً برای اخلال در جریان کنفرانس مورد استفاده دول آمریکا و انگلیس قرار گرفت تمام حجت ۴۸ ساعته آمریکا به دولت یوگسلاوی، و در آن واحد یادداشت شدیداللیحن انگلستان برای دولت لهستان بود.

از تاریخ ۱۶ ژوئیه تا ۸ اوت، ۱۷۲ هواپیماهای آمریکائی، بدون اجازه برفراز یوگسلاوی به پرواز دست زده بودند. ولی دولت آمریکا از فرود آوردن يك هواپیما استفاده کرد و در دنیا جار و جنجال عجیبی برپا کرد و بشعور زنده و توهین آمیزی، اول تیماتوم ۴۸ ساعته، برای دولت یوگسلاوی فرستاد. دولت انگلیس نیز دخالت بیجا، در امور داخلی لهستان را همان موقع بوسیله یادداشتی که راجع به انتخابات آن کشور به دولت لهستان داد، شروع کرد و یاد آور شد که متن قانون انتخابات آن کشور باید بنظر سفیر کبیر انگلیس در ورشو برسد تا دولت انگلیس بتواند نظر موافق یا مخالف خود را نسبت بدان اشعار دارد !!

خبرنگار یونایتد پرس در پاریس اظهار داشت:

«هر گاه ضرورتاً بیجا می‌کرد که دولت آمریکا در این مناقشه با یوگسلاوی

پیروز گردد مستر برنز، به هدم موفقیت انجمن صلح و قمی نمی نهاد. ولی
اتمام حجت امریکا هنگامی رسید که دولت یوگسلاوی سر نشینان هواپیما
را آزاد کرده بود. بر اثر حسن تدبیر دولت کوچک یوگسلاوی، این
پیش آمد صورت و خاتم انگیزی بخود نگرفت ولی اثر فشار يك دولت
نیرومند بريك دولت ضعیف همچنان باقی است.»

این خبر نگار امریکائی اضافه کرده است که :

«پیش آمدند کور با انجمن صلح پاریس ارتباط نزدیک دارد و برای آن
صورت گرفت که هنگام بررسی مسائل مورد علاقه یوگسلاوی، به درخواست
های آن دولت کمتر توجه شود.»

اتمام حجت امریکا و یادداشت انگلیس نشان داد که وقتی آقایان منافذشان
ایجاب کند، چگونه میتوانند بیپناهانه يك قضیه بسیار کوچک، بزرگترین سروصداها
را برای بهم زدن محیط اعتماد بین المللی و ایجاد زمینه برای جنگ مهیاسازند.

۶ - در کمیسیون های فرعی چه میگذرد؟

از ۲۰ اوت که کارهای مقدماتی و نطق ها پایان رسیده بود کنفرانس
صلح کمیسیون نهائی را تعیین نمود که به بررسی طرح قرار داد های موجود با
کشورهای پنج گانه پردازد.

برای هر کشوری کمیسیون نظامی، کمیسیون سیاسی و ارضی و کمیسیون
اقتصادی از هم جدا میباشند. در این کمیسیون ها مذاکرات و مباحثات طولانی
و خسته کننده ای جریان دارد که گاهی نیز جالب توجه میباشد. تصمیمات این کمیسیون
ها میبایستی به اطلاع کنفرانس صلح برسد و از تصویب بگذرد. عده ای از این
کمیسیون ها تقریباً کار خود را تمام کرده اند و البته پر شور ترین مباحثات در
کمیسیون های مربوط به قرار داد صلح با ایتالیا بعمل میآید. اخیراً نماینده انگلیس
پیشنهاد کرده بود که روزنامه نگاران در جلسات این کمیسیون ها حضور نیابند.
این نظر که مورد مخالفت نماینده شوروی واقع شد بخوبی نشان داد که این
آقایان تاچه اندازه از انتشار نطق ها و نظریات غیر منطقی خود هراسناک هستند
و ترجیح میدهند در يك محیط بی سروصدا، نظریات خود را به دول دیگر تحویل نمایند.
سماجت بعضی نمایندگان دول در این کمیسیون ها، بعدی است که بعضی اوقات
کندی جریان کارهای آن عصبانی کننده میشود.

نمایندگان انگلیس و امریکا هیچ اباندارند که از مرز تعمانه ترین نظریات
پشتی بانی کنند. ورژیم مستعمراتی خود را در همه جای دنیا برقرار سازند. در جلسه
۱۶ سپتامبر، کمیسیون ارضی و سیاسی ایتالیا، هنگامیکه نماینده انگلیس از پیشنهاد
خود دایر بردادن اختیارات تریست فقط بدست يك فرماندار دفاع میکرد و
نماینده امریکا نظر او را تأیید مینمود، مولوتف در نطق مفصل خود دراجع به

این طرز حکومت چنین اظهار داشت :

« این سیستم، فقط در مستمرات انگلیس برقرار است که فرمانداری دارای امتیازات بی نظیر میباشد. از تمام این اوضاع میتوان نتیجه گرفت که فرماندار تریست نظیر فرماندار هندوستان یا فرماندار ساحل طلای آفریقا خواهد بود. هر گاه چنین حکومتی در تریست برقرار شود رفتار ما، نظیر رفتار بازرگانان برده فروش خواهد بود »

بدین ترتیب بعضی اوقات نمایندگان دولت های دموکرات مجبور میشوند وقت خود را به مذمت از رژیم بردگی مصروف دارند .

آینده . . . ؟!

روز ۲۴ اکتبر میبایستی جلسه سازمان ملل متفق تشکیل شود. نمایندگان دول مختلف معتقدند که تا آن تاریخ بایستی حتماً کنفرانس صلح کارهای خود را تمام کند. ما در نامه مردم پس از اتمام کنفرانس صلح، نتایج آنرا مورد بحث قرار خواهیم داد .

چیزی که راجع بآینده کنفرانس صلح میتوان گفت این است که با وجود تحریکات بی دریبی و اخلاص های ماهرانه ای که از طرف محافل امپریالیستی آنگلو ساکسون میشود، جنبه طرفداران صلح و امنیت خیلی نیرومند است و این موضوع مخصوصاً از این جهت روشن است که از یکسال بدینطرف، تمام زحمات روشن کنندگان نائمه جنگ، فقط موفق به تویق انداختن جریان کار گردیده و نتوانسته است انحراف خیلی شدیدی که برای صلح مهملک باشد ایجاد کند. افکار عمومی مردم آمریکا و انگلیس بمنزله و زنه ای است که نمیگذارد کفه سیاست برنز و بوبین به هاویه فرورود. نطق اخبار هانری و الاس که مظهر تمایلات انبوهی از ملت آمریکا بود شیپور خطری بود که متوجه سیاست مستر برنز میشد. اصل اساسی در موفقیت کنفرانس صلح با هر کنفرانس و انجمن دیگر، در این است که آیا دولتهای آنگلو ساکسون بسیاست همکاری با دول دیگر علاقه دارند یا نه .

بقول مجله عصر جدید :

« مسئله اساسی در وضع کنونی جهان این است که آیا دولت های آنگلو ساکسون همکاری خود را بر اساس تساوی و شناسایی منافع مشروع ملت های دیگر ادامه خواهند داد یا نه. غیر عاقلانه خواهد بود اگر چشم های خود را در برابر این حقیقت بیندیم که قوای نیرومندان تجار بین المللی نفوذ مؤثری بر سیاست کشورهای آنگلو ساکسون اعمال می کنند. این قوا اساساً با همکاری بین المللی مخالفت دارند. ریشه تمام نگرانی های این است که آنها تصمیم دارند بر تمام دنیا حکومت کنند و این تصمیم آنها بزرگترین ضربت را، نه فقط بر همکاری بین المللی، بلکه بر صلح باید وارد خواهد آورد! »

راجع بآینده بر این جمله جامع مجله عصر جدید نمی خواهیم چیزی بیفزائیم .

بایان

شماره دهم و یازدهم

پیام نو

ناشر افکار انجمن روابط فرهنگی
ایران با اتحاد جماهیر شوروی

شماره مخصوص

نخستین نمایشگاه هنرهای زیبای ایران

در ۹۰۰ صفحه

با مقالات:

نمایشگاه هنرهای زیبا. از: بزرگ علوی
نظری به نمایشگاه هنرهای زیبا. از: فاطمه سیاح
یکه صورت سازی در نقاشی قرون اخیر. از: دکتر مهدی بهرامی
نقود سبک اروپائی در نقاشی ایران. از: عباس ع - مزدا
قسمت معماری نمایشگاه هنرهای زیبا. از: دکتر مهندس کیانوری
محمدغفاری کمال الملک. از: قرا بگیان
هنر کنونی ایران. از: ماکاروف

و ۶۰ گیشه، منتشر شد.

۴۰ ریال

مرداد ماه ۱۳۲۵

سخن ۴

بامقالات علمی و ادبی و اجتماعی و داستانها و اشعار نو

آزادی هنر - از دکتر پرویز نائل خانلری . باد - از ادبیات چینی - ترجمه دکتر زهرا خانلری . روح و ماده در علم نو - ترجمه از برتراند راسل . شعر «لباس معشوق» از دکتر علی آبادی . کدو - قصه کردی . ترانه ذرفولی . آشتی با ادبیات از عبدالحسین زرین کوب . کودک و موسیقی - ترجمه . تاریخ لباس در ایران از پرویز بهنام . زادار - بحث علمی از دکتر اسماعیل بیگی . معاون دانشکده علوم . شعر «انتظار» از محمد علی اسلامی ... و

افکار و حوادث . کتابهای جدید . نگاهی به مجلات فارسی . بزودی منتشر می شود

۱۵ ریال

نشریات مجله سخن

نهمین شماره های شعر نو

اشعار برگزیده شاعران نو ممتاز ایران

دهخدا - بهار - کمالی - بروین - لاهوتی - نیما - بژمان - شهریار
بهروز - خانلری - حمیدی - صورتگر - توللی - میرفخرانی -
دکتر علی آبادی .

و نمونه های شعر جدید فارسی در

افغانستان - تاجیکستان - هندوستان

بمشترکین سخن رایگان هدیه خواهد شد

۳۰ ریال

نشریه شماره ۴ مجله سخن

نامه مردان ماهانه

تحت نظر هیئت تحریریه

صاحب امتیاز: دکتر رضا راد منشی

سر دبیر: احسان طبری

مدیر داخلی: جلال آل احمد

جای اداره: تهران - خیابان فردوسی کوچه پست اپرا

تک شماره ۱۵ ریال

آبونمان سالیانه < ۱۵۰

< ۸۰ شش ماهه

نامه ها و مقالات رسیده پس فرستاده نمیشود ،

و اداره در حک و اصلاح آنها آزاد است .

نقل با ذکر مأخذ و بدون تحریف آزاد است .



انتشارات آبان

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب

قیمت ۷۰ ریال